[illegible]

فی الانعام

سیما ایجاد الممکنات ... علی اشرف الا

نبیاء محمد سید السادات و علی اله الائمة الذین هم شفعاء

[illegible]

عرض این است مقتضای عدالت چنانکه در قرآن فرموده و بشر الذین آمنوا و عملوا الصالحات

ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار کلما رزقوا منها من

ثمرة رزقا قالوا هذا الذی رزقنا من قبل واتوا به متشابها

ولهم فیها ازواج مطهرة وهم فیها خالدون ... در بهشت

فانی سلک المرکاه جهنم [illegible]

لصعودین است چون [illegible]

نقصر محله و در آتش [illegible]

در روز قیامت نجم است [illegible]

بر که بهشت ... و دعوی [illegible]

[illegible] باشند [illegible]

فانی لبسن باشند و رع [illegible]

بیان فائده بهشت بدانکه [illegible]

غرض الهی است مقتضای عدل [illegible]

ان لهم جنات تجری [illegible]

ثمرة رزقا قالوا هذا الذی رزقنا من قبل واتوا به متشابها

ولهم فیها ازواج مطهرة وهم فیها خالدون [illegible] در بهشت [illegible]

ابدا

بدانکه ایمان [illegible] چون [illegible] وزکوة وخمس وحج [illegible] بدانکه [illegible]

بهشتها [illegible] جای [illegible] قصرها [illegible] درختهای [illegible] نهرهای [illegible] شیر و آب و عسل [illegible]

[illegible] شود [illegible] بهشت [illegible] نعمت [illegible]

و دنیا یا در آخرت [illegible] در حالتیکه [illegible] نعمتها [illegible]

[illegible] در آتش [illegible] بهشتها [illegible] در آتش بهشتها [illegible]

[illegible] اعتقاد [illegible] جمله [illegible]

[illegible] در آتش [illegible] جماعتی [illegible] علماء [illegible] تمام [illegible]

رساله آب حیوة کبیر بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الواجب الذات

الوجود بالذات وصاحب الصفات سیما التی هی هو

والواحد من جمیع الجهات والعادل فی الافعال

سیما ایجاد الممکنات والصلوة والسلام علی اشرف الانبیاء

محمد سید السادات وعلی اله الائمة الذین هم شفعاء

المحشر و وسائل دخول الجنات اما بعد پس [illegible]

[illegible] مذهب جعفری و شریعت محمدی [illegible] که [illegible] پس [illegible]

[illegible] جهالت [illegible]

[illegible] بتوفیق الله [illegible] سلمه الله [illegible] نوشته شد مشتمل [illegible]

[illegible] مذهب جعفری [illegible] مکلف [illegible]

اعتقاد [illegible] در این رساله [illegible] در [illegible] است

[illegible] بر ترتیب [illegible]

[illegible] اعتقاد [illegible] احکام دنیا و آخرت [illegible] و طهارت [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] اعتقاد [illegible]

[illegible] مکلف [illegible] احکام [illegible]

اسلام [illegible] طهارت [illegible] احکام [illegible]

جعفری [illegible] مکلف [illegible] در [illegible]

جعفری منسوب [illegible] احکام [illegible] خاص [illegible]

[illegible] مسائل [illegible]

[illegible] اصول [illegible] عدالت [illegible]

[illegible] مطلقه [illegible] اعتقاد [illegible]

[illegible] عدالت خاصه [illegible]

[illegible] اضطرار [illegible] امامت [illegible] اثنا عشری [illegible]

[illegible] اختصاص بمذهب اثنا عشری [illegible]

[illegible] توحید [illegible] کمال [illegible] بالذات [illegible] عدل

است که کمال واجب الوجود بالذات است در افعال او و این

جهت عدل را از اصول دین شمرده اند و سائر صفات کمال

چون حیوة و علم [illegible] بکمال [illegible]

[illegible] تعلق بکمال [illegible] است

[illegible] مکلفین [illegible]

در بیان الهیه است عامه بر وجه تبشیر و حصه فاصله از رسالت بسبب مخصوص بعلم که مخصوص بمحمد از رسل کرام
از جانب سید المرسلین بر جمیع مکلفین در امر دین است پنجم بهمان است
که آن جمله عبادات است و عمده از واجب و حتم از جمله آنهاست بابت آنکه در وحدانیت
و صحبت او لست اصلی توجه بجنس تصور عبادات است از آنست که آن مکلف فاتح
الوجوب بالذات است بیگانگی از جمیع جهات حتی یگانگی از جزئیات یعنی تعدد و در افراد
و جزئیات واجب الوجوب بالذات نیست و یگانگی در ذات و صفات و صفات ظاهریه یعنی تعدد
در آنها نیست و صفات ما تبع عین ذات میباشد و یگانگی در اجزای عقلیه یعنی جنس و ما به الاشتراک
است و ما به الامتیاز که فصل است و ترکیب از این هر دو نوع نیست و این هیچ کدام نیست
اعتبار میباشد در ذات او نیست و یگانگی در اجزای خارجیه و در معانی اجزای عقلیه است
یعنی ماده و صورت ندارد و یگانگی در اجزای عنصریه رئیسه و غیر رئیسه یعنی سر و کف و دست
و پا مانند اینها ندارد و بیش مطلق از یگانگی آنست که شبیه ندارد و تعدد در واجب الحکم
بالذات نیست و تعدد در ذات او نیست و جزئی عقلی و خارجی و عنصری ندارد چنانکه در صفات
در فعل

در فعلهای مانند ندارد و در استحقاق عبادت یعنی از آنکه شریک ندارد و مراد این نیست که
واحد از اعداد و یا از آحاد است با آنکه ممنوع از جنس است و بحسب قصد یعنی آنکه
مکلف و بعض اعتقاد کند و بزبان اقرار کند که خدای واحد واجب الوجود بالذات
صاحب جمیع صفات کمال و جمال است و منزه از جمیع صفات نقص و صاحب جلال است
و صفات ذاتیه او عین ذات واحد و یکتا است و بی شریک و بی همتا است باشر
خداوند عالم را به پنج صفت شناختن اول آنکه خالق عالم و همگان است دوم آنکه
واجب الوجود بالذات است یعنی وجود بمعنی هستی از عین ذات اوست و به سبب هستی لا بالذات
و هستی او بالذات محال است سوم آنکه صاحب جمیع صفات کمال و جمال است و از
آنکه منزه از جمیع صفات نقص و صاحب جلال است و صفات ذاتیه او عین ذات اوست و در ایضا
باید دانست که کلام در بیان متعلقات این صفت در پنج فصل واقع میشود فصل اول
در بیان اینکه از آن عالم حادث و خالق است واجب الوجود بالذات یعنی ذات او
ضرورت است و هستی او ممتنع و محال است به دلیل بر و دلیل سر فرستم آن دلیل

لزم مصنوع بی صانع بعمل شود و لزم مخلوق بی خالق و لهذا گفته‌اند که [illegible] مصنوع

بعمل شود نظر بذات او بعینه چنین وجود بمعنی هستی اثر غیر دارنده او نیست [illegible]

لازم و صرف نیست بملاحظه ذات او به وی ملاحظه غیر و نیست و بهمین معنی محال است

بملاحظه ذات او به وی ملاحظه غیر زیرا که سلب شیء از نفس محال است پس [illegible]

وجود او [illegible] وجود ما نسبت ما [illegible] و [illegible] پس [illegible]

بمنزله [illegible] نسبت [illegible] الله [illegible] واجب بالغیر [illegible] عالم واجب بالغیر است

بلکه واجب الوجود بالذات [illegible] از علت [illegible] بالذات است [illegible]

نه [illegible] که اگر [illegible] لازم می‌آید [illegible] در مرتبه تأثیر [illegible] واللازم

[illegible] تحصیل حاصل [illegible] وجود ممتنع است [illegible] ظاهر میشود [illegible] عین ذات

[illegible] اگر [illegible] اگر [illegible] ممکن [illegible] واجب و اگر [illegible] ذات

[illegible] اگر در حال [illegible] ذات [illegible] تحصیل حاصل لازم می‌آید و اگر [illegible]

[illegible] لازم می‌آید [illegible] و [illegible]

عقل

عقل محال است پس [illegible] وجود [illegible] عالم [illegible] علت [illegible] وجود

بمعنی [illegible] واجب الوجود بالذات [illegible] عقلا [illegible] عالم [illegible] بالذات

الوجود بالذات [illegible] ممکن [illegible] الوجود بمنزله [illegible] که [illegible] محال [illegible]

زیرا که [illegible] بمنزله [illegible] محال است [illegible] که [illegible] محال [illegible] وجود [illegible] تحصیل

حاصل لازم می‌آید و اگر [illegible] لازم می‌آید [illegible] که [illegible] وجود [illegible]

بعضی [illegible] پس [illegible] محال است [illegible] محال است

ممکن [illegible] غیر واجب بالذات است یا ممتنع الوجود زیرا که [illegible]

ممکن و واجب و ممتنع نیست [illegible] و محال است [illegible] ممتنع الوجود [illegible]

[illegible] زیرا که [illegible] محال است پس [illegible] نیست

[illegible] ممکن الوجود [illegible] پس مجموع ممکنات [illegible]

محتاج میباشد بواجب الوجود بالذات پس اگر واجب الوجود [illegible] موقوف [illegible] وجود

ممکن نیست موجود شدن هیچ چیز موجودی بی محاله بود ولی خلاف واقع خلاف محسوس است

دو بدیهی نظر بر اینها دلیلی است بر مطلب این است بر جمله آیه الله الذی خلق

السموات والارض یعنی خدا آن ذاتی است که خلق کرده و ایجاد کرده آسمانها

و زمین را و ایضا فرمود خلق الانسان من نطفة یعنی ایجاد

کرد خدا و خلق عالم انسان را از نطفه منی و ایضا فرمود والانعام

خلقها لکم یعنی چهارپایان را خلق کرد برای شما و ایضا فرمود خلق لکم ما فی

الارض جمیعا یعنی ایجاد کرد خدا برای شما همه چیز را در زمین هست

و ایضا فرمود سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین

لهم انه الحق اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید

یعنی زود است که بنمائیم ایشان را علامات خود را در آفاق و در نفسهای ایشان تا آنکه

ثابت شود که عالم مصنوع است و آن مبدا حاصل است در نفسهای ایشان تا آنکه

ظاهر شود برای ایشان اینکه خدا عالم حق ثابت است آیا کافی نیست

خدا بر هر چیز گواه است و دانسته است و هیچ چیز موجود حاضر است و ایضا فرمود

ولئن سألتهم من خلق السموات والارض لیقولن الله یعنی هرگاه سؤال

کنی از ایشان که کیست آنکه خلق کرده آسمانها و زمینها را هر آینه میگویند خدا که خلق کرده آنها را اخبار

دلالت دارد بر اینکه خدا آفریننده عالم موجود است و صاحب است بسیار است و از آن جمله

حدیثی است که مروی است از جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود سمعت ابی یحدث

عن ابیه ان رجلا قام الی امیر المؤمنین فقال یا امیر المؤمنین بما عرفت ربک

قال بفسخ العزائم ونقض الهمم لما ان هممت حال بینی وبین همی وعزمت فخالف

القضاء عزمی فعلمت ان المدبر غیری یعنی بدرستی که مردی برخاست به خدمت امیر المؤمنین علیه السلام

که فرمود معرفت خدا را به شکستن عزمها پس گفت امیر المؤمنین

حالی بود که اراده کردم کاری را پس شکستن عزم و اراده را دیدم

و شکستن همت که اثر اراده است آنکه خلق کرد آن را اراده کردم

به مشهود بشود که من قصد کردم که عزم چیزی کنم مخالف میشد

خدا عزم ... است ... تدبیر کنند امرا در تصرف کنند در آنها
غیر منسوب و اراضی مرده نیست زنده ... منکر خدا ابو شاکر ... از حضرت
امام جعفر صادق ع که ما الدلیل علی صانع العالم یعنی چه چیز است دلیل بر اینکه از برای عالم
صانع و خالقی است حضرت فرمود وجود الافاعیل التی دلّت علی انّ صانعها
صنعها یعنی دلیل بر وجود خدا اثرهایی است دلالت میکند بر اینکه مؤثری هست آنها را از برای صدور
... چنانچه ... دلالت بر وجود بنّا ... دانا ... اینها ... بیننده ... که حضرت
صادق ع ... دلالت ... خدا ... میکند ...
میکند ... حضرت فرمود ... هر کس ... فرمود ... شکسته
... عرض کرد ... فرمود ... آن حال ... قدرت
دارد ... نجات ... عرض کرد ... فرمود ... قادر است ... هر
... خداست ... چنانچه ... مقام ... است
... اشیا ... است ...
... صانع ... طبیعت

فصل ...

۱۰۹

میکند اثر او مؤثر در آنها پیدا شده فصل در صفات ثبوتیه واجب الوجود بالذات ... و بینت
در انکار آن کفر است و اعتقاد بآن واجب ... در سایر احکام شرعیه است فصل دویم
در بیان اینکه خدا واجب الوجود بالذات صاحب جمیع صفات کمالیست ...
و مطلب آنست که صفات خدا بر سه قسم است ... اول ... صفات
ثبوتیه حقیقیه است و معنی آنها ... ندارد و آنها ثابت اند از برای خدا بالنظر الحقیقة
... نسبت ... صفات ... صفات کمالیه ...
در آنها ... فاعلم ... هشتم ...
... صفت ... آنها ... صفت ... قدرت ... و علم ...
... بعضی ... بعضی ... مباشر شده
... بعضی ... بعضی ... بعضی
... بعضی ... بعضی ... قدرت ... بعضی ...
... است ... بعضی ...
... عبارت است ...

مانی و خواص ملزومات شعور و خواص عرضی و مراد به اینجا جزئیات است منشاء انکشاف اشیاء و بسبب ظهور آنها است
لیز برای علم چنانکه خوانده آید و حیوان عبارت است از صفتی که باعث صحت متصف شدن بهر و جود است
صفت علم و قدرت و مراد و البته جزئیات بسبب صحت [illegible] از صفات بعض قدرت است و خواص ملزومات
و خواص صفت چنانکه خوانده آید و اراده [illegible] است لازم [illegible] صفتی که باعث [illegible] خواص [illegible] است لیکن
آن است یا علم بمفسده آن که بسبب [illegible] و خواص ترک آن است یا علم [illegible] که [illegible] شعر بمصلحت
در صورت آن [illegible] و [illegible] ترک [illegible] بالشعر [illegible] و در صورت ترک [illegible]
[illegible] عبارت است از [illegible] محسوسه چنین [illegible] و [illegible]
اینها و جمیع سمع و بصر روا [illegible] و ظهور [illegible] سمع و بصر در [illegible]
بعض عبارت [illegible] در [illegible] اینها ندا [illegible] از آن است که
ابتدائی ندا [illegible] از آن است که انتهائی ندا [illegible] آن است که
ابتدا در انتهائی ندا [illegible] و متکلم [illegible] عبارت است [illegible] کلام [illegible]
[illegible] لفظ در زبان جزئیات [illegible] و [illegible] متکلم [illegible] چندار
قدرت

قدرت [illegible] بر [illegible] الفاظ و حروف است و دلالت [illegible] بر
معانی [illegible] که [illegible] آنها [illegible] کلام [illegible] مطابق
و اجتماع [illegible] صفات [illegible] در مفهوم آنها اضافه و نسبت
بمخلوقات [illegible] آنها [illegible] صفات [illegible] و صفات جمال [illegible] و آنها [illegible]
خالقیت [illegible] رحمانیت و رحیمیت و [illegible] مانند اینها و از [illegible]
[illegible] ذاتیه [illegible] صفات
[illegible] و [illegible] بر آنها [illegible] صفات
[illegible] صفات [illegible] صفاتیکه جایز [illegible] آنها [illegible]
[illegible] بر ذات واجب الوجود بالذات [illegible] علم و قدرت و [illegible] که جایز [illegible]
و [illegible] عالم است [illegible] هر چند [illegible]
و صفات [illegible] که جایز [illegible] آن [illegible] جایز است
[illegible] که جایز [illegible] نیست [illegible]

گفته شود خدا را عدالت است و عدالت نیز با آنکه نقیضش [illegible] نه اینکه ظلم است و

قسم دویم صفات سلبیه است و مفهوم آنها سلب نیز معتبر نیست در آنها بلکه از صفات نقص و

جلالیه نیز گویند زیرا که ثبوت آنها باعث نقص و احتیاج است در صاحب جلال [illegible] و آن هفت

صفت است اول اینکه شریک ندارد دویم آنکه مرکب نیست [illegible]

و مراد از مرکب جزئی است که اجزای عقلیه یا خارجیه [illegible] و صورت [illegible]

و از جمله آنها جسم نیست صاحب عرض و طول و عمق و اجزا است و مراد از جوهر [illegible]

و احتیاج بمحل [illegible] بنفسه [illegible] و محل عرض [illegible] سفیدی و سیاهی [illegible]

بر ذات [illegible] و اگر بجای جوهر جسم گفته شود [illegible] بر مجسمه [illegible]

لزوم [illegible] آنست که [illegible] بچشم [illegible] باو آخرت یا [illegible] و مراد از محل آنست که جزء

در حالت [illegible] عرض [illegible] آنکه صفات ثبوتیه زائده

بر ذات

بر ذات مقدس و قائم بذات او باشد و مراد از غنی بودن آنست که احتیاج بغیر نداشته باشد چنانکه

ممکن احتیاج بواجب الوجود بالذات دارد و عرض احتیاج بمحل و جوهر [illegible] غنی است علی الاطلاق

بهیچ گونه احتیاج بهیچ چیز ندارد نه قائم بحال و محل و مکان نیست و محتاج بصورت و شکل

و زمان نیست پس مرئی نیست و محل حوادث نیست چنانکه [illegible] و نقص و در اینمقام

ذات واجب الوجود بالذات صاحب جمیع صفات کمال است و در مقام ذات چنانکه صاحب جمیع

صفات جمال است در مقام فعل و در ایجاد عالم [illegible] ذات [illegible] واجب الوجود بالذات

صاحب صفات ذاتیه [illegible] صفات [illegible] علم [illegible]

قدرت کامله [illegible] در سایر صفات تا اینکه [illegible]

نیابد [illegible] باطل است [illegible] وجه [illegible]

ذات واجب الوجود بالذات صاحب صفات ذاتیه است [illegible]

بر اینمطلب آنست که بدون صفات کمال بعضی نقص است و نقص مستلزم امکان است

و ذات واجب الوجود بالذات منافات دارد [illegible] صفات ذاتیه [illegible] صفات

کمال نیست که باعث نقص صاحب وجود در صفت عینیت نشود و هر صفات
کمال که باعث نقص صاحب خود نشود ثبوتش از برای خدا ممکن است زیرا که
امکان ثبوت عبارت است از عدم استلزام محال و همین است در صفت مفروضه ما نحن
فیه چنانکه محقق نیست در صحیح از برای خدا ممکن است لازم است ثبوتش تا اینکه
نقص لازم نیاید پس ثبوت صفتها لازم است از برای ذات مقدس واجب
و ایضا اگر خدا دانا و عالم و قادر نباشد در مرتبه ذات محتاج خواهد بود به غیر
بمعنی آنکه [illegible] ترجیح [illegible] و آن معنی امکان واجب الوجود است لازم
میآید نقص واجب الوجود و آن باطل است چنانکه خواهد آمد دلایل ممکن است
محتاج خواهد بود واجب الوجود در صفات وجود پس لازم میآید [illegible]
بوجود [illegible] تا اینکه اعانت کند واجب الوجود را در ایجاد [illegible]
با اینکه [illegible] منافات دارد با واجب الوجود بالذات [illegible] خدا
دانا عالم خلق که همه [illegible] خلقی [illegible] نتیجه [illegible] فساد بر [illegible]

امر باطلی [illegible] بسیار [illegible] علم [illegible] تخصیص
[illegible] بعضی [illegible] بعضی دیگر را [illegible] قصه در رساله
ممکن نیست [illegible] عرض
قادر و عالم [illegible] خدا دانا
فرموده ان الله علی کل شیء قدیر یعنی بدرستیکه خدا بر همه چیز قادر
و توانا است و صاحب قدرت [illegible] لفظ [illegible] و ایضا فرموده ان الله سمیع
علیم یعنی خدا شنوا و دانا و صاحب علم است و ایضا فرموده الله لا
اله الا هو الحی القیوم یعنی خدا دانا و عالم [illegible]
[illegible] زنده است [illegible] و ایضا فرموده انما امره
اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون یعنی [illegible]
امر خدا [illegible] موجود شو پس
موجود میشود و ایضا فرموده و کلم الله موسی تکلیما یعنی [illegible] خدا

ونداء یا موسی

حرف نفی و از رضا مرویست که قال رجل للصادق ع یابن رسول الله دلنی
علی الله ما هو فقد اکثر علی المجادلون و حیرونی فقال له یا عبد الله
هل رکبت سفینة قط قال نعم قال فهل کسرت بک حیث لا سفینة تنجیک و
لا سباحة تغنیک قال نعم قال فهل تعلق قلبک هنالک ان شیئاً من
الاشیاء قادر علی ان یخلصک من ورطتک قال نعم قال الصادق ع
فذلک الشیء هو الله القادر علی الانجاء حیث لا منجی و علی الاغاثة
حیث لا مغیث یعنی گفت مردی بامام جعفر صادق ع ای فرزند رسول خدا راه نمائی کن
مرا بر خدا [illegible] که بسیار [illegible] کنندگان [illegible] مرا
سرگردان ساخته اند پس حضرت فرمود ای بنده خدا آیا هرگز سوار کشتی شده
عرض کرد بلی فرمود آیا کشتی تو شکسته در وقتیکه کشتی دیگر نبوده که نجات دهد ترا و
شناوری نبوده که ترا برساند عرض کرد بلی فرمود آیا چسبیده دل تو در آن وقت
باینکه چیزیست از چیزها که قادر است که نجات دهد ترا از آن ورطه عرض کرد بلی پس
حضرت فرمود آن چیزیکه تصور کرده نجات دهنده تو است همان خدا است قادر

و نتوانا

و نتوانست برنجانی تو در اینکه نجات دهنده نیست در فریاد رسیدن در جائیکه
فریادرسی نیست و ایضا مرویست از جناب امام رضا ع که فرمود ان الله هو العالم بالاشیاء
الاشیاء قبل الاشیاء یعنی بدرستیکه خداوند عالم دانا است بهمه چیزها
پیش از بکار آنها [illegible] علت تامه [illegible] جمیع معلومات است
بعلم تام و علم حضوری [illegible] عالم [illegible] تامه [illegible] معلومات
پس خداوند عالم [illegible] آنها
بعلم حضوری [illegible] از امیر المؤمنین ع که فرمود و لعلمه
بکل شیء علم المصالح فخلق لکم ما فی الارض لمصالحکم یا بنی آدم
یعنی خداوند عالم دانا است بهمه چیزها [illegible] بمصلحتهای شما
خلق کرده [illegible] شما [illegible] بمصلحت [illegible]
[illegible] پس [illegible] ذات [illegible] صاحب

صفات کمال همه اند بلکه تا این صفات پیدا نشد جمیع بتمام نیابد ظهور کلّیست

و کا ظهور تراست که مخالف عقیدهٔ فرقهٔ اشعریست که او لا اینکه صاحب صفات بالفعل مستلزم

اینست که ذات خداوند محلّ حوادث باشد با اینکه واجب الوجود بالذات

و قدیم بالذات [illegible] باشد گفتیم [illegible] بعضی

صفات [illegible] مخالف [illegible] خداوند عالم [illegible] محلّ

[illegible] با اینکه [illegible] خداوند در مرتبه

ذات [illegible] عالم [illegible] در مرتبه

ذات [illegible] در مقام [illegible]

بیست فصل [illegible] که خداوند واجب الوجود بالذات صاحب صفات

کمالست [illegible] خارج الایمان

[illegible] نیست بلکه [illegible] الاسلام یا [illegible] الایمان است فصل سیم

در بیان اینکه خداوند واجب الوجود بالذات صاحب جمیع صفات کمالست و منزه از

جمیع صفات نقص است که آنها را صفات سلبیه و صفات جلالیه [illegible] مرتبه

بدانکه [illegible] در این مقام [illegible] طایفه اند که [illegible] خداوند عالم را جسم [illegible]

کالاجسام [illegible] بعضی [illegible] نهایت

[illegible] دنیا [illegible]

است [illegible] در آسمان [illegible]

[illegible] اجرام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در عالم [illegible]

گوینده خدا هر قرار بنکده و تشمه لزم احتیاج بر بشر بما انده دوست خودرا

من بیند و میکوید که تا اینکه رحم من عالی بر غضب ده لیلی برابر بطلان علاوه ان سنکه

متصف بعض خدا بصفات نقص باعث احتیاج و امکان اولسه‌یدی واجب الوجود بالذات

بعض صفات ملکه زیرا که بر بعض و جسم بعض دانسته لرینها مستلزم احتیاج باجزاء و دیگر

کمنه لسته محتاج ممکن خواه بوله واجب الوجود بالذات و همچنین اکر محل حوادث

بن متغیر خواه بو و متغیر حادث خواه بو حادث ممکن خواه بو و ممکن سیدا

واجب الوجود بالذات کماله بود و نقل آیات و اخبار کتب حتی دین خدای تعالی اوه

ید رکه الابصار بیور مشدر که کیله جسمدن منزه در لا یحس ولا

یجس ولا یدرکه الحواس ولا یحیط به شئ ولا جسم

ولا صورة ولا تخطیط ولا تحدید نه بیر خداوند جسم دکل بر ترکیب

در لکه محتاج اوله ظاهر و باطن در حاله نمیکند از حد بر

بولادم

هوا دانسته کندن و نه جسم و نه صورت و نه خط و نه حد کانسته لرینها

و دلالت میکند که خدا جسم نیست و محل حوادث دانسته لرینه نیست

وصل اعتقاد ایده لرینکه خدا جسم کالاجسام نیست لزوم اید و دین کفرت و مانکر

لیس کمثله شیء دین خارج اولمشدر و همچنین اعتقاد ایده لرینکه خدا ذو عالم دلالت

عزاء علمای مسلمین دانسته لرینها بو جهتله قائل کیسنه تکفیر لزوم اعتقاد منکر ضرورت

دین قائل تجسیم کالاجسام بعضی خدا در عالم جهتی سیاده لزوم جهات

صوفیه خدا الهه زیرا که صفت فرق لزوم انکار کافر بعد بو باب

جهتم هیبا نسه لیک دخات و جهت و هم جهت عالمه جهتی موج و بالا و هم

و حیات سید انسه حکم دخه به جهت عالم بجهتی اسما

و ظاهر احاده و مظاهر ساینده میدانی جمیع شانسی شمس در رفلک

ظاهر شود و اتحاد قائلنه منسوخ شدن تا خدا بجسم هاردم

حاصل آنکه کمال کسی که خدا را دوست دارد چنین است و شکر و عارف حقیقی آیه کریمه بخشم

و اصلیه حاصل شد عارف قصد و الطلب مشوق حقیقی در خانه نشسته حبیبه است

همه چیز را حق تعالی اسباب پیدا نشدند قسم لا متناهیه چیز ببین الا

بصفت جامع در کرد تا جائز پیدا شد و سبب تقرب پیدا نشد

که صفت اینکه جسم لائق بکمال الهی باشند دانها که از صفات نبوت است و منکر آن از برهان

و دانستن که نسبت از سلام بعد فصل چهارم در بیان آنکه

صفات ذاتیه واجب الوجود الهی جمیع علم و قدرت و حیات غیر آن عین ذات

بر نتیجه بر او بر شکل است صفات لا زائد بر ذات پیدا نشد

حقیقت بر مطلب علما این مسئله اگر حیات و علم و قدرت باشند که نهایت عین ذات

واجب الوجود بالذات نیست لازم میآید نقص واجب الوجود بالذات و در مرتبه ذات

و نقص منزه از جمیع جهات است احتیاج و امکان با واجب الوجود بالذات

تنها

متناهی کلال و ربط الی قدرت مثلا عین ذات نیستند بلکه زائد بر ذات شرکت با الذات نیست

یا واجب الوجود مبین و ما ممکن حالت از جانب حقیقی با غیر خود پس اگر واجب الوجود

باشد لازم میآید شرکت و تعدد بعض واجب الوجود ولی با بطلان است بدلیل تمانع اگر ممکن و محتاج بالاسباب

که غیر لازم میآید به صفت قدرت بر کاری که بغیر نتواند با اینکه پیش از قدرت نیست

بیش و این نیز بالبدیهه با بطلان است که از غیر او باشد لازم میآید از حقیقت خدا

عالم بغیر خود ولیکن بالبدیهه باطل است و بر عین ذات باشد آن صفات صفت

کمالیست باعث نقص صاحب خود شود و هر چه چنین باشد از خدا منفک است

ثابت است و لازم است و نقل حدیث شریف است که روایت از امام جعفر صادق

لَمْ يَزَلِ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَالْعِلْمُ ذَاتُهُ وَلَا مَعْلُومَ وَالسَّمْعُ ذَاتُهُ وَلَا

مَسْمُوعَ وَالْبَصَرُ ذَاتُهُ وَلَا مُبْصَرَ وَالْقُدْرَةُ ذَاتُهُ وَلَا مَقْدُورَ

زیرا که حدیث شریف دلالت میکند که همیشه خداوند عالم بود و صاحب علم

و علم عین ذات است نه اینکه منتسب علم باشد یا اینکه زائد بر ذات باشد

كَانَ عَالِماً

وهمچنین سمع و بصر و قدرت و لذت از کمالات خداوند است

لکن [illegible] صفات لازمه است [illegible] صفات ذاتیه [illegible] اند

و جز خداوند کامله [illegible] بیند [illegible] اثر بر ذات [illegible] دال [illegible]

[illegible] است و قدرت [illegible] دانستن است [illegible]

[illegible] بیننده [illegible] شنونده

بس [illegible] ممکن است [illegible] ذات واجب الوجود [illegible]

[illegible] دانستن [illegible]

و نسبت ظاهر [illegible] علم عین ذات [illegible] قدرت [illegible]

[illegible] عین ذات [illegible]

[illegible] صحت [illegible] عین ذات [illegible]

وچون

وچون بعضی صفات را بیان کرد [illegible] قائل شدند [illegible] ذات خداوند

[illegible] صفات [illegible] عقل [illegible] فصل

[illegible] باینکه صفات [illegible] خداوند عالم عین ذات [illegible]

[illegible] واجب الوجود [illegible]

و هو [illegible] تقصیر فصل بنجم

[illegible] واجب الوجود صاحب جمیع صفات کمال واحد

و یکتا است [illegible] واجب الوجود [illegible]

[illegible] واجب الوجود [illegible] لازم [illegible]

واجب الوجود [illegible] لازم [illegible]

[illegible] واجب الوجود [illegible]

[illegible] لازم است [illegible]

ملزوم است نیز [illegible] و این باطل است بالبدیهه چنانکه هستی واجب الوجود بعینه مناسب است
با عدم [illegible] و اگر [illegible] ممکن باشد لازم میآید که [illegible] واجب الوجود بموجب [illegible] است
[illegible] است ممکن الوجود باشد و این نیز باطل است بالبدیهه پس متعین شد که [illegible] واجب
الوجود [illegible] است پس واجب الوجود یکتا خواهد بود و از برای آن [illegible]
خواهد بود و ایضا اگر از برای خدا [illegible] شریک باشد لازم میآید که هر یک از ایشان
از جنس و فصل [illegible] مرکب است [illegible] و آن [illegible]
شریک باشند [illegible] باعث [illegible] از هر یک [illegible]
[illegible] و تحقق واجب الوجود مستلزم [illegible] ترکیب است [illegible] هر مرکب محتاج است
باجزاء و جزء غیر کل است و احتیاج بغیر منافی است با واجب الوجود بعینه و همچنین
ترکیب مستلزم [illegible] است [illegible] ترکیب [illegible] آنها [illegible] احتیاج
منافی است با وجوب وجود و ایضا اگر واجب الوجود متعدد باشند [illegible]

[illegible] هر یک قادر [illegible] که [illegible] بخواهد [illegible] یا نه اگر قادر باشند لازم میآید [illegible]
[illegible] که [illegible] دیگر [illegible] و آن [illegible]
شخص دیگر [illegible] و این محال است و اگر قادر نباشند
محتاج خواهند بود و [illegible] مستلزم امکان است و منافی با وجوب وجود
[illegible] جمیع انبیا و اولیا و عقلا [illegible] اتفاق کرده اند بر [illegible] صانع
[illegible] صفات کمال [illegible] از صفات نقص [illegible] اتفاق [illegible]
باعث قطع است [illegible] چنانکه [illegible]
[illegible] قطع [illegible] ظاهر [illegible] جمیع ممکنات
[illegible]
صادر [illegible]

باید آن است و داعی و ممکن است دلیل است بر اینکه خدای یکتا موجود است لیکن آنها
که فوق طاقت بشر است از برای تعجیز قدرت اظهار میکنند معجزه
پس اگر خدا از یک بیشتر میبود بایست آن دیگری نیز پیغمبری بفرستد
از جانب حق که اظهار کند اراده موجود معلومات دیگری و در باطل است تعلیل
تقاعد بر بیمطلب بسیار است چنانکه خداوند عالم فرموده الله لا اله الا هو الحی
القیوم یعنی خداوند عالم یکی است و نیست خدایی بجز او در زنده و برپا کننده
لعالم است و ایضا فرموده و ما اله الا الله یعنی نیست خدایی مگر خداوند عالم
لیکن یکتا است و ایضا فرموده لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا یعنی اگر
در آسمان و زمین خدایان متعدده میبود بجز خداوند واحد ملکیت
هر آینه فاسد میشد زیرا که سلسله ملک از نظام و ارتباط بمنزله
یک سلسله بهم می باشد که کلی ملک و العقد است بمقتضای تاثیر هر یک از خدایان مستقل

دعلّة

و علّة تامه پیدا شده باید موجود باشد و بمقتضای دیگری تعطیل و رجوع ... بالبدیهه باطل
محال است معلوم باشد پس نظام عالم باقی نمی ماند حسبما نصانیح عالم انتظام نخواهد یافت
چنانکه هر جا پادشاه در مملکتی باشند باعث تغییر و فساد اهل آن مملکت خواهد
و ایضا فرموده و ما کان معه من اله اذا لذهب کل اله بما خلق و لعلی بعضهم
علی بعض یعنی نیست با خداوند عالم خدایی زیرا که هر گاه خدای دیگر میبود با او هر یک مستقل میبودند
هر آینه میبرد هر خدایی مخلوق خود را از برای که علة تامه در ... محلی ... نمی تواند
و اگر لازم میآید علة تامه نباشند که تحصیل حاصل کرده باشند و اگر یکی مستقل نباشد محل ...
محتاج باشد هر آینه بلند شدن خواهد ... آن خدای دیگر بر آن عاجز و لیکن عاجز محلی و محتاج خواهد بود
و خدا نخواهد بود و ایضا فرموده قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد
و لم یکن له کفوا احد یعنی بگو ای محمد که خدا از هر جهت یکتا است و خدا محتاج
نیست و فرزند ندارد و پدر ندارد و از ازل بوده ... و شریکی و شبیهی نیست
در آیات و اخبار در این باب بسیار است فصل اعتقاد کن باینکه خداوند ...

موجب بالذات که لازم است بر موجب سرّ پروردن اخلاق جز بایشان نه و هم مرا خالق شرّ
بایشان نسبت دهند لیکن چون اینها را خدا تا با آفتاب بار آتش باشد و غیر آنها را اثر بدی
بایشان نسبت دهند همچنین عزیز با چیزی پر خدا بایشان این اصل دین است و منکر
این کافر و مخلّد در جهنّم است باب دوّم در بیان اصل [illegible] است ولکن
عدل است بدانکه عدل [illegible] عبارت است از [illegible] افعال [illegible] بالذات [illegible]
از افراط و تفریط و [illegible] اعتدال [illegible] آنست که متکلّف و بعضی اعتقاد کنند
و برهان بر قرار کنند خداوند عالم عادل است [illegible] جمیع افعال کامل است
و از ظلم منزّه و مبرّا است و از قبح و شرّ مجرّد و مبرّا است و جمیع فعلهای او نیکو است با غرض
فایده است چه فایده به بندگان [illegible] و صاحب لطف به بندگان است
و افعال او همه بر وفق مصلحت ایشان است و خلق کرد بندگان همه را با قدرت
و اختیار [illegible] در جبر [illegible] این اصل پنج فصل است فصل اوّل
در بیان آنکه جمیع افعال خداوند عالم معلّل است حتّی تکلیف بعضی بندگان
[illegible]

بیاشند
حسن و نیکو بیان [illegible] با غرض باشند و خالی [illegible] ظلم و شرّ در
زیرا که عالم غنی محال است ظلم [illegible] زیرا که ظلم قبیح است و قبیح [illegible] از [illegible]
که محتاج باشد یا جاهل باشد و خداوند عالم نه محتاج است و نه جاهل
بالبدیهه چنانکه در قرآن فرموده اِنَّ اللّهَ لا یَظلِمُ مِثقالَ ذَرَّةٍ یعنی بدرستیکه
خداوند عالم ظلم نمیکند [illegible] بمقدار ذرّه و نیز فرموده اِنَّ اللّهَ لا یَظلِمُ النّاسَ شَیئاً
یعنی خداوند عالم ظلم نمیکند [illegible] ظلم [illegible] و وصل [illegible]
[illegible] این اصل دین است و منکر این [illegible] کافر است و
است و مخلّد در جهنّم خواهد بود [illegible] فصل دویم در بیان
جمیع افعال خداوند عالم معلّل است بغرض و فایده [illegible] فایده است
و [illegible] خداوند عالم هر کاری [illegible] از جهت فایده میکند
عاید [illegible] زیرا که اگر [illegible] لازم [illegible] فعل خداوند عبث و لغو
باشد و [illegible] چنانکه خداوند عالم در قرآن فرموده

وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون یعنی خلق نکردم جن و انس را مگر
از برای آنکه مرا بندگی کنند و فرموده که خلق لکم ما فی الارض جمیعا یعنی خلق کرد خدای عالم
از برای شما آنچه در [illegible] و زمین است بالتمام و در جای دیگر فرموده افحسبتم انما خلقناکم عبثا
یعنی آیا گمان دارید شما که شما را عبث خلق کرده‌ایم چنین نیست [illegible] و در جای دیگر فرموده

وما خلقنا السموات والارض وما بینهما باطلا ذلک ظن الذین
کفروا یعنی خلق نکردیم ما آسمانها و زمین را و آنچه در میان آنهاست باطل و بی‌فایده
زیرا که این گمان کسانی است که کافرند و فصل این دعوی [illegible] برای [illegible]
منکر غرضند از افعال خدا باطل است فصل سیم در بیان آنکه جمیع
افعال خداوند عالم مترتب است بر لطف [illegible] تکلیف کند ایشان را بطاعات
و منع کند ایشان را از معاصی با آنکه غرض از خلق ایشان [illegible] بالآنکه هر گاه خداوند عالم
[illegible] لطف نکند در حق ایشان با وجود علم بمصلحت و مفسده و حسن و قبح
باقی مانده است نقض غرض لازم آید و نقض غرض بر خدای عالم قبیح است چنانکه
گذشت

چنانکه خداوند عالم در قرآن فرموده ولولا فضل الله علیکم ورحمته یعنی اگر نبودی فضل خدا بر شما
و رحمت او [illegible] و ایضا فرموده ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید
لیطهرکم ولیتم نعمته علیکم یعنی نمیخواهد خدای عالم که بر شما حرج و مشقت
باشد و لیکن میخواهد که پاک کند شما را و تمام کند نعمت خود را
بر شما و فرستادن پیغمبران و نصب امامان و وعد و وعید و ثواب و عقاب و امثال
ذلک از لطفهای الهی است و فصل این دعوی که اعتقاد [illegible]
[illegible] حجت [illegible] فصل چهارم
در بیان آنکه جمیع افعال خداوند عالم بر وجه اصلح بحال بندگان
است و [illegible] خداوند عالم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وهمچنین اگر کسی بنفس و سر از شیطان فاحش کرد پس در هر صفتی از جهت اصلاح بعضی از نهان است

فصل این اعتقاد از کمال اصول مذهب است چنانکه محقق گردید که ثابت است

پس اعتقاد کردن بعضی از متکلمین که ارسال رسل بر مصلحت کافی است در اصلاح بعضی ضرورت

از تفضیل اعتقاد است دوم آنست که اعتقاد کنی که این باشد که خداوند عالم عادل

است و ظالم نیست و راضی بظلم نیست و اعتقاد سوم این باشد که هر کاری از

خداوند عالم صادر میشود حسن و نیکو است و قبیح نیست بلکه نیکو است خداوند عالم بجا

نمی آورد و اعتقاد ششم یعنی این که فعلهای خداوند عالم با غرض و فایده است

که عاید به بندگان او است و اعتقاد چهارم این باشد که لطف بر خداوند

عالم واجب است و سبب وجوب لطف هر کاری که مصلحت بندگان

در آن است بلکه اصلح هر چیزی که بجا آوردن عبادت است بجا می آورد زیرا که ترک

اصلح لطف است و لطف بر خدا واجب است و اعتقاد پنجم این باشد

ا

بندگان همه را خداوند عالم بر وجه اعتدال خلق کرده نه بر وجه جبر

بی کار نشسته بلکه با اختیار ببار آمده در کارها و لکن در آن اختیار

محتاج بخداوند است آن اختیار را بآن ... چنانچه و تعالی آن اختیار را

محتاج داشته فصل پنجم در بیان این است که خداوند عالم جمیع

بندگان را بیک جا که با قدرت و اختیار بر کردن افعال خود و نگهبان همه

نه جبر است در افعال باینکه قادر بر ترک نباشند 20 چنانکه بعضی گفته اند

و نه تفویض باینکه عباد مستقل باشند در افعال خود که بهیچ وجه کارها را معوض را

گذاشته باشند با او و محتاج نباشند بخداوند عالم بجهة از وجوه چنانکه

معتزله میگویند بلکه امر بین الامرین و همین است امر است بخبر طریق

که قدرت داشتن بندگان بر جمیع افعال و در جمیع احوال

از جانب خداوند است و همان قدرت بجای آوردن افعال است

همین چنانکه نه جبر است و لا تفویض زیرا که اگر بندگان مختار نباشند لازم میآید

بی تقصیر ایشان را عذاب میکند و نه منت میکند یا اینکه عذاب جهنم دائمی نیز و قبر

در دروغ بستن و لیکن خلاف به بهشت عفو و نقص است و نیز علة رجحان ممکن

بواجب ممکن بعضی از دولت و لیکن همیشه سبب رجحان نیز همین است که بر

مستغنی بعضی باطل است چنانکه خداوند عالم فرموده لا اکراه فی الدین بعضی

و بعضی از کراهیت شیئ و فرموده کل یوم هو فی شأن یعنی و هر زمان خداوند

عالمیان در کاری و حالی است و معطل نیست چنانکه مروی است از جعفر امام

جعفر صادق ع که فرموده لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین یعنی در

افعال جبر نیست بسبب آنکه جبر است بعضی از خداوند با این حال مالک

عذاب کند چنانکه از شاعره میگویند و نه تفویض است چنانکه

معطل باشد و مستغنی باشد تا اینکه خداوند واجب و عالم علیه از مکان لازم آید

چنانکه معتزله میگویند بلکه امر بین الامرین است که خالق بسبب غلبه که

است و صلاح اعتقاد از مذهب است و شکر بجا آوردن لازم است

و مخلد در جهنم است در صورت تقصیر باب سیم در نبوت است

است

است و نبوت است به آنکه نبوت بحث بعضی عبارت است از خبر دادن بشر معصوم از جمیع

کناهان با حکام خداوند عالمیان متعلق است با حال است که بعضی

دانسته آنچه معجزه است از اثبات پیغمبری معجزه بار باست الهیه بالاصالة و امر و نهی

بعضی بر مکلفین کلاً یا بعضاً با اینکه عبارت است از پیغمبر بعضی بشر بر یک بالکلیه

خداوند عالم بشر را پیغمبر و حجة و هسند و بحث بعضی نقل است که مکلف حقیقت

و نیز اعتقاد کنند و بر آن اقرار کنند که پیغمبر ما محمد بن عبد الله پیغمبر

بسوی انس و جان و فرستاده خداست بر سبیل لزوم عقلا بسبب آنکه معجزات

چند از جمله آنها است معراج جسمانی و شق القمر و قرآن و سایر معجزات

که پیش از او مبعوث شده بسبب آنکه و آنکه معصوم است از جمیع کناهان است

و آخر پیغمبران است و بعد از او پیغمبری تا روز قیامت و در روز قیامت شفاعت

عدد ایشان بسیار فصل اول در بیان آنکه فرستادن

رسولان بسوی ایشان بر خدا لازم است و دلیل بر آن بسبب آنکه جمیع ارشاد

بسوی آنکه آخر است آنکه بمطلب عقلی است و مقصود

و حال آنکه عقل خلق کوهی بسیار از بنیان منهم به رو خرد است ولیس موقوف است

بر تحصیل قابلیت و آن محتاج است به معرفت احکام الهیه و آن از جهت نقصان عقلها

در درک احکام و عدم قابلیت ما از برای وحی و الهام موقوف است بر ارسال پیغمبری

بسیار از آنها که بر جمیع حجت الهی تمام شود تا اینکه واجب شود بر بندگان تصدیق

ایشان زیرا که اگر چنین نباشد لازم می‌آید که فعل خدا عبث باشد و این باطل است به دلیل

نفی آیات و عبث از این جمله خدا در علم فرموده لقد ارسلنا رسلنا با

البینات وانزلنا معهم الکتاب والمیزان لیقوم الناس بالقسط یعنی بتحقیق

که فرستادیم پیغمبران خود را با معجزات و علامات واضح و فرستادیم با ایشان کتاب و میزان را

تا اینکه رفتار کنند مردمان به عدالت و در جای دیگر فرموده رسلا مبشرین و منذرین

لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل یعنی فرستادیم رسولان را که بشارت دهنده

بیم دهنده باشند به بهشت و بیم دهنده از عذاب جهنم تا اینکه نباشد از برای مردم

حجتی بعد از فرستادن رسولان و در جای دیگر فرموده و ما ارسلنا من رسول الا

بلسان قومه لیبین لهم یعنی نفرستادیم هیچ پیغمبری را مگر به زبان قوم او تا اینکه

بیان کند از برای ایشان التجرات حجتها با آنکه و در ایضاح و ست

بالجمله

و جناب صادق علیه السلام بعد از سؤال کسی از آن حضرت از علت اثبات انبیاء فرموده که چون اثبات

خالق حکیم کردیم دانستیم که از برای او واسطه‌ها باید که راهنمائی کنند بندگان را در امر معالج

که بآن بقاء ایشان است و در ترک آن فناء ایشان است و آنها انبیاء می‌باشند

از جانب خدا که با دلائل و براهین و شواهد چنین از آنها کسی نمی‌باشد فصل

در بیان اعتقاد از اصول مذهب که اتفاق است بر آن علماء در حجت که قائل نباشد منکر این از مذهب

خارج است و مستحق خلود در جهنم است در عصمت پیغمبر فصل در بیان اینکه

باید رسول معصوم باشد از جمیع گناهان در حال پیغمبری و پیش از پیغمبری خواه در حال

خواه در حال سهو بلکه لازم است بر جمیع عیب‌ها در صفات ذمیمه از قبیل و بخل

و جبن و مانند اینها باعث نفرت طباع و خلاف مروت باشد

تا اتمام حجت بشود زیرا که عصمت عبارت است از ملکه الهیه که مانع است از صدور قبیح

و عصیان در حال عمد و نسیان بلکه تمام عمر انسان از هر جهت لازم است

است زیرا که علامت از صدور قبیح در حال نسیان است

شدن عصیان در تمام عمر خصوصاً در تمام امور همچنین صیانت است عقل

و دلالت بر حکمت هم تمام در طاعت و فرمودن کالبد بشر صاحب کتاب است بنابر اتمام حجت
که چگونه بود و اعتماد بر وی که چگونه بود و غرض آن است که صاحب کتاب چگونه است و همچنین اگر از جنس
که محسوس نشود بلکه اگر از جنس جن باشد صاحب کتاب باشد پس از جنس بشر باید تا اتمام حجت
شود چنانکه خدای تعالی فرموده وما ارسلنا من قبلك الا رجالا نوحي اليهم
یعنی نفرستادیم پیش از تو پیغمبر از بشر مگر آنکه ایشان را وحی فرستادیم و در جای دیگر فرموده و لو
جعلناه ملكا لجعلناه رجلا وللبسنا عليهم ما يلبسون یعنی اگر می گردانیدیم آن رسول را
ملک هر آینه می گردانیدیم او را بصورت مرد و هر آینه پوشیده می شد بر ایشان
ایشان و در آیت دیگر فرموده لا ینال عهدی الظالمین یعنی نمی رسد
به ظالم که معصیت کار است و ایضا فرموده وكلا فضلنا على العالمين یعنی تمام انبیا را
تفضیل دادیم بر تمام خلق که از جمله آنها ... می باشند پس صریح آیه عصیان از
ایشان نیست پس آیات و احادیثی که موهم صدور عصیان از ایشان است باید حمل شود
بر صدور ترک اولی که عصیان مقربین است هر چند حسنات
ابرار است فصل ... اعتقاد آنکه ... شبهه نیست ...

مذهب

مذهب است و انکار این ... از جهت ... خطا و ... است
خروج از مذهب و ظلم و در جهنم است در صورت تقصیر فصل سیم در بیان
آن است که لازم است پیغمبر با معجزه مصدقه باشد یعنی فعلی خارج از عادات و طاقت
بشر که واقع شود ... بسبب ارضی و سماوی نباشد و باکسب و تحصیل آن ممکن نباشد
... شود که دلالت کند بر صدق مدعی چنانکه آیه سابقه
دلالت بر این مطلب ... که عصمت امری است مخفی و معلوم نمی شود مگر
به معجزه مصدقه که بر طبق دعوی باشد تا دلالت کند بر صدق او چنانکه منطوق حدیث
... صاحب ... است ... که اظهار معجزه ... کاذب ...
... است و قبیح است بلکه لازم است بر خدای تعالی ... در صورت ...
... چنانکه نقل کرده اند ...
گفته اند ...

وعالم که چشم روشن شد بسر گیرند و شبیه آن را سحر گفته باشند و چنانکه سحر ساحران فرعون را
بعصای موسی باطل کرد و توضیح این مطلب آنست که امر عجیب که بهم رسد یا بدون ریاضت
و سبب اسباب خفیه باشد که تحصیل آن با کسب ممکن باشد آن را سحر گویند و اگر واقع باشد و سبب
ظاهر نباشد از ارض و سماوی در آن سبب نباشد آن را خارق عادت گویند و آن اگر از ولی یا وصی باشد
نبوت و ولایت مقرون باشد آن را کرامت گویند چنانچه اطاعت کردن سگ اصحاب کهف و سلیمان و هدهد
مصون شاطه در حضور [illegible] و اگر از کسی که مدعی نبوت یا امامت ممکنه باشد پیش از ادعا
باشد آن را ارهاص گویند یعنی [illegible] انتظار است و باعث انتظار نبوت یا امامت است چون
سایه انداختن ابر بر سر آن حضرت [illegible] و دلیل که از [illegible] حضرت علی بن ابیطالب
و اگر مقرون با دعوی باشد و مخالف دعوی باشد آن را معجزه مکذبه گویند چون [illegible] شخصی
مسیلمه کذاب علیه اللعنة والعذاب و اگر مطابق باشد آن را معجزه مصدقه گویند
جمیع معجزات پیغمبر ما و سایر پیغمبران علیهم السلام و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
چنانکه بعضی از آنها ذکر خواهد شد و پیغمبر با [illegible] معجزه باشد تا آنکه حجت تمام شود و لطف
الهی [illegible] فصل سیم در اعتقاد [illegible] است متعلق به [illegible]

نبوت است

نبوت است زیرا که بنای [illegible] فصل چهارم
در بیان اینکه محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف پیغمبر بر حق است
و معصوم از جمیع گناهان است به وجهی که اثبات نمایند معجزات بسیار از جمله آنها معراج جسمانی
و شق القمر و قرآن است چنانکه خداوند عالم فرموده وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ
قَبْلِهِ الرُّسُلُ [illegible] دلیل بر [illegible]
اینکه پیغمبر ما محمد بن عبد الله [illegible] پیغمبر است و نبوت ممکن است و هر [illegible] معجزه
مصدقه [illegible] صادق است و بر حق است پس پیغمبر ما بر حق است و اما اینکه پیغمبر [illegible]
[illegible] متواتر و متظافر و [illegible] مسلمین و کافرین معلوم است و اما اینکه بر طبق [illegible]
معجزه مصدقه [illegible] پس [illegible] اینکه چنانچه [illegible] واقع شده [illegible]
مثل [illegible] و بر خلاف عادت [illegible] و مقارن [illegible] پیغمبر [illegible]
و بر وفق [illegible] لز آنجناب صادر شده [illegible] و معجزات آنحضرت [illegible]
[illegible] خارج [illegible] معجزه [illegible] معانی [illegible]
[illegible] و کامل [illegible] نشانه [illegible]
[illegible] آنکه [illegible] که گفت [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]

او را سایه نبود و ابر بر او سایه می‌افکند چهارم آنکه از عقب سر دید چنانکه از پیش
روی میدید پنجم آنکه در خواب و بیداری یکسان میدید و میشنید و همچنین از انبیا دیگر معجزات خارق
جمله بیش از چندین معجز بود که از آن جمله معراج جسمانیست چنانکه مرویست که آن بزرگوار بعد از
نماز عشا و در حجر اسمعیل یا در خانه ام هانی خوابیده بود ناگاه جبرئیل نازل شد و براق
و آن بزرگوار را سوار کرد و در بیت المقدس و آسمانها برد و عجایب آسمانها را دید
از آنجا بالا رفت تا اینکه به سدرة المنتهی رسید و بمقام قاب قوسین رسید و علوم بسیار
بر او مکشوف گشت و بعد از آن در همان شب بزمین فرمود و در صبح آن قریش [illegible] را
با خبر کرد [illegible] معلوم شده بود و ابوجهل [illegible] انکار کرد [illegible] از سر طعن و [illegible] بیت
المقدس سؤالات نمود و آنجناب جواب فرمود و از احوال قافله شام سؤال کردند و
جواب فرمود و از زبان [illegible] بر سید [illegible] آنجناب یقین فرمود و تمام
مطابق واقع بود دوم شق القمر است و مجمل از کیفیت آن چنانکه مرویست اینستکه
در مکه در شب چهاردهم ذی الحجه چهار نفر از اصحاب عقبه از آنجناب خواهش
معجزه که ماه را دو پاره کند پس آنجناب امر فرمود [illegible]

ماه دو پاره شد پس منافقین خواهش کردند که بصورت اول شود چنانکه
پس خواهش کردند که دو پاره گردید [illegible] بهم شد پس آنها گفتند که از مسافرین [illegible] خبر گیریم
بیایند [illegible] خواهیم پرسید پس اکثر ایشان [illegible] که [illegible]
که از جانب [illegible] الا سحر [illegible] و سؤال کردند [illegible] گفتند که ما [illegible]
سیم از معجزات آنجناب قرآنست [illegible] قریش و آنجناب [illegible]
[illegible] و جمیع فصحای عرب [illegible] جمیع فصحا [illegible] از معارضه [illegible]
آن بلکه [illegible] عاجز شدند [illegible] مقابله بسیوف
[illegible] و اشتمال بر نظم عرب
[illegible] مقابله بحروف [illegible] فصاحت و بلاغت [illegible]
در اسلوب عجیب [illegible] هر نفر از آن [illegible] کلام فصیح [illegible] مخالف [illegible]
و علوم [illegible] و حکایت [illegible]
[illegible] طایفه عرب [illegible] علم [illegible]
علم مخطوط [illegible] چنانکه بتواتر معلوم است
پس معلوم گشت [illegible] خالق است [illegible]
پس [illegible] آنحضرت [illegible] ضلالت

و ذلك دست نبح باطل لازم نمیآید و غرض آنکه از خلق کفر عباد حاصل نمیشد چهارم از
معجزات آنجناب سخن گفتن درخت است چنانکه مرویست از جناب امیر المؤمنین ع که درخت
آنجناب بود که جمعی از بزرگان قریش آمده پس گفتند ای محمد ص تو ادعای بزرگی کردی
که هیچ یک از آبای تو چنین ادعا نکرده لهذا ما از تو خواهش میکنیم پس اگر [illegible]
خواهیم بکنی [illegible] هر آینه دانستیم که تو ساحری دروغگوئی پس آنجناب فرمودند چه
دارید [illegible] گفتند این درخت را که از ریشه کنده شود و
رو بروی ما بایستد پس آنجناب فرمودند که خدا قادر است بر همه چیز پس اگر درخت بیاید
ایمان خواهید آورد گفتند آری و آنحضرت فرمودند که من خواهم [illegible]
ولکن شما ایمان نخواهید آورد پس خطاب فرمود به درخت که ای درخت اگر ایمان داری
بخدا و روز جزا [illegible] از ریشه کنده شو و بیا [illegible]
پس درخت از ریشه کنده شد و [illegible] و نشست آنجناب آمد و شاخه
بالای [illegible] آنجناب [illegible]
پس آن قوم [illegible] گفتند که امر کن که نصفش
پیش تو بیاید پس امر کرد [illegible]

برآمد [illegible] پس تعجب کرده پس گفتند [illegible] پس امر کرد [illegible]
پس من گفتم لا اله الا الله انی اول مؤمن بك یا رسول الله و اول من آمن بان
الشجرة فعلت ما فعلت بامر الله تصدیقا بنبوتك واجلالا لکلمتك
[illegible] جز خدا و عالم [illegible] که امت تو هستم که ایمان
آورده‌ام [illegible] که درخت [illegible]
[illegible] پس آن قوم گفتند که تو ساحری دروغگوئی آیا تصدیق میکنید
[illegible] از معجزات خارجیه آنجناب [illegible] مرویست از جناب امام حسن عسکری
[illegible] که خدا [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] گفتند یا رسول الله [illegible] معجزات [illegible] آنحضرت ظاهر
[illegible] شفا [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] محمد ص [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] و ابو لهب [illegible] قریش [illegible] ساحر
[illegible]

و او باشد قریش را تحریص بر ایذای آنحضرت و حضرت میگفته است از عقب آنحضرت بساحة
و سنگ بر آنحضرت میانداختند و بر حضرت امیر المؤمنین ع میخورد پس یکی از آن کافران گفت یا علی
تو پیوسته تعصب محمد را اظهار میکنی از جان و روح هواداری میکنی و با آنکه هرگز جنگی ندیدهٔ و در شجاعت
بنظر خود نداری چرا در این وقت یاری او نمیکنی حضرت فرمود که ای اوباش قریش من در تعصب
او کاری نمیکنم اگر بفرمایید خواهید دید چه میکنم خواهم کرد و پیوسته از عقب ایشان میرفتند و آزار
میرسانیدند تا آنکه از مکه بیرون رفتند پس ناگاه دیدند که سنگها از کوه کنده بجانب آنحضرت
کافران شتافتند و در رفتند و گفتند الحال این سنگها حضرت محمد صلعم و علی الله
خواهد کشت و القرآن خود می خواهیم پس چنین سنگها که یک
سنگ بزرگوار رسید به بقدرت خدا او جبرئیل در آمد و گفتند السلام علیک
یا محمد ابن عبد الله ابن عبد المطلب ابن هاشم ابن عبد مناف
السلام علیک یا علی ابن ابیطالب ابن عبد المطلب ابن هاشم ابن عبد مناف
السلام علیک یا رسول الله و خیر الخلق اجمعین السلام علیک یا سید الوصیین
و یا خلیفة رسول رب العالمین و چون کافران این حالت عجیب را مشاهده کردند متحیر
ماندند پس چون از ایشان که کفر و عناد ایشان زیاده بود گفتند که این سحر بود
و چون ایشان گفتند بقدرت رب العالمین و اعجاز آنجناب سنگها سنگ ...

هر یک مجادی سر آن کافران آمده و بر سر ایشان میخورد و بلند میشد و باز میافتاد و
میخورد تا اینکه سرهای ایشان هم شکسته و مغز سرهای ایشان از بینیهای ایشان فرو ریخت
و جمیع آن ده نفر هلاک شده و بجهنم واصل شدند و خویشان ایشان از کافران
آمده و فریاد میکردند که بدتر از همه عقب شما این سنگها که محمد صلی الله علیه و آله با اعجاز
در مقابل چنین ایشان را هلاک کرد برداشته چنانچه شما را بفرستد آمده که
گفته محمد و شما دروغ میگوئید پس چون سنگها بلرزیدند و آن سنگها از زمین بلند شدند
و گفتند ما بر میداریم این دشمنان خدا را که مستحق عذاب بودیم پس ابو جهل ملعون گفت
این سنگها هم از جادوی محمد است الحال میگوئید که اینها از اعجاز او است بگوئید تا دعا کند
که خدا این مرده کافران را زنده کند چون کافران این سخنان را شنیدند ... از عار
شنیدن سخن این سنگها پس چند جراحات این سنگها زخمها بتو رسید ...
یا رسول الله چهار جراحات این سنگها بمن رسیده است حضرت رسول صلعم فرمود شش جراحات
رسیده است و آن کافران ده نفر اند من از ایشان شش نفر دعا میکنم و از ایشان چهار نفر دعا کن تا خدا
ایشان را به دنیا برگرداند پس دعا کرده همه زنده شدند و برخاستند و گفتند زیرکرده محمد
دعای ایشان عظیم و مرتبه بلندی است در این مملکت که ما در این نعیم بالا محمد شاد
و هم که برگردید شش نفر و شش ... شتافتند ... و جمیع ملائکه

از آسمانها و عرش و کرسی و حجابها برگذرد لکن برادرانه و تعظیم ایشان میرفتند و هر حجابی
که از خدا طلب میکنند ایشان را شفیع میگفتند پس از ایشان ایمان آوردند و اقرار
برآوردند و سعادت جاوید یافتند پس حضرت سالار حسین عسکری فرمود که اگر خدا عیسی را
روح الله بسبب آنکه او را به آسمان برد جبرئیل مانند ... در روزی که حضرت رسول ص عبا
... مبارک گرفت و علی و فاطمه و حسن و حسین ع و عبا را بر علی افکند و گفت خداوندا اینها
اهل بیت من اند جنگم با هر که با ایشان در جنگست و صلحم با هر که با ایشان در صلحست و دوستم
با هر که با ایشان دوست است و دشمنم با هر که با ایشان دشمن است پس خدا وحی
فرستاد که دعای ترا مستجاب کردم پس ام سلمه جانب عبا را برداشت که داخل شود حضرت
رسول ص فرمود که تو داخل در جماعت نیستی هر چند که حال تو نیکوست و عاقبت تو نیکست پس
جبرئیل گفت یا رسول الله مرا از اهل خود گردان حضرت فرمود که تو از اهل مائی جبرئیل
گفت رخصت میدهی که داخل عبا شوم فرمود بلی پس جبرئیل داخل عبا شد و چون بملکوت
اعلی بالا رفت حسن و بها و نور و ضیاء او مضاعف شده بود ملائکه گفتند ای جبرئیل
بر گشتن بحالی که پیش از این بر رفتی نبودی جبرئیل گفت چگونه چنین نباشم و حال
آنکه داخل اهل بیت محمد شده ام پس ملائکه آسمانها و حجابها و عرش و کرسی
گفتند که سزاوار است ترا برین شرف یافته چنین باشی و حضرت امیر المؤمنین ع

چنین چهار ملک جبرئیل در جانب راست او و میکائیل در جانب چپ و اسرافیل در عقب و عزرائیل
در پیش روی او میرفتند و همچنین است سایر مراتب حسن بالا که گفتیم شاخه درخت خرما که پیش از بنای منبر
در وقت خطبه خواندن تکیه بر آن میکرد و ... ناله کرد ... بلند
جماعت بسیار را اسیر کرد و تسبیح گفتن سنگ ریزه در دست مبارک آن حضرت و فرو بردن زمین
فضله او را که بوی مشک از آن میآمد و ... که آن حضرت بر آن سوار میشد و امثال اینها
که این رساله گنجایش ذکر اینها را ندارد و حاصل این عقاید آنست که او پیغمبر است و منکر او
جمله کافر است و مخلد در جهنم و در حضرت تقصیر داشتن نسبت بغیر این کفر است
فصل پنجم در بیان آنست که پیغمبر ما محمد بن عبدالله خاتم النبیین است
دیگر پیغمبری بعد از او نیست و پیغمبری بوی ختم شده است و بعد از او پیغمبری نخواهد بود
تا روز قیامت چنانکه صریح آیه شریفه است که فرموده ما کان محمد ابا احد من
رجالکم ولکن رسول الله وخاتم النبیین یعنی نیست محمد ص پدر هیچیک از مردان شما لکن
رسول خداست و ختم پیغمبرانست زیرا که خاتم النبیین یعنی ختم کننده پیغمبران ... اولا
پیغمبر ثابت النبوة بسبب معجزه و هر چه چنین است حق است و لا لازم خواهد آمد

عصیان و یا نسیان و یا جهت نقص و بی تقصیر وصل این اعتقاد نیز از اصول دین است و منکر
این کافر است باب چهارم در بیان اصل چهارم است که امامت است بدانکه امامت
بحسب معنی لغوی عبارت است از پیشوا بودن در دین و دنیا بعضی بشر معصوم از جانب خدا و رسول
خدا بر همه مکلفین در امور دین و دنیا و بحسب معنی اصطلاح یقین است که هر مکلف و اعتقاد کند
و بزبان اقرار کند که علی بن ابیطالب ع با یازده فرزند او هر یک در عصر خود خلیفه و جانشین معصوم
از جمیع گناهان بعد از پیغمبر آخر الزمان امام بحق میباشند بر جمیع بندگان و جانشین
بلا فصل پیغمبر یکی بعد از دیگری از جانب خدا و خاتم پیغمبران و واجب است بر جمیع مکلفین متابعت و اطاعت
ایشان در امور دنیا و دین و امام اول علی بن ابیطالب امیر المؤمنین ع است و امام دوم امام حسن
حسن مجتبی است که پسر بزرگ او است و امام سیم امام حسین ع است که پسر دیگر او است و امام چهارم
امام زین العابدین است علی بن الحسین است و امام پنجم امام محمد باقر ع است و امام ششم امام جعفر صادق ع است
و امام هفتم امام موسی کاظم ع است و امام هشتم امام رضا ع است و امام نهم امام محمد تقی است و امام دهم
امام علی النقی ع است و امام یازدهم امام حسن عسکری است و امام دوازدهم امام محمد مهدی است
آخر امامان است و صاحب الزمان است و زنده است و غایب است و ظاهر خواهد شد و عالم را

از کفر و ظلم پاک خواهد نمود و از عدل پر خواهد کرد عجل الله فرجه و این اصل پنج فصل است
فصل اول در بیان اینکه واجب است بر خداوند عالم عقلاً که نصب کند امام را
که جانشین پیغمبر باشد بدلیل آنکه لطف است و در نبوت گذشت و این مقام باید القا کرد بر جماعتیکه
قائلند بعدم وجوب نصب امام بلکه عدم جواز آن چنین خوارج و امثال ایشان دلیل بر این مطلب عقلاً اینست که
نصب امام منشأ بهترین مصلحت است و تمام شدن نظام دین و دنیا است و بعد از آن لازم میآید عبث شدن
فعل خدا و آن قبیح است پس نصب امام واجب است و نقلاً آیه شریفه است متمسک است بر آنکه علت
فرستادن رسول ص بر این اشاره اوست در رفتار یکی کفی است و این در نصب امام نیز موجود است
و مثل قول خداوند عالم اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ یعنی
که تو ای محمد ص بیم دهنده و از برای هر قومی هدایت کننده میباشند
بعد از رسول الله ... و احادیث شریف است
که فرموده ما خلت الارض الا و لله فیه حجة یعرف الحلال و الحرام و یدعوا
الی سبیل الله یعنی خالی نیست زمین از حجت و راهنما ...
و سبحانه ... در شرح ... است

عقیده اینکه اعتقاد کنند اینکه علی بن ابیطالب ع [illegible] امام است و همچنین اینکه فرزندان او و بعد از او
بترتیب از اصلاب [illegible] است

و لازم است چنین حدیث مروی از جناب علی بن الحسین ع که فرموده لم تخل الارض منذ خلق الله
آدم من حجة الله فيها ظاهر مشهور او غائب مستور ولا تخلو الى ان تقوم
الساعة من حجة لله فيها ولولا ذلك لم يعبد الله یعنی [illegible] خالی نبوده است زمین از آنکه
خلق کرده است آدم را از حجة خدا که ظاهر باشد یا غایب باشد [illegible] و چنین [illegible] تا برابر [illegible]
[illegible] باشد اینکه [illegible] حجة خدا که [illegible] و هرگاه چنین [illegible]
[illegible] فصل دوم در اثبات اینکه
لازم است که امام [illegible] معصوم [illegible] باشد چنین [illegible] و منصوص باشد [illegible]
[illegible] خدا [illegible] فضل
[illegible] عصمت [illegible] و در تمام
[illegible] عصمت [illegible]
دنیا و دین [illegible] و جمیع [illegible] عالم [illegible]
[illegible] آیه لا ينال عهدي
الظالمين [illegible] چنین آیه افمن يهدي الى الحق احق ان يتبع
ام من لا يهدي الا ان يهدى یعنی [illegible] که [illegible] و میکند [illegible]
[illegible] کنه [illegible] و نمیکند [illegible]
و بلکه

دیگری [illegible] کنند و ربك يخلق ما يشاء و يختار ما كان لهم
الخيرة یعنی خدای تو خلق میکند و [illegible] هر کس را که میخواهد از برای نبوت و امامت [illegible]
از برای خلق [illegible] و [illegible] از برای [illegible] زیرا که [illegible] خطا و [illegible] جبار
[illegible] لازم [illegible] خلاصه [illegible] در حق هر یک [illegible] و
لازم [illegible] معصوم [illegible] منصوص [illegible] و واجب [illegible]
و مفترض الطاعة [illegible] چنانکه [illegible] از حضرت صاحب الزمان
[illegible] طالب [illegible] که [illegible] از برای [illegible] است [illegible]
معصوم بودن چنانکه آیه لا ينال عهدي الظالمين [illegible] است [illegible]
[illegible] امامت [illegible] ظالم [illegible] همچنین [illegible] انما يريد الله
ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا [illegible] خدا [illegible] علم
[illegible] از شما اهلبیت [illegible] پاک [illegible] از [illegible] حکم
[illegible] چنانکه آیه افمن يهدي الى الحق احق ان يتبع ام من لا يهدي
الا ان يهدى [illegible] منصوص [illegible] کاشف

است چنانکه آیه وربک یخلق ما یشاء ویختار ما کان لهم الخیرة [illegible]

چهارم وجوب محبت یعنی واجب بودن محبت ایشان چنانکه مستفاد میشود از آیه قل لا اسئلکم
علیه اجراً الا المودة فی القربی [illegible] که سؤال نمیکنم از شما برای ارشاد و
هدایت که از نبوت و رسالت لازم است مزدی مگر دوستی [illegible] عبارت
شیعه و سنی تفسیر شده بفاطمه و حسن و حسین پنجم وجوب طاعت است چنانکه
دلالت میکند بر وجوب [illegible] این آیه اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر
یعنی اطاعت کنید خدا را و رسول را و صاحبان امر را که امام است [illegible]
این آیه خصوص جناب امیر المؤمنین [illegible]
مؤمنان است که لقب خاص آن بزرگوار است [illegible] خلافت بلا فصل [illegible] ولایت خاص
[illegible] صاحب اختیار [illegible] فاطمه و امام حسین [illegible] فصل
[illegible] اعتقاد [illegible] والله العالم فصل
سیم در بیان اینکه علی بن ابی طالب امام معصوم و منصوص و افضل از جمیع است
و جانشین بلا فصل پیغمبر است [illegible] رسول مطلق [illegible] است
[illegible]

بر [illegible] مطلب آنست که علی بن ابیطالب [illegible] معصوم [illegible] پس [illegible]
بعد [illegible] در امر و نهی [illegible] که افضل [illegible]
[illegible] در علم و عمل [illegible]
[illegible] کامل [illegible]
عالم در قرآن [illegible] فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم
وانفسنا وانفسکم [illegible]
[illegible] حسین [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] علی بن ابیطالب [illegible]
[illegible] علی بن ابیطالب [illegible] باتفاق شیعه و سنی [illegible]
پیغمبر [illegible] دلالت میکند [illegible] علی بن ابیطالب [illegible]
[illegible] صاحب
[illegible] رسول الله [illegible] مستفاد میشود
در فضیلت و در [illegible]

العالمین نیز مقتضی است که علی بن ابی طالب مقدم و اولی باشد و ایضا فرمود افمن
یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی یعنی آنکسیکه راه نمای
میکند بسوی حق سزاوارتر است که اطاعت او کرده باشد ... باتفاق علما از علی
بود و ایضا فرمود انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة
ویؤتون الزکوة وهم راکعون بدرستی که این آیه در شان امیر المؤمنین ...
... نماز میکرد ... در حال رکوع که آنحضرت علی بن ابی طالب است
چنانکه مروی است که سائلی در مسجد سؤال کرد ... علی بن ابی طالب در رکوع
بود انگشتر ... بسائل داد ... در شان ...
است ... و ایضا ... در غدیر خم ...
الجحفه که موضعی است میان مکه و مدینه در مراجعت از حجة الوداع بامر یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک پس ... رسالت ...
...
... من کنت مولاه فهذا علی مولاه یعنی
کسیکه من صاحب اختیار دین و دنیای اویم پس این علی صاحب اختیار دین و دنیای
اوست

روایت بسیار ... که ... این ... که ... برانکه علی بن ابی طالب
جانشین و خلیفه بلافصل پیغمبر است ... و ایضا علی بن ابی طالب امام بر حق ...
بزرگتر ... است ... کمالات ... از جمله آنها ...
معجز است که ... صحیح که در زمان خلافت خلیفه ثانی ...
کفر ... یکی ... دیگری ...
فرستاد که ... که ... رسالت ...
ای ... قابلیت ... سلیمان ...
...
... امتحان ...
مسئله ... کتاب ... سؤالات ...
... جواب ...
... سؤالات
... جواب ... الصواب
جواب ... از امتناع

[illegible] حسنی عاجز کرد اهنمای آنرا صاحب حق ائمه گفت [illegible] و للنعمه سالک

سخن کوه و سخن بغیر را [illegible] مصحف [illegible] و ارکجا [illegible]

[illegible] کفته عالم [illegible] و حق این مشکلات [illegible] و میر حق باطل غالب

[illegible] چنین مسئله [illegible]

علم [illegible] و مفضل [illegible] و چون [illegible] جواب [illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible] عرض کرد که [illegible]

[illegible] جنه [illegible] آنجناب فرمود

[illegible] پس آنحضرت فرمود که علمای یهود

[illegible] عاضر [illegible] اجتماع نمودند پس آنجناب

[illegible] عالم که ملت ابراهیم [illegible] سئوال کرد که [illegible] سئوال کن [illegible] گفت

در صحف [illegible] و [illegible] آمد [illegible]

مشکلات [illegible] سئوال [illegible] مسئله [illegible] حضرت

فرمود [illegible] صحف [illegible] عالم [illegible]

گرفت

گرفت و بنوعی از صحف میخواند که اگر حضرت ابراهیم در صحف [illegible] میکرد که عالم [illegible] بهتر

میدانست و [illegible] میخواند از عالم [illegible] تجربه [illegible] حال [illegible]

پس امیر مؤمنان فرمود [illegible] جواب مسئله آیا میخواهی که معجزه [illegible] تو تمام [illegible] چنین کرد

چنین [illegible] ابراهیم [illegible] پس حضرت فرمود [illegible] هیزم [illegible] آتش

در آن [illegible] آتش [illegible] و آتش [illegible] الکلام [illegible]

همان آتش رفت [illegible] آتش بر آنحضرت [illegible] همیشه چنین عالم

ابراهیم [illegible] معجزه [illegible] گفت [illegible] علم [illegible]

پس عالم [illegible] بالبداهه فرمود [illegible] چنین آن عالم [illegible]

[illegible] و [illegible] میخواند که اگر [illegible]

[illegible] پس حضرت [illegible] فرمود [illegible] معجزه [illegible] دارم

پس آنجناب [illegible] مبارک [illegible] استاد

[illegible] پس [illegible] فرمود [illegible] چنین عالم [illegible]

[illegible] میخواند که [illegible] زبان

بخشیده [illegible] پس آنحضرت فرمود [illegible] معجزه [illegible] الکلام [illegible] پس

پسر آنحضرت ... بیلی کرد و ... ملت ... و لکنه در عالم زنانش فرو ... ولی ... کفته ...

... قرار ... یکصد ... دولت ... که از ... همان ...

... صدیق که ... بسم الله ... طلبیه ... التجلی را ...

... در ... گرفت ... التجلی ... که ... الروم ...

... بسی ... الحطام ...

کهنه آنکه صاحب ... قرآن ... باذن الله ... قرآن ... بکجا ... شرف ...

... گفته یا امام الثقلین ... رسالت و ... لولا علی لهلک

عمر فصل اعتقاد کفر ... علی بن ابیطالب خلیفه بلا فصل ... است ... حق ...

مذهب است و منکر آنکس خارج از مذهب است و ... در حق ... است ... تقصیر ... و ...

کفر ... مطلق ... فصل چهارم

در بیان آنکه امام بعد از علی بن ابیطالب امام حسن است که پسر بزرگ اوست و بعد از او امام حسین است

که پسر دیگر اوست و بعد از او امام زین العابدین علی بن الحسین است و بعد از او امام محمد باقر است که پسر اوست

و بعد از او امام جعفر صادق است و بعد از او پسر او امام موسی کاظم است و بعد از او پسر او علی بن موسی الرضا است

و بعد از او پسر او امام محمد تقی است و بعد از او پسر او امام علی نقی است و بعد از او پسر او امام

حسن عسکری است و بعد از او پسر او محمد مهدی است که آخر الزمان است و صاحب الزمان اوست

و دلیل بر حقیقت ... آنکه جمیع ... شیعه از جمله ایشان کیسانیه اند که محمد بن حنفیه را بجای

امام زین العابدین امام میدانند و از جمله ایشان زیدیه اند که زید پسر امام زین العابدین را

بجای امام محمد باقر امام میدانند و از جمله ایشان ناووسیه اند که بعد از امام جعفر صادق

امام قائم میدانند و از جمله ایشان فطحیه اند که عبدالله پسر امام جعفر صادق را بجای امام

موسی کاظم امام میدانند و از جمله ایشان واقفیه اند که بعد از امام موسی کاظم دیگر امام

قائل نیستند زیرا که ... معصوم ... که معصوم منحصر در ایشان است و غیر ایشان

معصوم نیستند ... مستلزم ترجیح مرجوح بر راجح است و ... قوله تعالی

... ولکل قوم هاد ... و ... و ... و ...

... حضرت رسول ... و ... که ...

... انّ وصیّی والخلیفة من بعدی علیّ ابن ابیطالب وبعده

سبطای الحسن والحسین یتلوه تسعة من صلب الحسین الائمة الا

قال یا محمد فسمّهم لی قال فاذا مضی فابنه علیّ فاذا مضی فابنه محمد فاذا

مضی محمد فابنه جعفر فاذا مضی جعفر فابنه موسی فاذا مضی موسی فابنه علی فا
ذا مضی علی فابنه محمد فاذا مضی محمد فابنه علی فاذا مضی علی فابنه
الحسن وبعده الحجة ابن الحسن ابن علی فهذه اثنا عشر اماما علی
عدد نقباء بنی اسرائیل قال فاین مکانهم فی الجنة قال معی
فی درجتی قال اشهد ان لا اله الا الله وانک رسول الله واشهد انهم
الاوصیاء بعدک. ولقد وجدت هذا فی الکتب المتقدمة وفیما
عهد الینا موسی ابن عمران انه اذا کان اخر الزمان یخرج نبی یقال
له احمد خاتم الانبیاء لا نبی بعده یخرج من صلبه الائمة الابرار عدد
الاسباط. یعنی فرمود حضرت پیغمبر که بعد از من علی ابن ابیطالب است و بعد از او فرزند او
حسن و حسین میباشند و بعد از حسین نه نفر از صلب حسین میباشند که الان
میباشند یعنی گفت اسم ایشانرا ذکر کن حضرت فرمود که بعد از حسین علی ابن الحسین است
و بعد از او فرزند او محمد ابن علی است و بعد از او فرزند او جعفر است و بعد از او فرزند او موسی است
و بعد از او فرزند او علی است و بعد از او فرزند او محمد است که امام محمد تقی است و بعد از او فرزند
او امام علی نقی است و بعد از او فرزند او امام حسن عسکری است و بعد از او فرزند او حجة ابن
الحسن است که اینها [illegible] اند بعدد نقباء و روساء بنی اسرائیل [illegible]

گفت که مکان ایشان در بهشت کجاست حضرت فرمود با من میباشند در مرتبه من پس [illegible]
مسلمان شد و گفت [illegible] چنین [illegible] رسیده و [illegible] مروی است از رسول خدا صلعم که [illegible] امام
حسین [illegible] و فرمود هذا ولدی امام وابن امام واخو امام وابو ائمة تسعة
تاسعهم قائمهم افضلهم یعنی [illegible] حسین امام است و پسر امام است و برادر امام است و پدر
نه امام است [illegible] قائم ایشان و [illegible] ایشان است [illegible]
[illegible] امام حسن مجتبی است [illegible]
[illegible] معصوم [illegible]
[illegible] معصوم [illegible] میکند حق است [illegible]
[illegible] معصوم [illegible]
[illegible] جناب علی ابن ابیطالب [illegible] برامت [illegible]
[illegible] کرامت
[illegible] امام حسن [illegible]
[illegible] در حقیقت [illegible]
[illegible] عراق [illegible]

معصوم از خطا [illegible] انکار گفت [illegible] که تواند که آنحضرت [illegible] بر سر [illegible]

مجلس [illegible] متوجه [illegible] و آنگاه مجلس [illegible] رسید بچه

[illegible] حضرت خبر داد که زن تو [illegible] شد [illegible] نام [illegible] خواهد رفت [illegible]

با تو مقاربت خواهد [illegible] و فرزند [illegible] بهم خواهد رسید که از آن

بچه آنحضرت خبر داده بود [illegible] صدق آن [illegible]

از آن بچه [illegible] آنحضرت دعا فرموده

باز چنان [illegible] و ایضا جابر انصاری روایت میکند که از امام محمد باقر ع شنیدم که

از معانی [illegible] حضرت امام حسن ع [illegible] و گفتند ما را عجایبی بنما از آن [illegible]

[illegible] امام حسین ع فرمود که [illegible] با امامت [illegible] گفتند ما همه [illegible] داریم که

حجت خدا [illegible] بسیار است [illegible] پدر [illegible] بود گفت شما [illegible]

[illegible] گفتند بلی [illegible] امام حسن ع [illegible]

[illegible] فرمود [illegible] امیر المؤمنین [illegible] گفتند والله [illegible] امیر المؤمنین

[illegible] گفتند [illegible] خلق [illegible]

[illegible] امام [illegible] امام حسین ع [illegible]

[illegible] ابی عبد الله الحسین [illegible] جناب [illegible]

[illegible] معصوم و اعلم [illegible]

معصوم

معصوم از عصیان و نسیان [illegible] آنچه میگویم حق است و ایضا اعلم [illegible]

[illegible] در امر [illegible] دین و دنیا قبیح است [illegible] سابق [illegible]

[illegible] امام حسین ع [illegible]

[illegible] امامت [illegible]

[illegible] امام ابا عبد الله الحسین [illegible] باعث [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible] وصیت [illegible]

معلوم [illegible]

[illegible] ضعیفه [illegible]

[illegible]

[illegible] امام حسین ع [illegible]

[illegible]

[illegible] امام حسین ع [illegible]

[illegible]

[illegible]

مجانا است ما را تسلیم در کنی و اگر ایراد محبت با تو بینی لطف و کرم با ما کن صلاح ما در قسمت نکنیم
زیرا که همه انفار را در احوال بود حق بمبارک بعد از آن گفت یا بن رسول الله السلام [illegible]
بر سر نماز گذارد و باز [illegible] گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له واشهد ان محمدا عبده و رسوله و جان بحق تسلیم کرد بعد از آن حضرت [illegible] نماز
کند و در [illegible] بقیع دفن کرد [illegible] که امام چهارم بعد از امام حسین علی زین العابدین
الهاشمی علی بن الحسین است زیرا که [illegible] معصوم [illegible]
که [illegible] زیرا که معصوم از عصیان و نسیان [illegible] حق [illegible] و الیف [illegible]
[illegible] و [illegible] در [illegible] سابق [illegible]
جناب [illegible] و علی [illegible] و امام حسن و امام حسین [illegible]
امام حق [illegible] صاحب معجزه و کرامات [illegible]
جمله آن جمله معجزه [illegible] چنانچه [illegible] روایت میکند که روزی
محمد حنفیه [illegible] گفت [illegible] زین العابدین
در مدینه [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] که [illegible] پسر محمد حنفیه گفت بابا

غالم

حاله [illegible] آنحضرت [illegible] که محمد بن علی [illegible] بعد از امام حسین امام و اولاد
امیر المؤمنین منم [illegible] که [illegible] در این
دعوی [illegible] روایت میکند که
[illegible] محمد بن علی [illegible] و بعد از [illegible] زین العابدین
پیغام محمد بن علی [illegible] آنحضرت [illegible] بخدمت عم [illegible]
که امر امامت [illegible] رسالت
[illegible] رسالت [illegible]
با [illegible] حجر الاسود [illegible] امامت
[illegible] محمد بن علی [illegible]
[illegible] حضرت امام زین العابدین [illegible] طواف کعبه [illegible]
[illegible] باتفاق محمد [illegible] حجر الاسود [illegible] پس حضرت
امام زین العابدین [illegible] محمد ابن علی [illegible]
[illegible] حجر الاسود [illegible]
[illegible] بعد از آن حضرت امام زین العابدین [illegible] حجر الاسود [illegible] نماز
بجا آورد [illegible] حجر الاسود [illegible]

حضرت الی الحجر الاسود بحجر درآمد و بزبان عربی فصیح گفت بار خدایا محمد بن علی امر امامت را بعد از ابن الحسین
باز گذار که حق سبحانه تعالی اطاعت او در اوامر و نواهی بر تو و بر جمیع بندگان خود واجب کرده است
و امتثال اوامر او بر کافه مکلفان واجب ساخته چون محمد حنفیه این سخن را از حجر الاسود
شنید دست و پای آن حضرت را بوسید و گفت یابن رسول الله امر امامت بحکم الهی بتو مفوض و مرجوع
است و غرض از تقدیم این بحث از این امر ممنوع است مروی است که محمد حنفیه این دعوی را بعد از ابن
الحسین بجهت اطمینان قلب خود گفته از روی اعتماد و اعتقاد [illegible] در روایت
دیگر آمده که حجر الاسود به بیان [illegible] شهادت داد که امامت محمد بن علی بن الحسین [illegible] بتو و بر جمیع الخلق
در زمینها و آسمانها است و بحکم الهی امتثال اوامر و نواهی او بر کافه مخلوقات لازم و بر عامه موجود
دات واجب و متحتم است پس محمد بن علی گفت سمعا و طاعة یابن رسول الله [illegible]
بر زمین و آسمان چهارم از ائمه امام پنجم بعد از امام زین العابدین امام محمد باقر ع
پسر او است [illegible] معصوم اعلم عصر خود بود و مدعی امامت بود پس امامت
او بر حق است [illegible] معصوم از عصیان و نسیان [illegible] اعلم از
جمیع [illegible]
امام زین العابدین [illegible]
[illegible] صاحب معجزه و کرامات مصدق تم بود از آنجمله این معجزه

الت

[illegible]

است مروی است که جمعی از اهل شام هر روز بخدمت امام محمد باقر ع آمدندی و بسیار نشستندی و گفتندی
ما [illegible] محبت و دوستی با شما [illegible] و بعد از آن چند روزی [illegible] آن جماعت شامی بیمار
بود و امروز وفات [illegible] وصیت کرده که شما بر وی نماز کنید آن حضرت فرمود چون او را غسل دهید
و بر سریر نهید [illegible] مرا خبر دهید بعد [illegible] آن حضرت برخواست و وضو ساخت و دو
رکعت نماز بجا آورد [illegible] رفتم تا بآن مکان
که آن جماعت [illegible] امام محمد باقر [illegible] یا فلان ابن فلان آنجوان گفت
لبیک یابن رسول الله برخواست و بنشست [illegible] آن حضرت [illegible]
باو [illegible] که احوال [illegible] گفت [illegible] روح مرا قبض کرده [illegible] اموات
[illegible] شنیدم [illegible] از آن حضرت [illegible]
[illegible] محمد بن علی [illegible] بعد از [illegible]
که ابو بصیر روایت میکند که [illegible] بخدمت امام محمد باقر ع رفتم گفتم شما وارثان رسول خدا اید گفت بلی گفتم
رسول الله وارث انبیاء بود گفت بلی گفتم پس شما قادر اید که مرده زنده کنید و نابینا را بینا کنید گفت بلی
[illegible]
[illegible] دست [illegible] بر چشم من مالید [illegible]
چنانکه [illegible] بودم [illegible] پس فرمود یا ابا محمد [illegible]

ذلك قال ابراهيم رب ارني كيف تحيي الموتى قال اولم تؤمن قال بلى ولكن ليطمئن قلبي

[illegible]

قال فخذ اربعة من الطير الخ

آخر آیه سوره البقره ثم ادعهن يأتينك سعيا واعلم ان الله عزيز حكيم

[illegible] که همچنین باشی در روز قیامت [illegible]
و کتاب با چنانکه [illegible] به بهشت [illegible] داخل شوی گفتم یا بن رسول الله طاقت
حساب و کتاب ندارم [illegible] چنانکه [illegible]
آنکه امام ششم بعد از امام محمد باقر امام جعفر صادق ع است زیرا که آن بزرگوار نیز معصوم و اعلم اهل عصر
معصوم خود بود و مدعی امامت بود پس امامت او حق است زیرا که از عصیان و نسیان آنچه ملکوت
حق است و ایضا اعلم از جمیع اهل عصر او بود [illegible] جمیع اهل علم [illegible] در امر [illegible] دین و دنیا
فسبحت الرساله و ایضا [illegible] امام محمد باقر ع [illegible] معصوم که سابق [illegible] تصریح بامامت
آن بزرگوار کرده و آنحضرت ادعای امامت کرده و صاحب معجز و کرامات مصدقه بود چنانکه یونس
بن ظبیان روایت میکند که جمعی کثیر در خدمت حضرت امام جعفر صادق ع بودیم که شخصی از آنجا
حضرت پرسید که یا بن رسول الله مرغانی که در قرآن حق سبحانه و تعالی خطاب بحضرت ابراهیم
فرموده که فخذ اربعة من الطير فصرهن اليك ثم اجعل على كل جبل منهن جزءا
آیا آن از یک جنس بوده یا از اجناس مختلف حضرت فرمود که میخواهید بنمایم بشما گفتیم بلی یا بن
رسول الله پس چهار مرغ طلبید طاووس و [illegible] باز و کبوتر و غراب آنها را ذبح فرموده [illegible]
مرغان را [illegible] باقی را [illegible] از [illegible]
[illegible] خانه که [illegible] طاووس [illegible]
[illegible]

[illegible]

بیوت [illegible] باز [illegible] در بیوت [illegible]
[illegible] و کبوتر باز [illegible] بیوت [illegible] پس چهار مرغ زنده [illegible] و بعد از [illegible]
از مجلس آنحضرت بیرون رفتند ششم آنکه امام هفتم بعد از امام جعفر صادق ع امام موسی کاظم
است زیرا که آن بزرگوار نیز معصوم و اعلم اهل عصر خود بود و مدعی امامت بود پس امامت او حق است
زیرا که معصوم از عصیان و نسیان از آنچه ملکوت حق است و ایضا اعلم از جمیع اهل علم [illegible]
و از جمیع اهل علم در امر [illegible] دین و دنیا [illegible] و ایضا آن بزرگوار ادعای امامت کرده و صاحب
معجز و کرامات مصدقه بود چنانکه [illegible] بعد از امام جعفر صادق ع عبد الله که
بزرگترین [illegible] آنحضرت بود دعوای امامت نمود و از [illegible] جمعی کثیر در خدمت امام موسی کاظم بودند
و [illegible] عبد الله [illegible] آنحضرت [illegible] پس آنحضرت [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible] آتش [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] جمیع [illegible]
[illegible] آتش [illegible] و بعد از [illegible] ساعت [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible] بعد از امام [illegible]
[illegible] آتش [illegible] عبد الله [illegible] و [illegible] هفتم
آنکه امام هشتم بعد از امام موسی کاظم جناب علی بن موسی الرضا ع علیه التحیة والثناء
است زیرا که آن بزرگوار نیز معصوم اعلم اهل عصر خود بود و مدعی امامت بود پس امامت

او بر حق است زیرا که معصوم از عصیان و نسیان است آنچه میگوید حق است و ایضاً پدر اش امام
موسی کاظم در بیان معصومین که سابق بر او بوده تصریح بر امامت آن بزرگوار نموده اند پس او امام بر حق
میباشد و ایضاً آن بزرگوار را القاب لا تحصی است که صاحب معجزه و کرامات معتمده بوده چنانکه مرویست که چون
مأمون شهنشاه کشور دین پناه حضرت امام رضا را ولیعهد خود کرده [illegible] بنا بر آن جمعی از [illegible] ما منع
که از رحمت الهی [illegible] حضرت امام رضا زنده در [illegible] میگفتند که تا [illegible] موسی الرضا
ولیعهد ما [illegible] بالفعل [illegible] التبعی بنا بر این [illegible] رسید بخاطر از شامت اوست
شد [illegible] آن حضرت [illegible] و [illegible] حضرت روز دوشنبه ما لقاق
رسی به صحرا بر منبر رفته و نظاره میکرد پس آنحضرت بمنبر برآمده بعد از حمد الهی دعای [illegible]
که ای [illegible] پروردگار مطلق [illegible] اهلبیت [illegible] پس [illegible] خلق [illegible]
بما چنانکه فرموده [illegible] فضل و رحمت [illegible] چنان [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] از اینجا باز
گشته [illegible] محمد الحق [illegible]
بتحقیق [illegible] باد در هوا و ابرها بهم بافته و رعد و برق بهم رسانیدند و معان [illegible] درآمد
[illegible] که از [illegible] حضرت امام رضا فرمود که بجای خود باشید ایمعان
که اینها ابر از برای شما نیست بلکه از سلطان فلان اهل الست پس آن ابر گذشت بعد از آن ابر دیگر آمد که مشتمل بر رعد و برق
بود دیگر باره معان حرکت نمودند باز آن حضرت فرمود که بجای خود باشید ایمعان که این ابر از برای
شما

شما نیست بلکه از سلطان فلان اهل الست پس آن ابر گذشت بعد از آن ابر دیگر آمد که مشتمل بر رعد و برق
بود دیگر باره معان حرکت نمودند باز آنحضرت فرمود که بجای خود باشید که این ابر از برای شما نیست بلکه از سلطان فلان
اهل الست بعد از آن ابر دیگر آمد حضرت فرمود ایمعان این ابر را خدا فرستاده از برای شما پس [illegible]
[illegible] که از برای شما [illegible] و [illegible] که اینها ابر از برای شما [illegible]
تا آنکه [illegible] بعد از آن [illegible] و [illegible] الله [illegible] پس آنحضرت از منبر
بزیر آمد و معان باز گشتند و آن ابر [illegible] بعد [illegible] باران و وادیها
و حوضها و غدیرها و بیابانها [illegible] و معان میگفتند هنیئاً [illegible] رسول
رسول الله [illegible] الله عز و جل [illegible] بعد از آن از منبر حضرت
برآمد جمع کثیر از آن خلق حاضر بودند و خطبه مشتمل مواعظ و نصایح [illegible] وارض
[illegible] مستمعان [illegible] ذکر خطبه مذکوره کلام و زبان [illegible]
[illegible] القصه [illegible] آنحضرت حق تعالی بر کت [illegible] بلاد [illegible] بکرار اقرار
[illegible] ولیعهد [illegible] امام رضا در [illegible] یا امیر المؤمنین
أُعِيذُكَ بِاللهِ أَنْ يَكُونَ تَارِيخُ الْخُلَفَاءِ فِي إِخْرَاجِكَ هَذَا الشَّرَفَ الْعَمِيمَ وَالْفَخْرَ
الْعَظِيمَ مِنْ بَيْتِ وُلْدِ الْعَبَّاسِ إِلَى بَيْتِ وُلْدِ عَلِيٍّ يعنی [illegible] از حق تعالی
که [illegible] از اینکه تاریخ خلفا [illegible] خلفا

عمیم و مجد عظیم یعنی خلافت و بالجمله ما را از غائله این عجالس [illegible] کیفیه و کجا نه داد از رسائل بعقل
مرهونه بتحقیق که با خود و منسوبان خود دشمنی [illegible] که با ایشان ازلی و بتحقیق که بقدر
تمام نموده و ظاهر شد که در ریب بعید و بلند مرتبه از آن کسی که من او [illegible] بوده و نزد کسی که [illegible] دارد و از
مزخرفات که در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام بتفصیل مذکور است گفته با مونی ملعون جواب گفت
که این معنی پنهان بود از ما و مردم از ما به بیعت خود دعوت نمودیم تا تا که آنرا ولی عهد خود سازیم تا
ما را السعی ما خوانده و بالجمله هر وقت ما اعتراف نمایند و تا الحق کسی که عمر که بود تا اعتقاد کننده
که ایشان اولی‌اند [illegible] در حق خود اصلا حقی ندارند لیکن مخصوص مال است و ریسمان که از کرامات
تا حد [illegible] و انکار [illegible] از او در کارها بهم رسد که آنرا اسم و متولی سازند [illegible]
[illegible] ما حاجت به [illegible] الکتفی [illegible] که او [illegible] خطا [illegible] سبب تعظیم او [illegible]
[illegible] الحال تمام در کار او خابز [illegible] و محتاجیم که از ما کسی مرتبه اولاد [illegible] که استحقاق و اهلیت
[illegible] اسم ندارد و بعد از این در باب او تدبیر کنیم که موالی ما از ما منقطع و منزع [illegible]
لکن مکلفت یا امیر المؤمنین مباحثه و مجادله او را بهم و لکن [illegible] که من او را و اصحاب [illegible]
میسازم و از قدر و مرتبه او چیزی کم میکنم و اگر از تو [illegible] شد همیشه [illegible] حجت [illegible]
او را فرموده [illegible] که [illegible] مرتبه خود [illegible] و بر همه ظاهر شد که او را [illegible] که با و مفوض

الرّد

الیّ
[illegible] بدین ما عون گفت هیچ چیز نخواهم خوشتر از این بدین تا مطلع از آن و او ابا کرد اعیان
اهل مملکت مجمع از سائر [illegible] و قاضیان و اعیان و فقها را جمع ساز تا در حضور ایشان
نقص او را ظاهر کنم تا بیش از باعث [illegible] و حفظ مرتبه او کردم در آنجا که اینکه ما از امانت
و استخفاف از تو نسبت با و ظاهر خواهد شد صواب و بجا است پس مامون ملعون فضلا و اشراف
را جمعیت داد در مجلسی و جمیع کردند [illegible] امام رضا علیه السلام در مرتبه که از ساقی او [illegible] بود پیش
پس ان ملعون که متعهد امانت این سال در [illegible] شروع نموده با آنحضرت گفت که مردمان از تو
حکایتها بسیار گفته‌اند و وصف تو را از حد گذرانیده‌اند بمرتبه که اگر واقف شوی بر آنچه از ایشان خطاهای تو
در اثبات [illegible] ایشان [illegible] و اینکه ادعا میکنی از حق سبحانه تعالی بالائی [illegible]
مر [illegible] پس [illegible] از [illegible] معجزه گفته‌اند و بسبب آنچه ترا [illegible] قرار [illegible] و این امیر المؤمنین
ادام الله ملکه او را با هیچکس معارضه نکرد [illegible] او را حجتی تا بمرتبه [illegible]
[illegible] پس از جمله حقوق او بر تو [illegible] که [illegible] بر تو [illegible] ادا و دعا
کنید حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که من منع نمیکنم [illegible] از گفتگو و مذاکر نعمتهای الهی که مرا
[illegible] از [illegible] گفته [illegible] که صاحب نعمت تو را [illegible] اینها [illegible]
نیست بلکه حق سبحانه و تعالی مرا این مرتبه عطا فرموده و حال من با صاحب تو [illegible] حال حضرت یوسف

مثل

الت با عزیز بود و لیعهد ای ما معنی حسن مرتبه من السلاطین ملعون بعد از استماع این سخنان بر آشفت
و گفت اصلی الیس مولی از جهة خود در که انی با اینکه حق تعالی بالفرض [illegible] و وقت آن مقدار نمانده
و از آن بیش و پس عذر [illegible] راحت که با آن کفری مباهات می افزاید کو امعجز بفهمی مثل ابراهیم خلیل
که بر سان مرغان [illegible] و اعضای آنها متفرق بر سر کوهها انداخته بود طلبیده پس بتعجیل تمام
آنها را و اجزای خود پیوسته بعد از آن بحرکت در آمده باذن حق تعالی [illegible] و بالاینکه
عادت بباریدن او جاری گشته با اینکه [illegible] از روی که به عالم تو باریده بخیر چنانکه تو
دعا کرده دیگر [illegible] دعا کرده [illegible] با تو شریک [illegible] از آنجا که باران [illegible] بالفرض به عالم تو نیم
نه به عالم ایشان پس اشارت باو [illegible] که بر سینه [illegible] ماهی نقش [illegible]
[illegible] و گفت [illegible] بالفرض با [illegible] بار [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت از استماع این سخنان غضبناک گشته [illegible]
[illegible] خود سازید و از [illegible] بیکبار آن [illegible]
[illegible] از حال خود بی خبر گشته [illegible] و اعضای او [illegible] در هم [illegible]
[illegible] العقیده [illegible] از آن [illegible] متحیر شده [illegible] از کار آن
ملعون فارغ شده [illegible] مرض گفته یا ولی الله [illegible]
[illegible] بالنیز [illegible] و اشارت بما [illegible]
[illegible] حضرت فرمود [illegible] بر او [illegible] خوش [illegible] با بهوش

که

که باز [illegible] بار دیگر مرض گفته یا ولی الله [illegible] حضرت [illegible] صاحبقران محقق سازم
حضرت فرمودند [illegible] حق تعالی [illegible] و تدبیر [illegible] او را امضای [illegible]
گفتند پس [illegible] حضرت فرمود بجای خود باز [illegible] چنانکه بود [illegible] ایشان [illegible] باز
[illegible] شده که وجه [illegible] خاطر [illegible] از [illegible] ایشان [illegible]
ساخته گفت الحمد لله که حق تعالی [illegible] از [illegible] با پیغمبر رسول الله
[illegible] امر [illegible] حق [illegible] التماس دارم که در مقام خود
بنشینی [illegible] حضرت فرمود [illegible]
[illegible] وحق [illegible] جمیع مخلوقات [illegible] ساخته چنانکه از [illegible]
[illegible] ملکی [illegible] و ملکوتیه [illegible] و حق تعالی
امر [illegible] حکم [illegible] یوسف [illegible] حکم عزیز مصر بود بعد از
این [illegible] تا عاقبت [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] بسلام رضا امام محمد تقی پسر او است [illegible] معصوم اعلم عصر خود
[illegible] بود [illegible] حق [illegible] معصوم از عصیان و نسیان [illegible]
حق [illegible] اعلم [illegible] جمیع [illegible] اعلم [illegible] در امر [illegible]
[illegible] امام رضا و سایر معصومین که سابق [illegible] بزرگوار [illegible]

پسر او امام بر حق میباشد و العینه آن بزرگوار لائق امامت بود و صاحب معجزه و کرامات مصدقه بود
چنانکه روایت کرده اند که روزی امام محمد تقی در مجلس نشسته بود که مجوسی از در درآمد و گفت ای فرزند رسول خدا تو باید چهل
چهل سال عمر دیده ام و از همه فرزند نداشتم بجز یک فرزند و دیگر چیزی ندارم و امروز والی شهر آن را گرفته میخواهد از کوه
محمد و بفرمایند حضرت فرمود که نفیر بر تو حیث گفت ... الکعبه از جمله ... آنست و بتو لا
و محبت ها فرزندان ایشان دارد حضرت فرمود از من چه میخواهی گفت فرزند دیگر ندارم و صبر بر مفارقت
او نیز نمیتوانم حضرت فرمود که آن بجا است بسیار چون این سخن از امام شنیدم قطع امید از فرزند کردم
بر من ... کرم و بخانه برفتم و آن مجوسی نیز پسر داشت مادر آن پسر بسیار احوال پسر را پرسید و تمام حال
را با او نقل کرد و گفت بجهت ... محمد تقی رفتم و این واقعه را عرض نمودم آنحضرت را بر من حضرت
نیز در باب ... نگفت که باعث امید ... بشد و از استماع این سخن حوصله ام بسر نیامد
بیهوش گفت و بسر از آن بیهوش شد تکیه و چون بهوش آمد نوبت دیگر احوال پرسید که فرزند ... و بکجا رفت ... پس تمام ... و زنان
آن محله جمعیت نموده اند ... مینمودند ... که ناگاه دیدند پسر او از سر کوه میآید که بینه از زن
معصوم پسر ... در کریه ... از حضرت امام محمد تقی و آبا و اجداد او میگوید و گفت ای مادر ... عالی
با دو دست تو را و ... و سلام میکنند و من میدانم ... بخشند ... شما را ...
و پیاده ... که ... آب ... و ... سنگ ... ایشان ... از کوه
و ... آمد ... که ... مصیبت ... امام محمد تقی

کرده

که ما را از زمین و رطه نجات داده همه در این سخن بودند که ناگاه ... از هوا پیدا شدند و گفتند
این چه واقعه است که ... احوالات خود را با تمام بیان نمود و چون پسر ... تمام
... از آن ... که ... آن ... از زمین ... در هوا ... گشت ... و رست
حالا ... والی شهر ... را بر داشت و بجای پسر او داشت تا آن را ... از زنه والی ... میکرد
که ... والی شهر ... موکلان ... آن ... بنشینند ... که بقدرت خدا ... بمعجز امام محمد تقی
والی منقلب ... پسر ... والی ... پس ... والی ... از کوه
... که پاره پاره شد بعد از آن ... پسر ... بخدمت حضرت امام محمد تقی آمد و آنچه دیده بود
گفت و پسر را بخدمت آنحضرت آورد و ... ملازمت آن حضرت ...
... الله ... از آنکه ... دوستان ... در مهالک گرفتار باشند اعانت
و ... کنند و ... از بلاها و فتنه ها نجات دهند ... گفتند ما ... فرشتگانیم که از نور
آبای کرام شما آفریده شده ایم و کار ما این است که هر جا از عالم که دوستی از دوستان شما را رنجی یا غمی
رو دهد ما امداد او ... در نظر ... پس ... آنحضرت را دعا کرده و متوجه ...
شدند بعد از آن ... که ... بخانه ... مراجعت کن که ... مصیبت تو مشغولند
پس آنحضرت ... متوجه خانه شد چون بدر خانه رسید آغاز گریه و زاری شنید پس با ...
خانه ... داخل شد ... و ... دید که جامه ... چاک ... و رو ... خراشیده ... میان

خاک و گل در علم او نشسته و چون آنها فرزند خود را زنده دیدند به تعجب بعضی از مکاری فرح و خوشدلی
بیهوش شدند جمعی بعضی آنکه پسر را در کنار گرفته شادی میکردند و حمد و ثنای حضرت واجب الوجود
را بجای آوردند بعد از آن از اعمال آن پسر پرسیدند پس جمیع احوالات که شده را [illegible] نقل نمود
و در آن محبت با امام محمد تقی و سایر ائمه معصومین افزوده

نهم امام دهم

بعد از امام محمد تقی امام علی النقی ع پسر او است زیراکه آن بزرگوار بشر معصوم اعلم اهل عصر خود بوده
و مدعی امامت بوده پس امامت او بر حق است زیراکه معصوم از عصیان و نسیان آنچه میگویند
حق است و ضعیف اعلم ترجیح [illegible] بر غیر اعلم و ترجیح غیر اعلم بر اعلم در امر ریاست دین و دنیا قبیح
است و ایضا پدرش امام محمد تقی ع و سایر معصومین که سابق بر او بوده اند بتصریح بر امامت آن بزرگوار
تصریح نموده پس او امام بر حق میباشد و ایضا آن بزرگوار صاحب [illegible] صاحب معجزه و کرامات مصدقه
بوده چنانکه نقل است که منجمی هندی نزد متوکل عباسی علیه اللعنة آمد بازی میکرد [illegible]
فن چنان [illegible] بود که مثل آن دیده نبوده آن ملعون اللعین گفت که با امام علی النقی لعبتی بازی کن و آن مهر را
کرامت مجلس [illegible] متوکل نابکار گفت [illegible] دینار جایزه میدهم منجم گفت تا نان چند تنک
نه نقل [illegible] نان بپزند [illegible] را بعد از آن [illegible] امام علی النقی را دعوت نمود بعد از آن
مقدمات جمع [illegible] حضور [illegible] آن حضرت با آنکه بر آن صورت [illegible]
شده بود که [illegible] و آن منجم در حوالی بالش نشسته بود [illegible] و آن نانها را [illegible]

[illegible] جمعی حاضر شدند دست بکار بردند [illegible] لعبتی با حیله [illegible]
پرواز [illegible] پس آن حضرت متوجه نان دیگر شد [illegible] باز آن نان با یک لعبتی [illegible] متوجه سقف کرد
و همچنین تا سه نوبت آن کار [illegible] اهل مجلس خندیدند [illegible] منع [illegible] جلال و عظمت
[illegible] آن صورت [illegible] الا آنکه صورت
شیر [illegible] و آن ملعون را فرو برد و بجای خود معاودت نمود القوم
با [illegible] آن خارق عادت حیران گشتند و آن حضرت از مجلس [illegible]
متوکل ملعون [illegible] گفت میخواهم که [illegible] و آن را باز آوری حضرت [illegible]
[illegible] او [illegible] سلط [illegible] دشمنان خدا [illegible] هرگز
نگفت و از مجلس بیرون آمد [illegible] شد [illegible] و ایضا [illegible] که آنها [illegible]
[illegible] آن مجلس [illegible] و اجلال امام علی النقی بحال
[illegible] و عبث [illegible] حضرت [illegible] چنانکه [illegible]
[illegible] دو [illegible] بیش از سه [illegible] بعد از اهل مجلس [illegible] امام
[illegible] که [illegible] بعد از [illegible] و جمعی [illegible] آن جوانان از دنیا رحلت
نمود

دهم آنکه امام بالنفس بعد از امام علی النقی امام حسن عسکری ع پسر

اوست زیرا که آن بزرگوار نیز معصوم و اعلم عصر خود و مدعی امامت بود پس امامت او بر حق
است زیرا که معصوم از عصیان و نسیان البته هر چه گوید حق است و ایضا اعلم از جمیع
بر عالم و بر جمیع علما علم بر اعلم در امر ریاست دینی و دنیا قبیح است و ایضا پدر او امام علی
النقی و سایر معصومین که سابق بر او بوده اند تصریح بر امامت آن بزرگوار کرده اند پس امام بر حق
میباشد و ایضا آن بزرگوار لوازم امامت [illegible] و صاحب معجزه و کرامات مصدقه بود چنانکه
روایت است که چون معتمد عباسی بخلافت نشست و بر آن شد که دشمنان اهلبیت ~~[illegible]~~
افزون گفته [illegible] گفتند که [illegible] معتمد امر بحبس امام حسن عسکری
[illegible] آنحضرت [illegible] [illegible] منقطع شد و قحط در سامره پیدا
شد معتمد امر نمود که مردم بنماز باران بصحرا روند و سه روز مردم متوالی بنماز باران بصحرا رفتند
و در میان [illegible] جمیع [illegible] دست بجانب آسمان بلند کرد ابر پیدا شد [illegible]
[illegible] عظیم در خلق بهم رسید بعضی از مسلمانان بشک افتادند بعضی بدین نصاری
[illegible] معتمد [illegible] بواسطه آنکه از یک طرف [illegible] زوال ملک بود و از یکجانب
[illegible] دین و از یک طرف طعن خلق [illegible] [illegible] صالح [illegible]
که حاکم [illegible] بود و [illegible] خلق [illegible]
حسن عسکری را از حبس [illegible] صالح [illegible] او تحفه [illegible] حاضر
ساخت

ساخت
معتمد با او گفت ادرک امة جدک قبل ان یهلکوا یعنی دریاب امت جد خود را پیش از آنکه
هلاک شوند که بنماز باران بصحرا رفتند و اثر از نماز و دعای ایشان مترتب نشد و نصاری رفتند [illegible]
و دست بدعا برداشتند باران آمد [illegible] رفتند و [illegible] از دست می‌رفت و مردم در شک افتادند
آنحضرت فرمودند [illegible] مردم [illegible] از خاطر [illegible] جمعی از خونیان که در حبس بودند
شفاعت [illegible] ایشان [illegible] دیگر بار [illegible] رهبانان و همه خلق بنماز [illegible]
روز [illegible] امام حسن عسکری با اصحاب خود در مصلی حاضر شدند و [illegible] رهبانان [illegible] شروع در دعا
نمایند چون رهبانان دست بدعا برداشتند [illegible] ابر پیدا شد حضرت [illegible]
فرمودند [illegible] که [illegible] در میان انگشتان او [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] استخوان [illegible] انگشتان [illegible] بیرون آورد [illegible] میان
جامه نهاد و در ساعت ابرها [illegible] بعد از آن [illegible] رهبانان [illegible] بنماز و دعا [illegible] نصاری
هر چند دعا و زاری کردند ابر پیدا نشد خلق در تعجب افتادند و معتمد پرسید که این چه سر بود آنحضرت
فرمود هرگاه استخوان پیغمبری ظاهر [illegible] البته باید باران [illegible] و [illegible]
به [illegible] پیغمبری از پیغمبران [illegible] استخوان آن پیغمبر [illegible] ظاهر ساخت
باران می‌بارید [illegible] امتحان کنید چون استخوان [illegible] باز ابر بهم رسید [illegible] حضرت

فرمود استخلفوا ابنهان گفته بعد از آن حضرت بجای صفوه نماز که اهو واز حفاد بالای حوالت
از برکت آنحضرت فیض یافتن الذی منتشر شد و تحفه بازار مبعث مهال شد و نشد از خاطر الدیل ...
معتمد از آنحضرت عذر خواهی نمود در مقام احترام بر آمد و ایضا در روایت است روز که امام علی النقی ع
در نماز بود که امام حسن عسکری ع در طفولیت بچاه افتاد زنان فریاد بر آوردند جمیع بر سر چاه
رفتند دیدند که آنحضرت بر روی آب نشسته و با آب بازی میکند بیان دهم
آنکه امام دهم بعد از امام حسن عسکری ع امام محمد مهدی است پس لوازم آنکه آن بزرگوار
عالیمقدار بشر معصوم اعلم عصر خود بود و میبایست که مدعی امامت بود پس امامت او برحق است
زیرا که معصوم از عصیان و نسیان است چنانچه معلوم شد حق آنست و ایضا اعلم ترجیح دارد
بر غیر اعلم و ترجیح غیر اعلم بر اعلم در امر ریاست و دین و دنیا قبیح است و ایضا بارشاد امام حسن
عسکری ع و باقی معصومین که سابق بر او بودند تصریح بر امامت آن بزرگوار کرده اند پس
امام بر حق میباشد و ایضا آن بزرگوار ادعای امامت کرده اند پس او امام بر حق میباشد و ایضا
آن بزرگوار ادعای امامت کرده صاحب معجزه و کرامات مصدقه بود چنانکه ابوالادیان
که یکی از خادمان امام حسن عسکری ع بود روایت میکند که من خدمت ابو محمد ع میکردم
و نامهای او را بشهرها میبردم در مرض آخری که آن بیمار از دنیا رحلت نمود

رفتم

رفتم نامها نوشت و مرا فرمود که این نامها را بمداین ببر بدرستیکه مدت سفر تو پانزده روز خواهی
و چون روز پانزدهم بسر من رای داخل شوی آواز گریه و زاری از خانه من خواهی شنید گفتم یا سیدی
در آن وقت امام و پیشوا که خواهد بود گفت آنکسیکه جواب نامه ها را از تو طلب کند او قائم مقام و جانشین
من خواهد بود گفتم یا سیدی زیاده بیان فرما گفت کسیکه بر من نماز کند گفتم زیاده بیان فرما گفت کسیکه همیان
طلب کند پس هیبت جلالت آنحضرت مرا مانع شد و نامها بردم و جوابها گرفته مراجعت بسر من
رای نمودم در روز پانزدهم چنانچه آنحضرت فرموده بود داخل شدم صدای گریه و زاری از خانه آنحضرت
شنیدم چون خود را بر در خانه آنحضرت رسانیدم دیدم جعفر ابن علی برادر آنحضرت ایستاده و
شیعیان جمع شده او را تعزیت گفته و تهنیت در آن حالت میدادند من با خود گفتم
که اگر امام این است امامت باطل است زیرا که من میدانستم که جعفر شراب میخورد و قمار
میباخت بعد از آن من نیز پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم و از من احوال پرسید کتابها مطلق نپرسید دانستم که او
امام نیست ... و جعفر گفت یا سیدی برادر ترا کفن کردند بیا و
نماز کن پس جعفر رفت که نماز کند و شیعیان پیش در او جمعیت کردند که بعضی که در آنجا حاضر بودند گفتند
کفن و تنگی بود گشادند ... و جعفر ابن علی را گرفت و کشید و گفت ای عم بعقب رو
... پس جعفر بعقب رفت و رنگ روی او متغیر شد و طفل پیش
پیش رفت و نماز کرد ... حضرت از دفن فارغ شد بمن گفت که جواب نامها با تو است بیار

نامها و اموال آورده ایم با خود گفتیم این چه علامتست که ظاهر شد همیانها را نزد جعفر رفتیم از احوال کودکی
او پرسیدیم گفت بخدا قسم که من هرگز انکار نه بیاره همه بودیم و من نشسته بودم که جماعتی از مردم
قم رسیدند و احوال امام حسن عسکری پرسیدند و از ایشان از وفات او خبر دادند گفتند امام بعد از وی
کیست مردمان اشاره بجعفر کردند آن جماعت بروی سلام کردند و گفتند با ما نامها است و مالی از او آورده ایم
اکنون بگو که آن نامها از کیست و مال چند است جعفر از استماع این سخنان از مجلس برخواست
و گفت مردم میخواهند که ادعای علم غیب کنیم در آن حین خادمی از جانب حضرت صاحب بر آمد
له و گفت با شما نامهای فلان و فلان است و همیانیکه در آن هزار دینار طلا دارد ده همیان
بر آن نامها و مال داده و گفتند آنکسیکه ترا فرستاده او امام و حجت خدا است بر خلقان
جعفر لعین علیه نزد خلیفه رفت و حال باو گفت معتمد کسی فرستاد و آن کودک را طلب کرد و از ...
مجاء
کودک سؤال بعضی مسائل از آن مردمان کرد در این گفتگو بودند خبر رسید که یحیی بن خاقان بموت
بعد معتمد با سپاه خود بآن مشغول شدند و آن کودک را از ما رکود بگفتند والیفم ... روایت کرده اند
بعض گفته که امام حسن عسکری برحمت الله و اصل گشت جمعی کثیر از بلاد قم و غیره مال بسیار آورده بودند
و خبر از فوت آن حضرت نداشتند و بعد از استماع از آن اهل سرا او پرسیدند که وارث جعفر را
نشان دادند جمیع بدرخانه جعفر رفتند دیدند که با خواننده و نوازنده بسر دجله رفته تجار
با هم گفتند که این صفت امام نیست یکی گفت مال الحجه صاحبها نیستی پسر بابا هد بعد یکی

گفت

گفت صبر کنیم و ببینیم دیگری گفت جعفر را ببینیم باو حرف بزنیم پس باینجا آمدیم و در این محل ماندیم
تا آنکه جعفر از سیر مراجعت نمود همه پیش رفتیم و سلام کردیم و گفتیم ای سید ما جماعتی از شیعیان شما ایم
و هر بار که باینجا میآییم اموال ایشان تمام را با ما میدهند که بامام وقت ایشان برسانیم هر نوبت بامام حسن عسکری
تسلیم میکردیم الحال این نوبت چه کنیم گفت هر چه آورده اید با من تسلیم کنید گفتیم از ما بعضی یکی دینار و بعضی
دو دینار و جمیع را در کیسه کرده مهر نموده و بعضی نوشته و الحال که همه مضبوط است هر بار که امام حسن
عسکری میفرمودند که تمامی آنقدر است و از هر کسی هر چه بود نام هر یک و اصحاب ... بعض الا
میگفت شما از بقاعده آن عمل نمایید جعفر گفت شما دروغ میگوئید و بر برادرم افترا میگوئید
و از غیب کسی خبر ندارد و تجار بهم نگاه میکردند و ذکر نمودند جعفر گفت مالیکه بجهت ما فرستاده اند چه ذکر
دارید گفتند ما مردم تجاریم که مال را میدهیم مگر بعلامت چند که عرض کردیم الحال امر و بر تو مخفی
نیست نشانی هر یک را باو بگو عرض مال از شما میست که او الا آنکه اموال را بصاحبانش
رد کنیم علاج دیگر نداریم جعفر بخدمت خلیفه رفت و از تجار شکوه کرد خلیفه تجار را احضار
نمود و گفت چرا مال را نمیدهید گفتند حکایت خلیفه ما مردم جمعی تجار آمدیم و بوکالت
جمعی چیزی ... ایم و مأموریم باینکه با علامت و دلالت بدهیم ابو محمد همیشه مال را بعلامت
کیسه ها میگرفت و جمیع آنچه ذکر کردیم گفتند باز جعفر گفت اینها به برادرم که افترا میکنند و علم غیب

با و نسبت میداد نه خلیفه گفت اینها رو اند و ما علی الرسول الا البلاغ جعفر
ملزم شد تجار گفتند عمر خلیفه در انزوا التماس خادمی داریم که مال از این در بار نکند و رسند و از
این در بار بیرون روم خلیفه نقیب همراه ما کرد تا مال را از محل حضرت که داینه و بر گشت در مجالس
نجوم جعفر گفتگو کرد پیدا از و نام یکی از تجار آنجا گفته با ایشان گفت بشتابید بیا که
بخانه هست مولای خود گفتند تو مولای ما کی گفت معاذ الله من یکی از بنده گان مولای تجار هم
پس از عقب او رفته خادم دیگر برمیز آمد و رخصت حضور خانه تجار گفتند جعفر بیار خانه ابو محمد
رفتیم بخانه دیدیم که روح ابو محمد در متصرف در رسالت او است که مولای خود حضرت قائم الدین ام که بر کرسی
نشسته چهره ماه شب چهارده که تازه طلوع کرده جامه سبز پوشیده سلام کردیم جواب سلام با حسن وجهی
داده و پیش شخصی بعد از آنحضرت فرمود که تمام مالیکه با شما است فلان مبلغ است فلان چنین
داده و فلان چنین داده است یکی یکی از انام بعد بر چه داده بعضه گفت در آخر از اولاد و فرزندان خود
لاید کام مشکل که داشتیم عرض نفهیم جمیع را بر وجه صواب جواب شنیدیم پس ما امر فرمود که دیگر
حمل مال بسامره نیاورید در بغداد شخصی را نشان داد که بعد از این مال را تحویل او کنیم که توقیعات
بنفاد و حفظ ها بود با آن عمل خواهد بود و یکی از رفقای ما ابو الیاس بود کفن و حنوط
باو عطا فرمود و آن شخص در امثال الامر بر جهت امر داد و صادر بعد از آن شیعیان ببغداد
مال ها بخانه آن شخص بر سانیدند و نه یک از توقیعات حضرت صاحب صلوات الله
لاستبد لت او ظاهر میشد و با علام حضرت صاحب یکی از ایشان تا مشرع عمان الخ

لیعه

ابن جعفر
سعید عمری بعد از او پسر او محمد بن عثمان که یکی دیگر از ایشان با علام قائم
علامات و ظهور کرامات ظاهر میکند و فصل پنج در عقاید که بتفصیل مذکور شد نیز
از جمله اصول مذهب است و منکر این از مذهب اثناعشری خارج است و اعتقاد کنند باو و در کلمه
الحق باو و شهادت دهد و جایز نیست که تنها در مذهب حقه عادل و منزل و حجت در صورت تقصیر
... و همچنین عدم تعدد فتوی و سایر احکام دین و آخرت که از مذهب اثنا عشری الکتاب است والله
العلم و فصل پنجم در بیت ابیت که صاحب الزمان الآن موجود است و زنده است
و غایب و ظاهر خواهد شد و عالم را لابد از وجود ایشان خواهد بود و از بحثی خواهد که بعد از آنکه وجود ایشان کرد
لطف است چنانکه ظهور او نیز لطف است و ترک آن مستلزم ترجیح مرجوح است و بنیاد قرار است
و محال است ترجیح از خداوند عالم ممکن نشود و چون وجود او نه ندارد پس لازم است که واقع شد
و چون ظهور او ما نع دارد که موجب ایذای اعدا گشته پس باید غایب باشد و چون در ادا امر
امور بفرمائی خداوند است پس باید ظاهر شود تا آنکه دفع ظلم کند و ابتدا خداوند عالم فرموده و الحق
قوم هاد بعضی از اهل سنت برده که امامی است پس چون آنکه در هر زمان از علم سبب الهی هادی
و امام داشته و همچنین که در هر بعد از رسول بوده که امامان داشته و باید داشته باشند پس
اهل اسلام از زمان نبی نیز باید هادی داشته باشند و آن صاحب الزمان است که غایب است از نظر

وجود او عالم روشن است چنانکه گرد چهره آفتاب در زیر ابر عالم ظاهر روشن و انتفاع مردم است
که فرموده جناب رسول ص ان الله تبارك وتعالى اطّلع على الارض اطّلاعةً واختارنى
منها فجعلنى نبيّاً ثم اطّلع الثانية فاختار منها عليّاً فجعله اماماً ثم امرنى ان اتّخذه اخاً ووصيّاً وخليفةً ووزيراً فعلىّ منّى
وانا من علىّ وهو زوج ابنتى وابو سبطىّ الحسن والحسين
الا وانّ الله تبارك وتعالى جعلنى واياهم حججاً على عباده وجعل من
صلب الحسين ائمّةً يقومون بامرى ويحفظون وصيّتى
التاسع منهم قائم اهل بيتى ومهدىّ امّتى واشبه الناس
بى فى شمائلى واقوالى وافعالى يظهر بعد غيبةٍ طويلةٍ وحيرةٍ
مضلّةٍ فيعلن امر الله ويظهر دين الله ويؤيَّد بنصر الله
وينصر بملائكة الله فيملأ الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً
وجوراً یعنی تحقیق که خداوند عالم التفات فرموده بزمین و برگزید مرا پس مرا پیغمبر
گردانید پس نظر کرد دیگر و اختیار کرد علی را پس او را امام گردانید پس امر کرد مرا

که علما

که علی را برادر خود و وصی خود و خلیفه و وزیر خود اختیار کنم پس علی از من است و من
از علی و او شوهر دختر من است و پدر دو پسر من است بدانید که خداوند عالم مرا و ایشان را
با تمام حجت گردانیده بر بندگان خود و از نسل جناب امام حسین امامان قرار داده که برپا
میکنند امر مرا و محافظت میکنند وصیت مرا و نهمین ایشان قائم اهل بیت من و مهدی
امت من است و شبیه‌ترین مردمان است بمن در صورت و سیرت و ظاهر میشود بعد از غایب
شدن طویل و بعد از حیرت خلایق بر وجهیکه هر گاه در آن وقت ظاهر شود خلایق
گمراه خواهند شد پس بعد از ظاهر شدن اعانت میکند امر خدا را و ظاهر میکند دین خدا را
بیاری خدا و ملائکه او پس زمین را پر میکند از عدل چنانکه پر شده از جور و ستم و منقول
است در بسیاری از احادیث چنین که روایت است از عایشه که وقتی جبرئیل نازل شد
بر پیغمبر و آن حضرت امر کرده مرا که نگذارم کسی را که بخدمت آن حضرت برسد ناگاه جناب امام
حسین ع داخل شد پس جبرئیل گفت که این کیست پس حضرت فرمودند که پسر من است پس او را
برداشت بر زانوی خود نشانید پس جبرئیل گفت که یا رسول الله این فرزند تو کشته خواهد شد حضرت فرمود
که امت من او را میکشند جبرئیل گفت بلی و اگر خواهی بنمایم بر زمین کربلا و قدری از تربت سرخ از آنجا
گرفت و گفت این تربت قتلگاه او است پس حضرت گریست جبرئیل گفت که گریه مکن

که روز بدی که خدا ایشان انتقام بکشد از ایشان بسبب آنچه با اهلبیت نمودند حضرت فرمود که آنچه قائم
اهلبیت ما کیست جبرئیل گفت فرزند نهم از ذریهٔ حسین حبیبم جبرئیل مرا خبر داد و بیان کرد که از نسل حسین ولدی
خلق خواهد شد که اسم او علی است و از صلب او ولدی خلق خواهد شد که اسم او محمد است
و از صلب او ولدی خلق خواهد شد که اسم او جعفر است و از صلب او موسی و از صلب او
علی و از صلب او محمد و از صلب او علی و از صلب او حسن و یخرج من صلبه کلمة
الحق ولسان الصدق و مظهر الحق حجة علی بریته له غیبة طویلة
یظهر الله به الاسلام و اهله و یخسف به الکفر و اهله یعنی بیرون می‌آید از (یخسف)
صلب امام حسن عسکری ع فرزندی که حق و حق گوی است و راست گوی است و ظاهر کنندهٔ حق است
و حجت خدا است بر خلق او و از برای او غیبت طولانی است بعد ظاهر میکند خداوند علم بسبب او
رسول و اهل اسلام را و برطرف میکند کفر و اهل کفر را و مجملی از کیفیت رجعت آنحضرت که از قطعیات
مذهب امامیه و متواترست که اکثر ایمان برجعت آنحضرت بخوشنودی و متعه را حلال نماید از مانیست
بنا بر آنچه بعضی از اجتماع اخبار مستفاد میشود اینست که در سالیکه مقدر است ظهور آنحضرت
در آن سال در بیستم ماه جمادی الاول یا اول جمادی الثانی تا جمادی دیگر بالمرتبه بحسب میباید که هرگز
از زمان آدم تا آن زمان چنان بالمرتبه نیامده باشد و در عشر اول ماه رجب دجال از اصفهان

خروج

خروج میکند و عثمان نام از ذریهٔ ابوسفیان خروج میکند و در روز جمعه دهم ماه محرم آنحضرت
ظهور میکند با جماعت کثیر پس چون داخل مسجد الحرام میشود و خطبها میکند
پس در میان خانهٔ کعبه نماز عشا میگذارد پس چون شب شنبه آید و تاریک شود پشت بام کعبه خواهد
رفت و ندا خواهد کرد تا آنکه سیصد و سیزده نفر اصحاب آنحضرت از مشرق و مغرب بیک
جا بر همه در آن جا حاضر میشوند پس چون صبح شود معنای دعوت به بیعت خواهد نمود
و اول کسیکه بیعت خواهد کرد جبرئیل خواهد بود پس در مکه ملکت میکند و کتابی را
القا میکند از صحف و تورات و زبور و فرقان تا آنکه ده هزار نفر جمع میشوند پس در این حالت
شخصی بیاید بخدمت آنحضرت که رویش بجانب پشت گشته باشد و بگوید که ایها السید من بشیر
من چنانکه در میان سپاه لشکر ابوسفیان بودیم و خراب کردیم دنیا را از
دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و مدینه را خراب کردیم و منبر را شکستیم و استر
را در میان مسجد مدینه سرگین انداختند پس متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش را بقتل
رسانیم پس در صحرا بیدا که در حوالی مدینه است رسیدیم و آخر شب فرود آمدیم پس صدا
شنیدیم از آسمان که ای بیدا هلاک کن این گروه ستمکار را پس زمین شکافته
شد و تمام لشکر ما را با چارپایان و اموال و اسباب فرو برد و جز ما دو کس از ما باقی نماند
بغیر از من و برادرم ناگاه ملکی بسوی ما آمد و روهای ما را به پشت گردانید پس برادرم

کفت ای بشیر برو و بنزد سفیانی در دمشق و او را خبر ساز و با من کفت ای بشیر ملحق
شو بحضرت مهدی در مکه و او را بشارت ده و توبه کن پس حضرت دست مبارک را بر روی بشیر
بمالد و بحالت اول بر کرداند و با لشکر حضرت بیعت کند و در لشکر آنحضرت بماند پس در مکه خلیفه
نصب میکند و چون از مکه بیرون میاید اهل مکه خلیفه آنحضرت را بقتل رسانند پس حضرت باز
بسوی ایشان بر میکردد و مکه را محاصره نماید پس اهل مکه سر بزیر افکنده تضرع کنند و توبه کنند پس از
اهل مکه نخواهد از ایشان والی نصب کند و بر میکردد باز آنحضرت والی را بکشند انکاه یاوران خود را
از جن و نقبا بسوی ایشان بر میکرداند که باز ایشان را توبه دهند که بر کفته بحق پس هر که ایمان
بیاورد او را به بخشند و هر که ایمان نیاورد او را بقتل رسانند پس چنین کفته از جمله کسی یک
کس ایمان نیاورد پس بمدینه بیاید و امر کند که عمر و ابوبکر را از قبر بیرون آورند پس هر دو
را با بدن تازه بیرون آورند بهمان صورت که داشتند پس بفرماید که ایشان را بر درخت خشکی
بر دار کنند پس آن درخت سبز شود و برک آورد و شاخهایش بلند شود پس دوستان
ایشان [illegible] و بفرماید که دوستان ایشان از جانب [illegible] شوند پس خلق دو قسم
شوند یک فرقه دوستان ایشان و یک فرقه دشمن ایشان پس حضرت بفرماید که دوستان ایشان از
ایشان بیزاری جویند پس بسیاری از ایشان اظهار بیزاری نمایند و بعضی که محبت ایشان در دل دارند اظهار بیزاری کنند
از آنحضرت و دوستان او پس حضرت بفرماید باد سیاهی وزد و ایشان را هلاک کند پس بامر

اهل

اهل البیت علیهم السلام ملعون را زنده کند و کناه اولین و آخرین را بر ایشان لازم میاورد
پس عقوبه کرده شود و قتال با آنحضرت و سفیانی با دیگران زنده شوند و بعد از این با عظمت و شوکت
حضرت بر کردد و مقاتله کند و بدست آنحضرت کشته شود پس اصحاب بعضی را با طهارت بفرستد
و عالم را از [illegible] کند و بنای تخت آنحضرت شهر کوفه خواهد شد و محل حکومتش مسجد کوفه و محل
بیت المال مسجد سهله و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد بود و مقدار سالهای سلطنت
سلطنت کند و بعد از پنجاه و نه سال از ظهور آنحضرت حضرت امام حسین علیه السلام با اصحاب
و آنکه با او شهید شدند رجعت کنند و بعد از اختلاف روایات در مدت سلطنت آنحضرت مثل هفتاد سال و بیش
داشته باشد از بالای سطح چیزی بر روی او اندازند و او را بقتل رسانند و حضرت امام حسین علیه السلام و اولاد و
نماید پس بسیاری از دشمنان آنحضرت زنده شوند و حضرت انتقام کشد و پنجاه هزار
سال سلطنت کند و او بروی [illegible] تلاوت کند و جمیع ائمه رجعت کنند و حضرت
صاحب الامر بعد از رجعت آن امام باز رجعت خواهند کرد جعلنا الله من انصارهم
و صل این اعتقاد از جمله اصول دین است و احکام اهل ایمان و اثنا عشری بجد بجا بیاورند
اقتداء و قبول شهادت و عدم خلود جهنم و در منکر این اعتقاد جاری نخواهد شد بلکه
بنابر حمل بعضی اجتناب از ایشان و ذبیحه ایشان و مانند اینها لازم است والله العالم

ولله الحمد الدائم والصلوة علی رسوله وآله الی القائم باب پنجم

در بیان معاد که اصل پنجم است و آن معاد است بدانکه معاد در لغت عرب عود و رجوع

است از جایی بجایی و یا از حالی بحالی و همچنین بمعنی مکان عود و زمان عود نیز آمده است

و معاد در اینجا بحسب معنی تصوری عبارت است از برگردانیدن خداوند عالم ارواح عباد را

بسوی بدنهای ایشان از برای حساب و ثواب و عقاب و بحسب معنی تصدیقی آنست که مکلف

در دل اعتقاد کند و بزبان اقرار کند که خداوند عالم زنده میگرداند جمیع بندگان را

بعد از میرانیدن در عالم برزخ در بدنهای مثالی از برای عذاب و ثواب و بعد از آن

ارواح ایشان ببدنهای اصلی تعلق میگیرند در قیامت کبری و محشور در بدنهای اصلی

از برای حساب و ثواب و عقاب بعد از آن بعضی ... ایشان را جمیع گناهان

از گناهان ایشان عفو شده بسبب شفاعت و مثل آن جمیع حسنات مفوضه بایشان

عفو از گناهان است از پل صراط که جسر است بروی جهنم و از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر است

میگذارند و با عزاز یا بهشت میروند و بکافران که کافر یا مانند ایشان بجهنم میروند

و بعضی از بدکاران که مستحق جمیع اتباعشان بعد از پاک شدن از گناهان یا عفو از آن

بشفاعت پیغمبر یا امام یا یکی از مؤمنان از جهنم بیرون میآورد و با عزاز یا بهشت میبرد

پس

پس درین اصل نیز پنج فصل است فصل اول

در بیان اینکه خداوند عالم بعد از جدا شدن بندگان روحهای ایشان تعلق میدهد ببدنهای اصلی ایشان

از برای سؤال قبر و فشار آن و بعد از آن ... ببدنهای مثالی در عالم برزخ

و قیامت صغری که پیش از محشر و قیامت کبری است و ... در شبیه بهشت متنعم میشوند

و در شبیه جهنم که در برزخ است معذب میباشند بر خلاف تناسخیه که قائلند که نفس انسانی

... بعد از موت منتقل میشود ببدن انسان دیگر که تمام کند کمالات ممکنه خود را

و همچنین مسخیه که قائلند بمنتقل شدن ببدنهای حیوانی مناسب و همچنین از برای نفس

و همچنین رسخیه که قائلند بمنتقل شدن بجسمهای نباتی و همچنین فسخیه که قائلند بمنتقل شدن

بجسم جمادی چون سنگ و همچنین بخلاف آنکه قائلند که تعلق میگیرد بجرم آسمان یا مانند آن از برای تحصیل

کمالات پس ... آنکه مرگ حق است چنانکه از جمله قطعیات و ضروریات بعضی از آیات

است چنانچه خداوند عالم فرموده كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ یعنی هر ذی حیاتی میچشد شربت

مرگ و ممات را و ایضا فرموده كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ یعنی هر کسی که بر روی زمین میباشد فانی خواهد بود

و ایضا فرموده كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ یعنی هر چیزی هلاک خواهد شد مگر ذات خداوند عالم بلی

الا وجهه

پس فراموش میکند اهل و عیالش را از خاطر او محو میکنند و سخیا والا جوانش الاطفال ملکیها بجای
عالمی و چون ملک الموت میآید که قبض روح او بکند باو میگوید از برای و حق حق
حق لیس خدا او و نه یکه محمد الا الحق رسالة الله من مهمانش و متفق ترتم لسبب بنی ازبرا
مهمانی بکش دنیا ها و نظر کن پس متمثل میشود از برای او رسول خدا و امیر المؤمنین ع و فاطمه
و حسن و حسین و امامان از ذریه ایشان پس باو میگویند اینها اینها رسول خدا و امامان که تو
رفیق ایشان خواهی بود پس چشم میگشاید و ایشان را می بیند و منادی ندا میکند او را از
جانب رب العزه که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة
فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی حضرت فرمود که یعنی ای نفسی که مطمئن گردیده
بمحمد و اهلبیت او برگرد بسوی پروردگار خود در حالتیکه راضی باشی بولایت ایشان خوشنود
و مرضی و پسندیده باشی بسبب ثواب خدا پس داخل شو در میان بندگان من یعنی
محمد و اهلبیت او داخل شو در بهشت من پس در آنوقت هیچ چیز محبوب تر نیست
بسوی او از آنکه روحش کشیده شود و ملحق شود بمنادی و در احادیث معتبر دیگر
فرموده هیچ نمیرد مرگ تا رسول خدا و امیر المؤمنین را نه بیند الاولی [illegible] که چون ایشان را

لعسی

و ایضا مرویست در اخبار معتبره متعدده که چون مرگ ارواح و اهل آسمانها و زمین قبض کرده شود خطاب عزت میرسد
ای ملک الموت کیست که باقی مانده [illegible] اهل آسمان [illegible] امروز الیوم الجبار [illegible] غضب خود [illegible] و در آن وقت ابلیس ملعون میرسد
با نهایت بی قراری و قبض جان [illegible] ملک الموت [illegible] تو قوتش بجانب زمین آید [illegible]
هر که بجهان اهل فنا خواهد بود لکن باینده باقی ذات خدا خواهد بود و ایضا از حضرت صادق ع
مرویست در زمان تعزیه فرزند او اسمعیل فرمود که اهل زمین خواهند مرد تا آنکه احدی باقی نخواهد
ماند پس اهل آسمان میمیرند تا آنکه احدی نخواهد ماند مگر ملک الموت و نفخ حق تعالی میرسد
پس خدا [illegible] میفرماید که کی مانده است میگوید پروردگارا باقی نمانده
است مگر ملک الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس میگوید که بگو بجبرئیل و میکائیل
که بمیرند پس ملائکه میگویند پروردگارا ایشان دو رسول امین تواند خدا [illegible] عالم
خواهد [illegible] پس ملک الموت میآید و نفخ حق
تعالی [illegible] خدا از او سؤال کند که کی مانده است میگوید پروردگارا نمانده است مگر ملک الموت و
حاملان عرش پس فرماید که بگو حاملان عرش را بمیرند پس میآید غمگین و ازین پس نگاه بجانب بالا نکند پس
از او پرسد که کی مانده است گوید پروردگارا بغیر ملک الموت کسی نمانده پس گوید بمیر ای ملک الموت پس
[illegible] پس بمیرد آنگاه زمین و آسمانها را بدست قدرت خود بگیرد و ندا کند که کجایند آنها که با من شریک
[illegible] میدانستند [illegible] اینها از آیات و اخبار بسیار است و تا اینها قرد و وقت قبض روح و
سکرات موت رسول خدا و ائمه هدی حاضر میشوند از برای بشارت دوستان و
ایشان و ترساندن مخالفان چنانکه مرویست از حضرت امام جعفر صادق ع
که چون هنگام وفات مؤمن میشود حق تعالی دو یار از برای او میفرستد یکی [illegible] و دیگری

بجمیع

[illegible]

بدنیا برمیگردد فرمود نه چیزی از اینها دید

دیده امیر و صبر او قوت و مرحمت میدهند و رسول خدا میاید و نزدیک سر او می نشیند
و علی ع نزدیک پای او می نشیند پس حضرت رسول صلعم سر او نزدیک گوش او برده
و میگوید بشارت باد ترا منم رسول خدا و منم که بهترم از برای تو از آنچه گذاشته
در دنیا پس حضرت امیر المؤمنین برمیخیزد و سر او نزدیک او برده میگوید ای ولی خدا
شاد باش منم علی بن ابیطالب ع که او را دوست میداشتی و در این وقت نفعی
بتو برسانم پس فرمود که اینست در کتاب خدا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ
لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ
اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ یعنی آنها که ایمان آورده اند و پرهیزکاری میکنند از
بدیها ایشانراست بشارت در زندگانی دنیا و در آخرت و اینست فوز عظیم و در
روایت معتبر دیگر فرمود که چون زبان محتضر بسته میشود رسول خدا و امیر المؤمنین ع
حاضر میشوند و رسول خدا در جانب راست او می نشیند و حضرت امیر در جانب چپ
و حضرت رسول باو میفرمایند که آنچه امید داشتی در پیش روی تست و آنچه میترسیدی
از آن ایمن گردیدی پس دری از بهشت برای او میگشایند و میگویند این منزل تو
است در بهشت اگر میخواهی ترا بدنیا برگردانیم و آنچه خواهی از طلا و نقره بتو بدهیم

گوید مرا بدنیا حاجتی نیست پس در آن وقت رنگش سفید میشود و جبینش عرق میکند
و لبهایش بهم کشیده و بینی او دراز میشود و اشک از دیده اش روان میگردد و چون جان
از بدنش بیرون رفت باز دنیا را برو عرض میکنند و او اختیار آخرت میکند پس روح او را
و او را غسل میدهند با آنها که میگویند ابدان او را و چون او را کفن کردند و در جنازه گذاشتند — غسل میدهد با آنها که غسل با آنها که میکنی دانند
و جنازه او را برداشتند روح در پیش روی آن جماعت میرود و ارواح مؤمنان باستقبال او می آیند
و بر او سلام میکنند و بشارت میدهند او را بآنچه حق تعالی از برای او مهیا کرده است از
نعیم بهشت و چون او را در قبر گذاشتند روح را باو برمیگردانند از سر او تا کمر او
و سؤال میکنند از آنچه میدانند از اعتقادات حق چون جواب گفت دری از بهشت را
بر روی او میگشایند پس داخل میشود بر او در قبر او از نور بهشت و خنکی و بوی خوش
آن و ایضا بسند معتبر از آنحضرت ع روایت کرده اند که خطاب بشیعیان نموده فرمود
بخدا قسم که خدا از اعمال شما قبول میکند و شما را میآمرزد پس چون جان مؤمن
بحلقوم او میرسد شاد و خوشحال میشود و میبیند آنچه موجب روشنی چشم او است و چون
محتضر میشود حاضر میگردند او رسول خدا و امیر المؤمنین ع و جبرئیل ع و ملک

الموت پس حضرت امیر المؤمنین ع بفرماید میآید و میگوید یا رسول الله این شخص دوست ما اهلبیت است او را دوست
بدار و رسول خدا [illegible] جبرئیل میگوید که این خدا و رسول و اهلبیت او را دوست میداشت پس او را دوست بدار پس
جبرئیل بملک موت میگوید که این دوست میداشت خدا و رسول خدا و اهلبیت او را پس او را
دوست دار و با او رفق و مدارا کن پس ملک موت نزدیک او می آید و میگوید ای بنده خدا
یا آزادی خود را گرفتی چیزی را که بآن خود را از عذاب خدا آزاد کنی و امان یابی و بند ریسمان از آتش
جهنم و چنگ زدی در عصمت کبری خدا در زندگی دنیا او میگوید بلی پس میگوید که آن کدام است میگوید
که ولایت علی بن ابیطالب ع ملک موت میگوید که راست گفتی آنچه از آن میترسیدی خدا ترا ازان ایمن کرده
بانچه امید داشتی یافتی پس بشارت باد ترا بمرافقت سلف صالح رسول
خدا و علی و فاطمه و ائمه ذریه ایشان پس جان او را قبض میکند برفق و مدارا و آنگاه
پس کفن و حنوط او را از بهشت میآورند و حنوطی از مشک خوشبوتر که حمله بوده
و حله زرد با او میپوشانند از حلههای بهشت و چون او را در قبر گذارند دری از درهای بهشت
بر روی او میگشایند که از نسیم گلهای بهشت بر او داخل شود از پیش رو و پس رو و از جانب
راست و چپ بقدر یکساله راه بگشایند و با او گویند بخواب مانند خواب عروسان در
حجله خود پس با او گویند بشارت باد ترا بروح و ریحان و جنت و نعیم و پروردگاری که بر تو
غضبناک نیست پس زیارت میکند آل محمد ع او را در باغستانهای بهشت و با ایشان
میخورد از طعامهای ایشان و می آشامد از شرابهای ایشان و با ایشان سخن میگوید در مجالس

ایشان

ایشان تا وقتی که قائم آل محمد ع ظاهر شود و چون آنحضرت ظاهر شود حق تعالی او را مبعوث
گرداند با ایشان تلبیه گویان و چون کافر را مرگ در رسد باز رسول خدا ص و امیر المؤمنین ع
و جبرئیل و ملک موت حاضر شوند نزد او پس علی ع نزدیک آید و گوید یا رسول الله این
دشمن ما اهلبیت بود او را دشمن دار و جبرئیل بملک موت گوید که این دشمن خدا و دشمن اهلبیت رسول خدا و
بود او را دشمن دار و جانش را بعنف و دشواری بگیر پس ملک موت نزدیک او رود و بگوید ای
بنده خدا آیا در زندگانی دنیا گرفتی چیزی را که خود را از گرو عذاب خدا رها کنی و امانی گرفته باشد
بنگیری خود را از آتش جهنم و متمسک شده بعصمت کبری گوید نه ملک موت گوید بشارت باد ترا
ای دشمن خدا بغضب خدا و عذاب او و آتش جهنم آنچه از آن میترسیدی بان رسیدی [illegible] پس جان
او را بعنف و دشواری از بدن او میکشد و موکل میگرداند بروح او سیصد شیطان که همه
آب دهان بر روی او می اندازند و از روح او متاذی میشوند و چون او را بقبر میگذارند دری از درهای
جهنم در قبر او میگشایند که از زبانههای آتش و بوی بد جهنم از آن در داخل بر او میشود و تا الحال
لذا که باید اعتقاد کرد و اقرار کرد بسوال قبر و فشار قبر [illegible] مانند اینها چنانکه از قطعیات
مذهب امامیه است و نیز مرویست از حضرت صادق ع که فرموده که کسیکه انکار کند
معراج و سوال قبر و شفاعت را از جمله شیعه ما نیست و ایضا مرویست از جناب پیغمبر ص که
فشار قبر کفاره ضایع کردن نعمت خداست و ایضا مرویست که کسیکه بر درخت
قبر

کنند نه هول سؤال و فشار ... مثل فشار قبر و ایضا مرویست از حضرت امام موسی
کاظم ع که چون مؤمن بمیرد هفتاد هزار ملائکه او را مشایعت میکنند تا بقبر و پس چون
داخل قبر کردند منکر و نکیر در قبر او می‌آیند و او را می‌نشانند و میگویند من ربک
و ما دینک و من نبیک پس خدا او را تلقین حجت میکند پس تو میگوید
پس او میگوید الله ربی و محمد نبیی و الاسلام دینی پس قبر او را
وسعت میدهند بقدر آنکه چشم کار میکند و از طعام بهشت برای او میآورند و روح و ریحان
بهشت بر او داخل میشود و چون کافر را داخل قبر میکنند نکیرین سؤال کنند گویا نمیدانم
پس دری از جهنم بجانب او باز کنند و حرارت و سموم جهنم را باو بچشانند و علامه ره
مجلسی گفته است که آن دو ملک از برای سؤال متواتر و ضرور است چه در اکثر اخبار
وارد است که یکی منکر است و دیگری نکیر است زیرا که از برای مؤمنان بصورت حسنه میآیند
و بشارت میدهند ایشان را بثواب و نعیم بهشت و برای کافران و مخالفان بصورت
مهیب میآیند و ایشان را وعید بعذاب میکنند و از بعضی از اخبار ظاهر میشود
که چون میت را باسم او و اسم مادرش تلقین کنند منکر و نکیر برمیگردند و میگویند ما
اینجا نشسته‌ایم تلقین حجت او کرده‌اند و حدیث شفاعت سلمان بر این مطلب شاهد است
چنانکه مرویست از اصبغ بن نباته که گفت من با سلمان بودم در مداین و از جانب علی بن

ابیطالب ع

در آداب بیمار

ابیطالب ع حاکم مداین بود پس در اثنائیکه بیمار شد به بیماری که فوت شد من او را عیادت
میکردم تا آنکه بیماری او زیاد شد و یقین بمرگ کرد پس التفات بمن کرد و گفت که جناب پیغمبر ص
بمن گفته ای سلمان چون مرگ تو نزدیک شود میتی با تو حرف خواهد زد و من میخواهم که معلوم
کنم پس گفت که تابوتی حاضر کن و مرا در میان آن بگذار و بقبرستان ببر پس چنین
کردیم پس ندا کرد که السَّلامُ عَلَیکُم یا مَنْ جَعَلَتْ لَهُمُ الاَرضَ وِطاءً جوابی
نشنید پس گفت که السَّلامُ عَلَیکُم یا مَنْ جَعَلَتْ المَنایا لَهُم جوابی نشنید پس گفت
السَّلامُ عَلَیکُم یا مَنْ لَقُوا اَعمالَهُمُ الَّتی عَمِلُوها دارَ الدُّنیا جوابی نشنید پس
ندا کرد السَّلامُ عَلَیکُم یا مَحبُوسِینَ مَأیُوسِینَ جوابی نشنید پس ندا کرد
که السَّلامُ عَلَیکُم یا مُنتَظِرِینَ النَّفخَةَ الاُولی سَألتُکُم بِاللهِ الاَعظَمِ الاَعلَم
وَالنَّبِیِّ الاَکرَمِ اِلّا ما اَجابَنی مِنکُم مُجِیبٌ بعد سلام بر شما باد ای کسانیکه منتظر نفخه اولی
میباشید قسم میدهم شما را بخدای اعظم و بپیغمبر اکرم که یکی از شما مرا جواب بدهد زیرا که من سلمان
فارسی آزاد کرده رسول خدایم و آنجناب بمن خبر داده که چون هنگام وفات من نزدیک
شود میتی با من حرف خواهد زد و من میخواهم که بدانم که وفات من نزدیک شده یا نه پس ناگاه میتی
بسخن درآمد و گفت که السَّلامُ عَلَیکُم یا اَهلَ البِناءِ وَالفَناءِ المُشتَغِلُونَ
بِبُعضَةِ الدُّنیا نَحنُ لِکَلامِکُم مُستَمِعُونَ وَلِجَوابِکُم سارِعُونَ فَسَل عَمّا

بذلک رحمک الله بعد سلام بر شما باد ای اهل بناء و ذناء که مشغول بامور دنیا
ما حکم شما را میشنویم و جواب شما را بسرعت میگوئیم پس چون منکر سؤال کنند خدا تو را
رحمت کند پس سلمان گفت آیا تو از اهل بهشتی بسبب عفو الهی یا از اهل جهنمی بعدل
رو و گفت میت گفت که من از اهل رحمتم و العمت الهی میدانم پس سلمان گفت که مرگ را
چشیدی گفت میت گفت ای سلمان بخدا قسم که هرگاه گوشت بدن مرا بمقراض بریده و پاره کنند آسان تر از چشیدن
مرگ است و ضربت شمشیر آسان تر از یک کشیدن مرگ است پس سلمان گفت که حال تو در دنیا
چگونه بود گفت میت گفت که من از جمله کسانی بودم که حالا بجا آوردم از لطف خدا و عمل خیر کردم و واجبات را
بجا آوردم و کتاب خدا را میخواندم و حرص در احسان بوالدین داشتم و از حرام اجتناب
میکردم و جمیع چیزهای حلال طلب میکردم از خوف سؤال قیامت ناگاه بیمار شدم پس شخص بزرگ
خلقت و بلند مرتبه و خوش صورت که از انوار ... من آمد پس گریه کردم و بلکه من گریه کردم
و برای من ... پس حال من در این حال ... ساکت شدم ... پس گفتم که تو کیستی
که اعضای من از خوف بلرزه درآمد گفت من ملک الموتم میدانم که از بدن تو روح تو را
تا آنکه تو را از دنیا به دار آخرت ببرم پس شخصی نیکو منظر بنفس آمد نزد من که در حال ... است من
نشسته ... در حال ... پس سلام بمن کردند و گفتند که ما نامه اعمال تو را آوردیم پس گفتم
و ببین که چه عمل کردی پس من گفتم که شما کیستید و نامه چه نامه است گفتند که ما دو ملک نیکو هستیم
که ملکی رقیب است که نامه حسنات بدست او است و دیگری عتید که نامه سیئات بدست او است

پس

همقران

گفت

پس چون نگاه بنامه حسنات کردم خوشحال شدم و خندیدم و چون نگاه بنامه سیئات کردم
بد حال شدم و گریستم پس ملک الموت نزدیک آمد پس روح مرا کشید و میکشید مثل تمام ... و بحق
هیهات از آسمان و زمین بود تا آنکه روح مرا بسینه من آورد پس گشته جان مرا بفرستید که اگر بکره
دارد ... پس روح مرا از بینی من بیرون آورد پس قوم من که ... کردند
کفن پس ملک الموت غضبناک با ایشان گفت که من بر شما ستم نکردم بلکه مأمور بودم از جانب خدا کردم
پس اگر من نکرده اجر داریم و اگر مزد نکرده گناه کاریم پس روح مرا برداشت و برگشت پس ملک دیگر
که روح مرا از او گرفت و بر ... برآمد تا ... پس ... پس خداوند عالم از حال جنایات و محرمات
سؤال کرد پس روح مرا برگرداند بجانب بدن من در وقتیکه غسال آمد و غسل و تجهیز بکفن
نشستند پس روح گفت که با آرام غسل ده که ... ضعیف تا ... پس آن
کار غسل دادند و کفن کردند و بر او نماز کردند و چون ... مثل آنکه از آسمان
بزمین افتاده باشند پس ... کردند و برگشتند پس روح من ... پس من برگشت پس روح ... در قبر
گریستم از تنگی قبر و ... کالشر ... تا اینکه عمل صالح میکردم
پس شخصی از جانب قبر جواب داد که کلا انها کلمة انت قائلها بعد حال الیه حرف است
که ... پس من گفتم تو کیستی گفت من منبه هستم گفتم منبه چیست گفت

گفت ملک موت که خدا مرا موکل کرده بر جمیع خلق منم پس ترا آگاه میکنم بر اعمال تو
تا اینکه گریه کنند بر حال خود پس مخفی یک مرتبه صدای شاینید و گفت منم عمل خود را
که در دنیا کردی من گفتم که بخاطر من نیست گفت من میگویم گفتم کاغذ ندارم پس پاره از کفن
مرا گرفت پس کاغذ کرد گفت بنویس گفتم قلم ندارم گفت انگشت تو گفتم مرکب ندارم گفت
از آب دهان تو پس تمام اعمال را گفت و من نوشتم پس نوشته را گرفت و طوق کرد در گردن من
انداخت منم که بر حال خود گریه کردم که کوههای دنیا را تحمل آن نیست پس رفت و من گریه
بر حال خود میکردم و میگفتم کاش در دنیا جز از عمل خیر کاری نمیکردم پس ناگاه ملکی حاضر شد اعمال نیک
منکر نکیر [illegible] بالکر [illegible] که جمیع اهل دنیا اگر میخواستند آنرا حرکت بدهند نمیتوانستند پس
[illegible] را گرفت و کشید و صدای بود که اگر اهل دنیا می شنیدند همه میمردند پس سؤال نمود
مَن رَبُّكَ وَمَن نَبِیُّكَ وَمَا دِینُكَ وَمَا عَمَلُكَ یعنی خدای تو کیست و پیغمبر تو کیست و دین
تو چیست و عمل تو چه بود پس زبان من از خوف گنگ و حیران شد که چه بگویم تا آنکه رحمت الهی شامل
حال من شد و زبان من گویا شد گفتم اَللهُ رَبِّی وَمُحَمَّدٌ نَبِیِّی وَالْکَعْبَةُ قِبْلَتِی وَالْاِسْلَامُ
دِینِی وَعَلِیٌّ وَلِیِّی وَاِمَامِی وَبَعْدَهُ اَوْلَادُهُ الطَّاهِرِینَ اَئِمَّتِی وَالْقُرْآنُ کِتَابِی
وَالْمُؤْمِنِینَ اِخْوَانِی وَاَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَالسُّؤَالَ حَقٌّ وَالصِّرَاطَ حَقٌّ وَالْجَنَّةَ
حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ وَاَنَّ السَّاعَةَ آتِیَةٌ لَا رَیْبَ فِیهَا وَاَنَّ اللهَ یَبْعَثُ

مَن

مَن فِی الْقُبُورِ پس مرا بشارت داد و گفت که از من نجات یافتی پس بخواب مثل خواب عروسان
پس منکر رفت و ملک دیگر آمد که نامش نکیر است و او هولناکتر از منکر بود او نیز مثل منکر سؤال کرد و من بعد از جواب
که آنچه جواب منکر را داده بودم جواب نکیر گفتم او نیز مرا بشارت داد و گفت بخواب مثل خواب [illegible] پس [illegible] عروسان
سر من باز کرد و دری از جهنم از سمت پای من [illegible] گفت که نجات یافتی از این عذاب مگر بسبب معرفت
خدا و رسول خدا و ائمه هدی پس آن در را که از سمت جهنم بود بست و دری از بهشت باقی [illegible]
و [illegible] بهشت [illegible] میکند و چراغ روشن کرد که از آفتاب و ماه روشن تر است
[illegible] رفت و [illegible] تا قیامت در منازل [illegible] خواهد بود [illegible] کلام [illegible] پس
جمیع منکر و نکیر از ان [illegible] سؤال کنند از خدا [illegible] آنکه گویند شما خدا [illegible] ایشان [illegible] که
دروغ گفتی [illegible] دشمن خدا [illegible] گرز زنند که اعضای او [illegible] جدا کنند پس او را با کفار
محشور کنند و [illegible] عذاب [illegible] رسانند پس کلام [illegible] قطع [illegible] بمنزل او رفتند
و بر جمیع [illegible] و جناب امیرالمؤمنین ع باعجاز حاضر شد و او را غسل داد و بر او نماز
کرد و دفن نمود و مثل این [illegible] بسیار [illegible] و [illegible] آنکه در حقیقت روح خلاف است
و حکما و جمعی از علمای امامیه [illegible] مجرد [illegible] میگویند که نه جسم است و نه جسمانی
و بعضی میگویند [illegible] و نفس ناطقه [illegible] جسم است
و [illegible] است [illegible] آدم [illegible] روح انسان مجرد است

و بعضی میگویند که در بدن اجزاء اصلیه است که باقیست از اول عمر تا آخر عمر و در حال
حیات و در زیادتی و کمی بدن [illegible] محشور میشود و مدار حشر و ثواب و عقاب بر آنها قبر
است و اجزاء فضلیه است که زیاده و کم و متغیر و متبدل میشود و از آنها که اشاره الیه بعضی
آن اجزای اصلیه است و بعضی عرض جسمانی میدانند و بعضی میگویند که انسان
مرکبست از روح و بدن و این هیکل محسوس حقیقتند که میان ایشان با غایت التنافی
نهایت بیگانگی که خلقت یکی از طینت ملائکه و عالم علوی است و دیگری از خاک و عالم
سفلی است و تفصیل جوابهای [illegible] گفتن و شنیدن و امثال اینها از آثار جسم است و علم
و فهم و اعتقادات از آثار روح است و بعضی گفته اند که روح در بدن مانند چراغی در
فانوسی است و از حضرت صادق روایتست که روح مؤمن در بدنش مثل جوهری است
در صندوق و بعضی از آن حضرت روایتست که روح ممزوج به بدن و داخل بدن نمیشود
بلکه مثل پوششی است بر بدن که محیط است بآن و بعضی روایت کرده اند که روح مثل
آفتاب است که مرکزش در آسمان است و شعاعش در جمیع بدن ساری است و خامسا
آنکه باید تصدیق کرد که عالم برزخ و ثواب و عقاب آن حق است و باقی بودن روح بعد از مفارقت
بدن و سؤال قبر و نکیر و منکر و آنکه میت را چون در قبر گذارند روح او به بدن
او تعلق میگیرد و نکیر و منکر می آیند و سؤال میکنند و فشار قبر نیز باید

بدن

بدن تعلق میگیرد و بعد از آن روح تعلق میگیرد به بدن مثالی که مثل این بدن است چنانکه از اخبار
بسیار مستفاد میشود که روح بعد از مفارقت از این بدن تعلق بآن جسد میگیرد و ثواب و عقاب
عالم برزخ و ما بین آنها بآن جسد است و ظاهر این است که جسد بعد از مرگ موجود میشود و بعضی میگویند
که در حال حیات نیز موجود است و در بیداری حال تعلق روح باین بدن بیشتر است و در وقت خواب
بهمان مثالی بیشتر است و بعد از مرگ تعلقش زیاد میشود و نفوس انبیاء و اوصیاء
در اجساد شفافیه بسیار تصرف میکنند و از این جهت در مکانهای متعدده حاضر میشوند و دلیل
بر تحقیق عالم برزخ آیات و اخبار است چنانکه خداوند عالم فرموده حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ
قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ
قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ یعنی تا آنکه برسد
یکی از کفار را مرگ [illegible] میخواهد گفت پروردگارا مرا برگردان بدنیا شاید که
عمل شایسته بکنم در آنچیزها که ترک کرده ام و وا گذاشتم آنها را در دنیا پس در جواب او گفته خدا
نه که کلا و حاشا چنین نخواهد بود این کلمه حرفی است که میگوید و واقع نخواهد شد
و از پیش ایشان برنخواهد گشت بلکه بحالت حسرت باقی است [illegible] و از عقب این حال
ایشان برزخی است که میان حال دنیا و آخرت است تا روزی که در قیامت مبعوث

و محقق شوند و ایضا فرموده که وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا

بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ

يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ

وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا

يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ یعنی کمان مبرید آنانی که کشته شده‌اند در راه خدا مرده‌اند

بلکه ایشان زنده‌اند و نعمت پروردگار خود در حالتی که روزی داده میشوند و شاد‌اند بسبب آنچه که

خدا بایشان عطا فرموده از تفضل خود یا از نعمت خود شاد میباشند از برای مؤمنانی که

ملحق نشده‌اند بایشان و در عقب ایشانند باینکه خوفی بر ایشان نیست و ایشان اندوهناک

نمیشوند شاد میباشند بسبب نعمت خدا و تفضل او و اینکه خدا ضایع نمیکند اجر مؤمنان

و ایضا فرموده از باب حکایت از مؤمن یس يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي

رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ یعنی ای کاش قوم من میدانستند که خدا مرا آمرزید

و از جمله مکرمان کردانید و ایضا روایت از یوسف بن ظبیان که گفت در خدمت

حضرت امام جعفر صادق ع بودم و فرمود که مردم چه میگویند در ارواح مؤمنان بعد

انوار

انوار این را گفتم میگویند که در حوصلهای مرغان سبز میباشند گفت سبحان الله مؤمن گرامی‌تر است نزد

خدا از اینکه در وقت مرگ او رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه و حسن و حسین و در نزد

وی باشند با ملائکه مقربین خدا حاضر باشند پس اگر خدا زبان او را به شهادت از برای خدا به یگانگی

و از برای رسول خدا به پیغمبری و از برای اهلبیت به ولایت گویا کرد و ملائکه مقربین

میبینند و اگر زبان او بسته باشد حق تعالی مخصوص میکرداند به پیغمبر خود علم آنچه در دل او هست

از این عقاید پس آنحضرت شهادت میدهد بر این و شهادت میدهند بر شهادت رسول خدا علی و فاطمه

و حسن و حسین و هر که با ایشان حاضر اند از ملائکه و چون حق تعالی قبض روح او کند روح او را

بسوی بهشت میبرد در صورتی که مثل این صورت است که در دنیا داشته است و میخورند و میآشامند پس

هرگاه که بسوی ایشان بیرون آید ایشان را میشناسند بان صورتی که در دنیا داشته‌اند و در روایت

دیگر مرویست که روح در قالبی است که مثل قالبی است که در دنیا داشت پس میخورند و مینوشند

پس چون کسی بایشان وارد شود میشناسند ایشان را بان صورتی که در دنیا داشته‌اند و از امام

محمد باقر ع مرویست که خدا را در عالم در مغرب زمین بوستانی هست که آب فرات از آن بوستان بیرون میآید

بیرون میروند ارواح مؤمنین از حجرهای خود در آن بوستان میروند و از میوهای آنجا میخورند و با هم

ملاقات و تعارف میکنند و چون صبح شد از آن جنت بیرون میآیند در هوا پرواز میکنند

و ملاحظه قبرهای خود میکنند و با هم ملاقات و تعارف میکنند و خدا را در عالم آخرت خلقی هست

از برای ارواح کفار که در آنجا مسکن دارند و از زقوم آن میخورند و از حمیم آن میچشند
و چنین صحیح از حضرت امیر المؤمنین منقول است که در یمن است که آنرا برهوت میگویند که بدترین چاههاست از آتش
دنیا و ارواح کفار را در آنجا با هم ملاقات و با یکدیگر تعارف میکنند و چون شام شود میکشند بسوی
آن آتش پس ارواح ایشان همیشه با این احوال هستند تا روز قیامت پس فرمود که مستضعفین
و کسانیکه پیغمبر را میشناسند و ولایت اهل بیت را انکار ندارند در قبرهای خود هستند و از آنجا
بیرون نمیروند و داخل میشوند ارواح ایشان الا جنتی که در مغرب است تا روز قیامت پس
در آنروز حساب ایشان را میکشند پس بهشت یا جهنم میبرند و همچنین حال اطفال
و اولاد مسلمانان که پیش از بلوغ مرده اند و مرویست که از برای مؤمن در قبر میگشایند
که جای خود را در بهشت می بیند پس از آن شاد و خوشحال میشود داخل شود و گوید
تو کیستی گوید من اعتقاد نیکو و عمل صالح توام پس روح او را در بهشت گذارند و نسیم
بهشت بجسد او میرسد تا روز قیامت و چون کافر در قبر سؤال رود دری از جهنم باز کنند و شخصی
به صورت بد داخل شود و گوید که تو کیستی گوید من اعتقاد بد و عمل ناشایسته توام پس روح او
را در آتش گذارند و از آن آتش حرارت بجسد او میرسد تا روز قیامت و مسلط کنند
بر او نود و نه مار عظیم که او را بگزند و گوشتش را که اگر یکی از آنها بر
زمین بدمد هرگز گیاه از آن نروید و مرویست که اعتقاد و اعمال مجسم میشوند و
ولایت

داخل

١٥٣

ولایت
میگوید که این قصه که طرا من تمام میکنم و مرویست که هیچ مؤمن در مشرق و مغرب نمیمیرد
حتی میکند روح او را بوادی السلام که در پشت کوفه است و از بعضی از اخبار مستفاد میشود
معلوم است که بعد از آنکه سه روز یا بیشتر بجسد ارواح ایشان معاودت مینمایند و ارواح ایشان را
باسمان میبرند و مرویست که چون بزیارت قبور ایشان روند مطلع میشوند و انس
میگیرند و چون برمیگردند وحشت بهم میرسانند و مرویست که هیچ مؤمن و کافر نیست مگر آنکه در وقت زوال
شمس بزیارت اهل خود میاید اگر مؤمن است می بیند که اهلش عمل صالح میکنند خدا را حمد میکند و اگر کافر
می بیند که اعمال صالحه میکنند موجب حسرت ایشان میشود و از حضرت امام موسی کاظم ع
مرویست که میت در هفته یا ماهی یا سالی بقدر منزلت بزیارت اهل خود میاید بصورت مرغ
لطیفی بر دیوار ایشان می نشیند و مشرف میشود بر ایشان و اگر ایشان را بخیر و خوبی بیند شاد میشود
والا غمگین میشود و مرویست که بعضی هر روز و بعضی هر دو روز و بعضی هر سه روز کمتر از ایشان هر جمعه
در وقت زوال شمس بصورت گنجشک یا کوچکتر و بال و پر میاید و باو مینمایند آنچه
که باعث سرور است و از او میپوشانند آنچه را که باعث اندوه اوست ظاهر اخبار این است
که قالب مثالی مستقل است فصل این اعتقاد از اصول مذهب است چنانکه
از اخبار مستفاد میشود و علامه مجلسی گفته است که اجماع مسلمانان که در قبر سؤال میباشد
و روح را از برای سؤال بر میگردانند بلکه از ضروریات دین اسلام است و منکرش کافر است

ملکی

و این را بجمله مسلّم است و بتفصیل منکر از اصول مذهب است زیرا که بر بعضی از اهل دین اینها معلوم نیست
والله العالم فصل دوم در بیان اینکه در محشر و قیامت کبری ارواح عود
میکنند به بدنهای اصلیه باین طریق که بعد از دمیدن صور اسرافیل جسدهای پوسیده متفرق
که به [illegible] بصورتی مثل صورت اول مرکّب میکنند و روحها را با آنها تعلق میدهند و بموقف
حساب میآورند و نامه اعمال او را در میزان میسنجند پس باید دانست اولاً آنکه خداوند عالم بعد از آنکه
نظر بمضمون بعضی از اخبار همه اهل زمین را و تا آخر انداخت مثل آنکه خلق کرده خدا ایشان را و میراند
اهل آسمان اول را و براین حال ملائکه است مثل آنچه خلق کرده خلق اول و مثل آنچه برابر اند است اهل
زمین را بلکه اضعاف آن و همچنین اهل باقی آسمانها بترتیب به جمیع زمانهای گذشته و اضعاف
آنها و همچنین هر یک از میکائیل و جبرائیل و اسرافیل و عزرائیل را بانگشت [illegible] اضعاف
زمانهای گذشته یا هر زمانی همه را [illegible] به میان صور اول چنانچه مقتضای بعضی دیگر از اخبار
است آمر میکند نظر بمضمون بعضی احادیث که [illegible] بباد و اجزای هر قالب را جمع
میکند و صورت باو میبخشاند و روحها را با آن تعلق میدهد تا آنکه معاد جسمانی متحقق لذت
میشود از برای حساب و ثواب و عذاب جسمانی که جمع شود با لذت روحانی و الم روحانی و از
برای [illegible] به دلیل عقلی و نقلی اما دلیل عقلی پس بجهة
ملاحظه کنید این است که رسانیدن لذت جسمانی و روحانی با هم اکمل و ارجح است از
روحان

روحانی تنها مثلا و همچنین عذاب جسمانی و روحانی در مقام انتقام از ظالم جهت [illegible]
مرجوح [illegible] سبب خارجی [illegible] و ترجیح مرجوح نیکو است بلکه لازم است و ایضاً بمقتضای حکمت
عوض اعمال اخیار از خلق [illegible] و امثال ایشان را رسانیدن بنعیم ابدی ضروری است و مقتضای
عدالت هم این است که انتقام مظلوم از ظالم بکشد پس لازم است خلق کردن بهشت و نعمتهای او
و جهنم و عذابهای او تا اینکه حکمت و عدالت تمام شود و این علت چنانکه سبب اعادهٔ ارواح است
سبب اعادهٔ اجساد نیز هست و دلیل نقلی در این باب بسیار است علاوه بر اینکه این از جمله ضروریات
دین و مذهب است و جمیع پیغمبران به تصدیق این لازم است اتفاق بر حقیقت آن کرده اند
چنانکه نظر بمضمون حدیث امام جعفر صادق علیه السلام در وقتیکه ابن ابی [illegible] در مجلس حضرت رسالت
[illegible] مجلس بعضی از احادیه قریش حاضر بودند استخوانی پوسیده [illegible]
[illegible] و گفت کیست که این اجزاء متفرقه جمع ساخته دیگر بار زنده کند [illegible]
[illegible] در روز قیامت این اجزاء متفرقه جمع کرده زنده [illegible]
پس خداوند عالم این کلام را نازل ساخت وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ
يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ
خَلْقٍ عَلِيمٌ یعنی آنچه [illegible] مثلی [illegible] از خلقت خود فراموش کرده و گفت کیست زنده
کند استخوانها را که پوسیده و ریزه ریزه باشند و پوست و گوشت و عروق و اعصاب از او

رفته پیش تو ای محمد ص بگو زنده میکند این استخوانهای پوسیده و خوارشده را آنکسیکه بقدرت کامله خود
آفرید او را اول بار به مرتبه اصل و ماده و از عدم بوجود آورد و او بهمه آفریدها و کیفیت خلقت
آنها داناست و اجزاء و اصول و اعضای و خصوصیات آنها را میداند که از منافذ کی بنا و الف
نظر بمضمون بعضی از احادیث بعد از آنکه علی بن ربیعه که همسایه رسول ص بود و با او در نهایت
عداوت بود نزد آنحضرت آمد از احوال قیامت پرسید و بعد از اخبار آنحضرت بوقوع
آن گفت که اگر آنرا معاینه به بینم باور ندارم خداوند عالم فرمود که ایحسب الانسان
ان لن نجمع عظامه بلی قادرین علی ان نسوی بنانه یعنی آیا گمان میکند
آدمی که ما استخوانهای او را بعد از پراکنده شدن جمع نمیکنیم و اعاده نخواهیم نمود چنین نیست
بلکه جمع میکنیم آنها را در قیامت در حالتیکه توانائی داریم بر اینکه ما اول که مصور ساختیم اول
خلق کنیم سر انگشتهای او را با لطافت و صغر آن چه جای استخوانهای بزرگ و ایضا فرموده
ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور
یعنی بتحقیق که روز قیامت خواهد آمد بی شک و به درستیکه خدا بر میانگیزاند تمام کسانیرا
که در قبرها هستند و همچنین سایر آیات که دلالت میکند بر حقیقت معاد جسمانی کثیر است چنانکه
حکایت حضرت ابراهیم ع در سؤال کیفیت زنده کردن مردهها و امر کردن خدا
بکشتن چهار مرغ و در هم کوفتن آنها و نگاه داشتن سرهای آنها و متفرق
ساختن اجزای آنها بر کوهها و خواندن آنها و جمع شدن آنها بی کواه لیز

مطلب

(که زنادقه) (زنده میکند)
مطلب سؤال سائل مرویست انکار زنادقه روز جزا داشت بحضرت صادق ع گفت که چگونه
خدا بدنهای پوسیده و اعضای متفرق شده را که در قبرها متفرق افتاده اند زنده کند آنهارا
خصوصا که بعضی خاک شده اند و بعضی را درندگان خورده اند حضرت فرمود خدائیکه ایجاد کرد
آنها را بدون ماده و صورت سابقه بدون شبیه که پیشتر از آنها بوده باشد قادر است که آنها را
برگرداند بآن صورتیکه اول بار آنها را خلق نمود زندیق گفت واضح کن از برای من این مطلب را حضرت
فرمود چون زمان زنده کردن ایشان در رسد بارندگی خواهد بارید تا آنکه زمین بآب مخلوط میشود
و خاک ها بر هم جمع میشود پس صورت بآن بدنهای و روح بآن بدنها میآید و زنده اند
و این باب بسیار است لکن اشکال که بر آن وارد آوردند از ارواح باینکه بدنهای مرکبند از خاک و آب
و سایر عناصر نیز ریخته میشوند و محل اسباب فناء میباشند منافی است با عقل و نقل
در آخرت نیز بسبب فناء خواهد بود و این باطل است که مقتضای عقل و نقل است و عوض
از خلقت ارواح منافات ندارد و علاوه بر آنکه اخبار که دلالت میکند بر صفای بدن
اهل بهشت بحیثیتی که اکل میکنند و بول و غائط نمیکنند منافی است با عاده اجسامیکه در دنیا
بوده جواب گفته اند که این شبهه مخالف ضروری دین است زیرا که معلوم است بالبداهه از صاحب
شریعت که بدنهای مردم او بر این است که اعتقاد کنند که این بدنهائیکه از عناصر مرکب میباشند
بعد از خاک شدن و متفرق شدن در محشر جمع کرده خواهند شد چنانکه رسالت بآن شده
و شبهه در مقابل ضروری دین غلط است علاوه بر این مقتضای حکمت و قدرت تامه الهی است

که بیند به نهاد امثال آن اکسیر طلا قابل بقا میشود و قابل کند و بی کوفته تا اینکه جمیع نعمتها مملکته
منهم متنعم شوند چنانکه حدیثیکه دلالت میکند بر اینکه معاد مثل معاد مثال خشت است که
ماه آنرا اشکنند و باز در قالب گذارند و خشت کنند شاهد بر این مطلب است و اگر کسی گوید که معاد
جسمانی ممکن نیست زیراکه هرگاه انسانی انسان دیگر را بخورد و اجزاء بدن او جزو بدن آکل
اجزاء بدن آکل میشود پس هرگاه در محشر این جزء را جزو هر دو بدن کنند محال است و هرگاه
جزو یکی کنند حکم دیگر است ترجیح بلا مرجح لازم خواهد بود که جوابش گوییم که اجزاء اصلیه ماکول جزء
فضلات آکل میشود و در معاد عود بماکول میکند که او لی است و آکل را با جزء اصلیه او که
در رحم بعمل آمده بر میگردانند با اینکه عدم امکان در بعضی از بدنها مستلزم عدم امکان در سایر
بدنها نیست و ثانیاً آنکه بعد از زنده کردن مردگان بعضی از احادیث خداوند عالم
برهنه و پابرهنه مثل حیوانات در مکانی جمع میکنند پس ایشان را ظلمت شدیدی احاطه
میکند تا اینکه عرق شده باران میکنند و نفسهای ایشان تنگ میشود پس ایشان استغاثه میکنند
بسوی خداوند عالم و میگویند پروردگارا این ظلمت را برطرف کن تا اینکه نور و زینت بسوی خدا از
ایشان ظاهر میشود پس بالا میآید که شاید حمد کنند از برای حساب و شفاعت خود
و الیضاً روایت است که در قیامت پنجاه موقف است که در هر موقفی هزار سال مردم محشر
میایستند از برای سؤال از عقاید و اعمال که مجموع آن پنجاه هزار سال است چنانچه خداوند
عالم

١٠٧

عالم فرموده فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة یعنی عذاب آن روز است
در روزیکه مقدار آن پنجاه هزار سال است و ثالثاً آنکه در حسابگاه قیامت میزانی است چنانکه
خداوند عالم فرموده وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ یعنی قرار میدهیم میزانها
و ترازوهای عدل را از برای حساب در روز قیامت و ایضاً فرموده وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ
فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ
فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ یعنی وزن و سنجیدن اعمال
در روز قیامت حق است پس هر کسی که سنگین باشد نامه اعمال او که در ترازو و میزان گذارند
پس ایشان رستگارانند از عذاب و حزن و هر کسی که سبک باشد نامه اعمال او که در ترازو میگذارند
پس ایشان زیانکارانند که ضرر نفس خود کرده‌اند بسبب ستمهاییکه کرده‌اند در دنیا و آیات
و اخبار در این باب بسیار است و جهتیکه در اصل میزان شکی باقی نخواهد ماند بلکه خلاف است میان علماء
در اینکه میزان کنایه از عدل و تعدیل است چنانکه از حضرت صادق ع مرویست که
در جواب زندیق چنین فرموده و از شیخ مفید علیه الرحمه نقل است یا آنکه در قیامه ترازویی
است مانند ترازوهای دنیا که دو کفه دارد و ایضاً خلاف است در کیفیت وزن
و صحاف از نوامیس و غیر آن پس بعضی گفته‌اند که اعمال حسنه بصورتهای خوب مجسم میشوند چنانکه
از بعضی از احادیث مستفاد میشود مجسم میشوند بصورتهای نیکو و انوار و اعمال سیئه

میگذارند

یعنی گفته‌اند مجسم میشوند بصورتهای تاریک و روشن و حسنات را در یک پلهٔ ترازو
و سیئات را در پلهٔ دیگر میسنجند و بعضی بتجسم اعمال قائلند و میگویند که اعمال اعراض هستند
در نشئهٔ دنیا و جسم میشوند با آنکه عرض‌اند ولیکن خاصیت در نشئهٔ آخرت و بعضی قائلند
که نامهای عمل را میکشند چنانکه در بعضی از احادیث وارد شده است و الفیض خدا است
که از برای همه کس ترازو هست یا اینکه ترازوی هر کس حالت یا تعقل باعتبار اعتقاد و اعمال
و اخلاق یا با وحدت پس باید باینها بر وجه اجمال اعتقاد کرد و تفصیل آن را حواله
بعلم الهی و امنای او کرد و الله که در حساب کله قیامت تطایر کتب یعنی پریدن
کاغذ نامهٔ اعمال بجانب یار است حق است چنانکه خداوند عالم فرموده و کل
انسانٍ الزمناه طائره في عنقه ونخرج له يوم القيمة
كتاباً يلقيه منشوراً اقرأ كتابك كفى بنفسك اليوم
عليك حسيباً یعنی لازم کردیم هر انسانی خواه مؤمن باشد و خواه کافر باو قرار میدهیم و ملتزم
میکنیم نامهٔ عمل او را که در روز قیامت بر او میکنند و بسته و میاند در گردن

او

او چنانکه ... گردن او است و بیرون می‌آوریم از برای او در روز قیامت
نوشته که صحیفهٔ عمل او است و ملاقات میکند او را در حالتیکه گشاده
و پهن باشد و گوییم که بخوان نامهٔ عمل خود را که خود کافی است و خود
کافی میباشی از برای حساب خود و ایضا فرموده مال هذا الكتاب لا يغادر
صغيرةً ولا كبيرةً الا احصاها ووجدوا ما عملوا حاضراً
یعنی چه شده است این نامهٔ عمل را که ترک نمیکند عمل کوچک و بزرگ را مگر آنکه او را جمع نموده و میباید
تمام عمل خود را حاضر در نزد خود و ایضا فرموده که فمن اوتي كتابه بيمينه
فيقول هاؤم اقرءوا كتابيه اني ظننت اني ملاقٍ
حسابيه فهو في عيشةٍ راضيةٍ في جنةٍ عاليةٍ
واما من اوتي كتابه بشماله فيقول يا ليتني لم
اوت كتابيه ولم ادر ما حسابيه يا ليتها كانت القا
ضية ما اغنى عني ماليه هلك عني سلطانيه خذوه فغلوه

قطوفها دانية كلوا واشربوا هنيئا بما اسلفتم في الايام الخالية

ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا
فَاسْلُكُوهُ إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ یعنی آنکس که نامهٔ عمل او را
بدست راستش دهند پس از روی سرور و خوشحالی گوید بگیرید نامهٔ عمل مرا و بخوانید
بدرستیکه من یقین داشتم که ملاقات میکنم حساب خود را پس او در زندگانی پسندیده است
در بهشتی که بلند است و میوه‌های او که چیده میشود نزدیک بقائم و قاعد و مضطجع
پس ضیافت کنیم که بخورید و بیاشامید که گوارا باشد شما را بسبب اعمال صالحه که پیشتر فرستاده‌اید
در روزهای گذشته و اما آنکس که نامهٔ عمل او را بدست چپش دهند پس از روی
ندامت گوید کاشکی نامهٔ عمل مرا بمن نمیدادند و کاش نمیدانستم که حساب من چیست
ای کاش که حالت فنای من حکم میکرد بدوام فنا و فایده بمن نبخشید دولت من عذاب
و مانع نشد گذشت از من تسلط من پس خطاب میرسد بزبانیه که بگیرید او را پس بزنجیر بکشید
پس بجهنم در آورید او را پس در زنجیری هفتاد گزی در آورید زیرا که او ایمان بخدا نیاورده
و آیات و اخبار که دلالت میکنند بر ظاهر ساختن نامهٔ عمل و حساب بعضی و سؤال بعضی
در قیامت بسیار است چنانکه خداوند عالم فرموده که ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ
عَنِ النَّعِيمِ یعنی بتحقیق سؤال کرده میشوید در روز قیامت از نعمتهائی که در روایت حضرت سؤال
صادق ع تفسیر شده است بمحبت اهلبیت و موالات و اعتقاد بامامت ایشان

بعد

بعد
از توحید و نبوت مرویست که مؤمن گناهکار را می‌آورند روز قیامت در مقام حساب
باز میدارند و حق تعالی خود متوجه حساب او میشود و مطلع نمیکند احدی را بر حساب او حتی ملائکه را
و گناهانش را بر او میخواند و چون اقرار میکند بگناهان خود حق تعالی بکاتبان اعمال او
امر میکند که بدل کنید گناهان او را بحسنات و ظاهر کنید آنها را از برای مردم چون
مردم به بینند میگویند که این بنده یک گناه نداشته است پس امر میکند که او را به
بهشت ببرند و این است تأویل أُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ
وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا یعنی بدل میکند خدا گناهان ایشان را بحسنات و خدا
آمرزنده و رحیم است و مرویست که خدا حساب میکند همه خلق را مگر کسی که با خدا
شریک قرار داده باشد او را بیحساب بجهنم میفرستند و از حضرت صادق ع مرویست که چون
روز قیامت شود خدا ما را موکل میگرداند بحساب شیعیان ما پس آنچه از خدا است
از خدا سؤال میکنیم که عفو کند و آنچه از حق ما است بایشان می‌بخشیم پس حضرت این
آیه را خواندند إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ و مرویست که
حق تعالی میفرماید که هیچ داخل بهشت نمیشود کسی که مظلمه‌ای از مسلمانان در
ذمهٔ او باشد تا آنکه مظلمه را در وقت از او بگیرند و از گروه خلایق آنگاه حساب بنشینند پس
ملائکه ندا میکنند که بعرصهٔ قیامت در آئید بخصوص عرش الهی و دیوان گناه

وتیرازها برپا شود و پیغمبران و ائمه که اطلاع بر خلقند گواهی میدهند بر کسانیکه در میان
ایشان بوده‌اند و ارشاد ایشان بسوی خدا نموده‌اند و مرویست که از حسنات ظالم بقدر حق مظلوم
میگیرند و بر حسنات مظلوم می‌افزایند و اگر ظالم حسنات نداشته باشد از گناه مظلوم
بقدر ظلمش برو میگیرند و بر گناهان ظالم می‌افزایند و از حضرت صادق ع مرویست که
چون روز قیامت شود نامهٔ هر کس را بدستش دهند و گویند بخوان پس حق تعالی بخاطر
او میآورد جمیع کرده‌های او را از لحظه و گفتن و قدم برداشتن بنحویکه
گویا الحال کرده است و ایضا مرویست که از آنحضرت که چون کفار بعد از اظهار
اعمال ایشان انکار کنند و شهادت ملائکه را رد کنند اعضاء و جوارح ایشان
گواهی میدهند بانچه مرتکب شده‌اند و از حضرت باقر ع مرویست که جوارح بر مؤمن گواهی
نمیدهند بلکه شهادت بر کسی میدهند که عذاب بر او لازم شده باشد و همچنین از آیات
و اخبار ظاهر دلالت میکند که در روز قیامت هر کسی از دیگری فرار میکند حتی آنکه پدر
از فرزند و مادر از پسر و تمنا میکند که فرزند یا منال تمام را در عوض او عذاب کنند
و حسابش ... لاکه در روز قیامت شفاعت بعضی از اهل گناه کالعفو ... حق
است چنانکه از حضرت صادق ع مرویست که هر کس که انکار کند معراج و پرسیدن
و سؤال قبر و شفاعت را از جمله شیعهٔ ما نیست علیه در تفسیر ولسوف

یعطیک

یعطیک ربک فترضی یعنی چون رسول خدا ص مخاطب از روی لطف ... کار خود
بعضی بر آیه شریفه نازل شد و رسول خدا ص بحضرت ... ولکن لا ارضی ... یکی از امت من
در دوزخ باشد و مرویست که مراد چنین از شفاعت است دهند که گوید حسبی حسبی
رضیت رضیت یعنی بس است راضی شدم و از حضرت صادق ع مرویست
که چون آیه آن ارضی نازل شد ... در دوزخ نماند و ... از آنحضرت مرویست
که حضرت رسالت پناه فرمود که هرگاه از خدا سؤال کنید از وسیلهٔ من سؤال
کنید ... که وسیله چیست فرمود که آن درجهٔ منست در بهشت و آن هزار پایه است
از پایه تا پایهٔ دیگر ... است ... از جواهر و بعضی از
زبرجد و بعضی از مروارید است و بعضی از سایر جواهر و بعضی از طلا و بعضی از
نقره و بعضی از عود و بعضی از مشک و بعضی از عنبر و بعضی از نور پس بیاورند آنرا
در روز قیامت و نصب کنند با درجهٔ سایر پیغمبران آن در میان آنها ممتاز باشد مانند
ماه در میان سایر ستارگان پس نماند در آنروز پیغمبری و نه شهیدی و نه صدیقی
مگر آنکه گوید خوشا حال کسیکه این درجهٔ او است پس منادی ندا کند که جمیع پیغمبران
و صدیقان و شهدا و مؤمنان بشنوند که این درجهٔ محمد است ص پس حضرت

خدا فرمود که من و تو آنروز بیایم و جامه از نور پوشیده باشیم و تاج بر سر و اکلیل کرامت
بر سر داشته باشیم و علی بن ابیطالب در پیش روی من بیاید و لواء علم من در دست
او باشد و بر آن لواء نوشته باشد لا اله الا الله محمد رسول الله
المفلحون هم الفائزون پس چون بگذریم بر پیغمبران گویند اینها چه ملک اند
اینها را نمیشناسیم و چون بر ملائکه بگذریم گویند اینها چه پیغمبر مرسلند تا من بر بالا روم
و علی از پی من آید چون باعلا درجه در آیم علی یک پایه از من پستر باشد و علم
من در دست او باشد پس جمیع پیغمبران و مؤمنان از پس ما نگاه کنند و بعضی با نشاط کنند
و گویند خوشا حال این دو بنده چه بسیار گرامی اند و ملک منادی در سخن خدا پس منادی از
جانب حق تعالی ندا کند که پیغمبران و جمیع خلایق بشنوند که این حبیب من است
محمد و این ولی من است علی بن ابیطالب خوشا حال کسی که او را دوست دارد و وای
بر کسیکه او را دشمن دارد و دروغ باو بندد پس حضرت رسول صلعم که هیچ دوستی نماند در
آن روز در مشهد قیامت حالی که تو را دوست دارد مگر آنکه راحتی یابد از این ندا
و روی سفید شود و دشمنان تو سیاه شوند از آنها که با تو دشمنی کرده باشند
یا در مقام محاربه تو در آمده باشند یا انکار حق ترا کرده باشند مگر آنکه رو
سیاه

خازن بهشت رضوان
مالک خازن جهنم
پس رضوان

پس بینا شود یا یاالنبی بلند شود پس در این حال دو ملک بیایند از جانب خدا آسمان رضوان خازن بهشت
بیاید و سلام کند بر من حضرت رسالت صلعم بگویم که ای ملک خوشبوی و خوش روی گرامی نزد
پروردگار تو کیستی گوید من رضوان خازن بهشتم که پروردگار مرا امر کرده کلیدهای بهشت را
از برای تو بیاورم پس گوید یا محمد من گویم قبول کردم اینها را از جانب پروردگار خود
حمد میکنم او را بانچه انعام کرده است بر من بده اینها را به برادرم علی بن ابیطالب پس رضوان کلیدها را
بعلی میدهد و برمیگردد پس مالک به نزد من میآید و سلام میکند من حضرت بگویم و گویم ای
ملک چه بسیار منکر است دیدار تو و قبیح است روی تو تو کیستی گوید منم مالک خازن جهنم که خدا مرا
امر کرده که کلیدهای جهنم را از برای تو بیاورم پس گویم که قبول کردم از پروردگار خود
و او را است حمد و ستایش از جهت انعام و تفصیلی که بر من کرده آنرا به برادرم علی ده پس مالک
کلیدها را بعلی داده و برمیگردد پس علی آید با کلیدهای بهشت و جهنم و بنشیند بر کنار جهنم
و مهار جهنم بدست بگیرد در وقتیکه صدای زبانه آتش بلند شده باشد و حرارتش بنهایت رسیده باشد
و شرارهای آتش بسیار گشته باشد پس جهنم ندا کند که یا علی از من بگذر که نور تو زبانه های شعله مرا
فرو نشانید علی گوید که اینرا بگذار که این دوست من است و اینرا بگیر که دشمن من است پس جهنم در آن روز
اطاعت علی بیشتر است از اطاعت غلام زیرا که او قسمت کننده بهشت و دوزخ است در آن روز
و همچنین بسیار احادیث که دلالت میکند بر شفاعت پیغمبر و ائمه و علماء و صلحای شیعه

اثنا عشریه چنانکه از حضرت باقر ع مرویست که فرموده حضرت رسول الله شفاعت خواهد کرد
در اهل اولاد خود و مؤمنین نیز یک شفاعت کنند مثل ربیعه و مضر که اعظم قبائل عرب بوده
و مؤمن شفاعت کند حتی از برای خادم خود میگوید پروردگارا او حق خدمت بر من داشته
بر من و مرا از سرما و گرما نگاه میداشته است و از حضرت صادق ع مرویست چون
روز قیامت شود عالم و عابد را بیاورند بعابد گویند برو بسوی بهشت و بعالم گویند
بایست و شفاعت کن مردم را بتادیب نیکی که از برای ایشان کرده ای

فصل

اعتقاد بمعاد جسمانی آنست که اعاده نمایند روح بعد از مرگ بسوی عناصر و اجزای این عالم
که محسوس است و بعد از موت فانی شده و متفرق میگردد فی الجمله از اصول دین و ضروری
دین است و منکر آن از جمله کافرین است خواه قائل باشد بمعاد روحانی محض چنانکه
مختار بعضی از حکماء است و خواه اختیار کنند معاد روحانی و جسمانی بر وجه اخذ بسیط
و طرح خلیط که بسیط آنرا از عالم دیگر باشد و خلیط آنرا از این عالم باشد باین طریق که قائل باشد که اجزای
این عالم عود نمیکند و اما معاد روحانی و جسمانی بجمیع لوازم بر وجه اخذ آن [illegible]
او [illegible] میکوبانند مانند طلا که در قالب [illegible] و جسم آن را [illegible] و خالص [illegible]
اخذ نمایند چنانکه بعضی قائلند پس در آن اشکال است بلی معاد روحانی و جسمانی

بجمیع

171

بجمیع لوازم بر وجه ~~لطیف~~ لطیف باشد بمقدار [illegible] چون لطیف [illegible] پس بسبب اکسیر
که آنرا طلا کند بی عیب است چنانکه از بعضی از اخبار استفاده میشود و هم جسمانی بجسم
شبیه باجسام اینجهانست چنین

فصل ششم

در بیان احوال اهل جهنم است پس اول باید
دانست که از جمله اعتقادات این است که صراط حق است و آن نظر بمضمون بعضی از اخبار
جسریست بر روی جهنم که از موی باریکتر است و از شمشیر تیزتر است و از آتش گرمتر است
~~جمیع خلایق~~ و جمیع خلایق بر او باید مرور بکنند چنانکه حق تعالی فرموده و ان منکم
الا واردها یعنی احدی از شما نیست مگر آنکه وارد جهنم میشود یعنی بر بالای آن که صراط
خواهند آمد و از حضرت صادق ع مرویست که میگذرند مردم بر صراط بحیثیتی [illegible]
و صراط باریکتر است از مو و از دم شمشیر تیزتر و بعضی میگذرند مثل برق و بعضی مثل دویدن اسب
و بعضی پیاده میروند و بعضی به دست و پا میروند و بعضی آویخته [illegible] و از حضرت باقر ع مرویست که چون
آیه و جیئ یومئذ بجهنم نازل شد از حضرت رسول ص پرسیدند از معنی آن آیه
فرمود که روح الامین مرا خبر داد که چون حق تعالی خلق اولین و آخرین را در قیامت جمع
کند صد هزار ملک جهنم را با صد هزار مهار بیاورند و جهنم [illegible] بگشد و صدائی از آن ظاهر شود
که اگر حق تعالی مقدر نکرده بود که مردم باقی بمانند از برای حساب هر آینه همه هلاک میشدند پس زبانه

و بعضی [illegible] و بعضی از ایشان [illegible]

از روی صراط آیند که رحم ... کنند بخواهند و به این پس همه رب نفسی نفسی گویند
و لکن پیغمبر خدا امتی امتی میگوید و از برای امت دعا کند پس صراط را از روی
آتش بگذارند و از مو باریکتر و از شمشیر برنده‌تر و آتش منقول است بعضی بیکفت اما امانت
بیش و صله رحم و بر جانب دیگر نماز باشد و بر جانبی عدالت پروردگار عالمیان یعنی حکم و مظلمها
در مظلمهای بندگان پس معلوم شد که تکلیف کسانی که بر صراط بگذرند پس در عقبه صله
رحم و امانت ایشان را نگاه میدارد اگر قطع رحم و خیانت در اموال مردم کرده باشند
از این عقبه نمیگذارند تا از عهده آنها برآیند یا بجهنم روند و لکن از این عقبه نجات
یافتند در عقبه نماز ایشان را نگاه میدارد و لکن از این عقبه نجات یافتند در عقبه
ستم نگاه میدارد و باین آیات اشاره فرموده بقوله عز و جل إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ
یعنی بدرستیکه پروردگار تو بر سر راه است یا در کمینگاه است و مردم بر صراط میروند
بعضی آویخته‌اند و بعضی ... بعضی پای دیگر ... ملائکه نگاه میدارند و مردم که بر دو
ایشان السلام و ندا میکنند که ای حاکم ... حلیم عفو کن بفضل خود و ملائکه ... و بلاد است
و محمد ... در آتش ... برحمت ... میگویند
الحمد لله و از حضرت صادق منقول است که صراط بر جهنم است صراط دنیا و صراط

آخرت

آخرت صراط دنیا امامی است که اطاعت او واجب و فرض است هر که او را
شناخت در دنیا و پیروی او کرد میگذرد بر صراط آخرت که جسر جهنم است و هر که
او را نشناخت در دنیا قدمش از صراط آخرت میلغزد و بجهنم میافتد و بعضی
میگویند که همه عقبات بر صراط است و اسم یک عقبه از آنها ولایت است و باسم هر
فرض یا امر یا نهی عقبه ایست که بنده را در آن عقبه باز میدارند و از آن فرض
سؤال میکنند و تا اینها را تحقیق آتش جهنم و برزخ جسمانی چنانکه در صریح آیات
و اخبار متواتره و مستفیضه وارد شده از جمله ضروریات دین اسلام است و تاویل کردن
آنها بالجسر ... که از جهت آتش جسمانی حاصل میشود چنانکه بعضی از فرق اسلام میگویند فقدان
بایمان ... انبیا جمع ... خداوند عالم فرموده وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ
بِالْكَافِرِينَ یعنی جهنم احاطه کرده است بکافران و فرموده سَأُصْلِيهِ سَقَرَ یعنی زود باشد که
در آورم آنرا بکار را در سقر و فرموده لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ یعنی البته انداخته خواهد شد
آن کافر در حطمه که یک طبقه از طبقات جهنم است و مثل اینها است سایر آیات و اخبار که دلالت
میکنند بر برزخ جسمانی بلکه از بعضی از متکلمین عامه محال است که بهشت و برزخ بعد از این
مخلوق خواهند شد و لیکن اکثر متکلمین بلکه تمام علمای امامیه قائلند که بالفعل موجود

همه میباشند چنانکه از آیات و احادیث معراج مانند اینها مستفاد میشود و از حضرت امام رضا
مرویست فرمود جماعتی میگویند که امروز آفریده نشده اند و حضرت فرمود مخلوق شده اند [illegible] از ما نیستند
ما از ایشان نیستیم و هر که انکار کند تکذیب رسول صلعم و ما کرده است و داخل در ولایت ما نیست
و مخلد در آتش جهنم خواهد بود و از آنحضرت مرویست که کسی که اقرار کند برجعت و متعه و حج
تمتع و ایمان بیاورد بمعراج و سؤال قبر و حوض و شفاعت و خلق بهشت و جهنم و صراط
و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب او مؤمن حق است و از شیعه ما اهلبیت است و مرویست که
در دنیا یا در زمین همه آتش میشود و اضافه بر جهنم میشوند و صراط بر روی آن نصب میکنند جمیع اهل
میشود مستقیم بسوی بهشت و چون از اینها گذشتند منتهی میشود به بهشت و عرش الهی که سقف بهشت
است و جزئی از عرش منقلب میشود که محل حضور انبیا و اوصیا و مؤمنان
خواهد بود و سایر انبیا و اوصیا و اولیا در آنجا خواهند بود انشاء الله تعالی و از برای
جهنم هفت طبقه و در است چنانکه خداوند عالم فرموده لها سبعة ابواب یعنی از برای جهنم
هفت در است چنانکه از ابن عباس مرویست که در اول جهنم دوم سعیر و سوم سقر و چهارم جحیم
و پنجم لظی و ششم حطمه و هفتم هاویه و مرویست که درکات جهنم هفت مرتبه است اول
جحیم است که اهل آن مرتبه را بر سنگهای تافته میدارند که دماغ ایشان مانند دیگ میجوشد

دوم

خواهد بود

جهنم است

دوم لظی که محل کسانی است که از حق روی گردانیده اند و جمع مال نموده و حقوق الهی را ادا
ننموده اند سیم سقر است که بر آن نوزده ملک موکلند و جای کافران است چهارم حطمه است
که شراره آن مثل شترهای زرد میباشند و اعضاء و اجزای ایشان را میشکنند پنجم هاویه است که در
آنجا گروهی هستند که فریاد میکنند که ای مالک بفریاد ما برس مالک ظرفی از چرک و خون و عرق ایشان
که مثل مس گداخته است بایشان بخوراند ششم سعیر است که در آن سیصد سرادق از آتش
است و در هر سرادقی سیصد قصر است از آتش و در هر قصری سیصد خانه است از آتش و در هر
خانه سیصد نوع از عذاب مقرر گشته و آن جای کافران است و طبقه هفتم جهنم است که فلق در
آنجا است و آن گودی است که چون جهنم را طبقه اول جای اهل توحید است که باعمال قبیحه خود معذب
میشوند و بعد از آن بیرون [illegible] خواهند آمد و طبقه دوم منزل یهود است و سیم جای نصاری
چهارم جای صابئون و پنجم جای مجوس و ششم جای مشرکین عرب هفتم جای منافقین است
لعنهم الله کفار مقصرین دائما ایشان مخلد در آتش جهنم میباشند چنانکه صریح
آیات است بلی فساق از شیعیان بالشفاعت و شفاعت [illegible] نجات خواهند یافت چنانکه
خداوند عالم فرموده اِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِیهِمْ نَارًا

نارا
كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غيرها ليذوقوا العذاب
ان الله كان عزيزا حكيما يعنى بدرستيكه كسانيكه نگرويدند بآيات
قرآن يا معجزات پيغمبر يا دلائل وحدانيت زود باشد كه درآوريم ايشانرا
در آتشيكه هر زمانيكه پخته شود پوستهاى ايشان از آتش بدل كنيم
ايشانرا بپوستهاى ديگر چنانكه مرويست كه در يك ساعت صد بار پوستهاى ايشانرا
بدل كنند تا اينكه بچشند عذاب را دائما بدرستيكه خدا غالبست كسى نتواند
او را از عذاب كفار منع كند و حكيم است و عذاب جز خبيثان بر وجه حكمت
ميكند و بى غرض مصلحت ان الذين كفروا وظلموا لم يكن الله
ليغفر لهم ولا ليهديهم طريقا الا طريق جهنم خالدين
فيها ابدا وكان ذلك على الله يسيرا يعنى بدرستيكه كسانيكه
كافر شدند و ستم كردند بر صلحا يا بر پيغمبر آخر الزمان نميامرزد خدا ايشانرا و راه
نمايى نميكند مگر براه جهنم درحالتيكه ايشان هميشه جاودان در جهنم خواهند

بود

بود و ليكن جزاء ايشان اينست و از حضرت باقر ع مرويست كه اهل جهنم را امر كنند بسيارى
كه از عذاب نجات يابند و عذاب ايشان هرگز سبك نميشود و در ميان آتش
تشنه و گرسنه باشند و كران و كوران و گنگان باشند و روهاى ايشان
سياه باشند و محروم و نادم و پشيمان و غضبكرده پروردگار خود باشند
و رحم بر ايشان نكنند و عذاب ايشانرا تخفيف نميدهند و آتش بر ايشان افروزند
و از حميم گرم جهنم بعوض آب ايشان ميدهند و از زقوم جهنم بعوض طعام خورند
و بقلابهاى آتشين بدنهاى ايشانرا درند و بگرزهاى آهنين سر ايشانرا كوبند و ملائكه
بسيار غليظ و تند بر روى ايشان در آتش ميكشند و ايشانرا طبقهاى آتش درزنجير كنند
در غلها و سينهاى ايشانرا ميفرسايند و دعا كنند و دعاى ايشان مستجاب نميشود
و اگر حاجتى طلبند بر آورده نميشود اينست حال كسيكه بجهنم ميروند و هم چنين است
ساير اخبار و آيات و خامسا اكثر خوراك اهل جهنم زقوم و چرك ريم
و مثل اينها است چنانكه خداوند عالم ميفرمايد ان شجرة الزقوم طعام
الاثيم كالمهل يغلى فى البطون كغلى الحميم يعنى بدرستيكه درختهاى ميوهاى

ايشان كلام در شكنجه ميدارند
بر ايشان رحم نميكنند
و ايشانرا